

# تبدیروا

فرهنگی

هنری

پژوهشی

۲۷

۲۸

آذرودی ۷۳

سال سوم

ISSN: 1023-8735

۴۸ صفحه، صد تومان



نیما یوشیج



هاپی نمایش



میرزا کوچک



جهانگیر سرتیپ پور



کریم کشاورز



گلچین گیلانی

☐ خسته جانی خفته در خاک، در سوگ هوشنگ پورکریم نویسنده و مردم شناس ☐ همیشه با مردم، پای صحبت کاظم سادات اشکوری شاعر، نویسنده و مردم شناس ☐ چشم همچشمی های تاریخی ☐! شاعر و! شاعر ☐ طرح های بزرگ و ملی ☐ نقش ها و نماها در گلیم های عنبران ☐ لکنده گیری، در شکار پرنده گان مهاجر تالاب انزلی ☐ پژوهشی در تازه های تاریخ و ادب سازندگان ☐ عروض و قافیه در اشعار گیلکی ☐ مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور ☐ و...

**بخش گیلکی: در زمینه شعر، قصه، ادبیات عامه و...**

## اطلاعیه نشر گیلکان

«شهر من، دیار من»

مسابقه بهترین مونوگرافی از شهرها و روستاهای شمال ایران

به منظور تشویق به امر تحقیق و ارتقای فرهنگ پویای بومی و شناخت هر چه بیشتر زاد بوم خود  
رفی بهترین آثار در زمینه شناسایی مناطق شمالی ایران به تمامی مردم ایران و ایرانیان خارج از کشور  
مسابقه نگارش بهترین مونوگرافی (تک نگاری) از شهرها و روستاهای شمال ایران  
توسط نشر گیلکان و پایمردی یکی از گیلانیان فرهنگدوست بعنوان «بانی امر» برگزار می گردد.  
گزینش بهترین آثار از طریق هیاتی مرکب از پنج تن از محققان و مؤلفان صاحب نظر  
در زمینه های مختلف پژوهشی انجام می گیرد

نگارش مونوگرافی ها به شرایط سنی، تعلق خاطر مکانی و شهرت و اعتبار نویسنده بستگی ندارد.  
حقیقی: گیلان و مازندران (از آستارا تا گرگان) در سه بخش زیر:

شهرها (شهرستان ها و مراکز فرمانداری) حداقل ۱۶۰ و حداکثر ۲۴۰ صفحه قطع وزیری کتاب (۴۰۰ کلمه در صفحه)  
شهرک ها (مراکز بخشداری و شهرداری ها) ۱۰۰ تا ۱۵۰ صفحه  
روستاها (دهستان ها و مراکز دهرداری) ۵۰ تا ۸۰ صفحه

تحقیق و تاریخ تسلیم آن به نشر گیلکان: یک سال تمام از زمان نخستین آگهی تا پایان آبان ۱۳۷۴

برندگان: از میان آثار رسیده، به تشخیص هیأت داوران ۶ برنده انتخاب می شود

که به همت «بانی امر» ۱۰ سکه طلا به رسم تقدیر به آنان اهدا خواهد شد

۱- بخش مونوگرافی شهرها، ۱ برنده با ۳ سکه طلا (به علاوه چاپ آن از طریق نشر گیلکان با رعایت نظر مؤلف)

۲- بخش مونوگرافی شهرک ها، ۲ برنده (هر یک ۲ سکه طلا)

۳- بخش مونوگرافی روستاها، ۳ برنده (هر یک ۱ سکه طلا)

۴- آثار برگزیده ردیف های دوم و سوم، در صورت تمایل نویسنده، در مجله گیله وا یا ویژه نامه های آن به تناوب و  
تناسب چاپ شده و به کمک «بانی امر» برای آن حق تحریری در حد معمول و معقول در نظر گرفته پرداخت می شود.

نویسندگان عزیز انتظار می رود آثار خود را خوش خط و با قلمی خواناروی یک برگ کاغذ بنویسند  
و در صورت امکان ماشین کنند و حتماً با پست سفارشی به نشانی زیر ارسال نمایند

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۳۵-۲۱۶۳۵ (نشر گیلکان)

پیامهای بعدی در این رابطه متعاقباً از طریق «گیله وا» به اطلاع علاقمندان می رسد.

### گیله‌وا موفق به اخذ شماره استاندارد بین‌المللی شد

ماه گذشته گيله‌وا به جمع مطبوعات جهانی دارای شماره ISSN پیوست و تحت شماره 1023-8735 در مرکز بین‌المللی استاندارد پبایندها که مقر آن در پاریس قرار دارد، ثبت دفتر گردید. شماره استاندارد بین‌المللی پبایندها (International Standard Serial Number) که به صورت مخفف، (ISSN) نشان داده می‌شود در واقع شناسنامه مجلاتی است که در جامعه جهانی مطبوعات مورد شناسایی و پذیرش قرار گرفته‌اند.

هم اکنون بیشتر نشریات خارج بخصوص نشریات کشورهای پیشرفته جهان و تعدادی از نشریات معتبر پایتخت کشورمان دارای این شماره‌اند. به احتمال زیاد گيله‌وا اولین نشریه شهرستانی کشور است که موفق به اخذ شماره استاندارد بین‌المللی شده است.

### آنچه در این شماره می‌خوانید:

صفحه	عنوان
۳	سرمقاله
۴	گیلان و مازندران در ماهی که گذشت / سارا خدیوی فرد
۴	اخبار فرهنگی، هنری و ...
۷	خسته جانی خفته در خاک / دکتر علی بلوکباشی
۱۰	همیشه با مردم / بای صحبت کاظم - سادات اشکوری شاعر، نویسنده و مردم‌شناس گیلانی
۱۷	چشم - همچشمی‌های تاریخی / محمود پابنده لنگرودی
۱۸	مهاجر: اشاعر / اشاعر / محمد داودی
۲۹	شاعران ولایت: مصطفی علی اکبری / هوشنگ عباسی
۳۰	زمان ایستاده است / ابراهیم رهبر
۳۱	طرحهای بزرگ و ملی: کانال خزر خلیج فارس / سیدابوالقاسم اشکوری
۳۲	نامداران مازندران: اسکندر رستم‌داری / حسین صمدی
۳۲	پژوهشی در تازه‌های تاریخ و ادب مازندران / طیار یزدان‌خواه
۳۴	نقش‌ها و نماها در گلیم‌های عنبران / شهریار شفیقی
۳۶	لکنده‌گیری / حسین محبوب
۳۷	جشن انارچینی - آرشبو عکس و سند گيله‌وا
۳۸	بانک لغات گیلکی / سیامک دوستدار
۳۹	عروض و قافیه در اشعار گیلکی / جعفر بخشی‌زاد محمودی
۳۹	دستور املاي گیلکی
۴۰	نقد و نظر / ج. م. کلوری - ع. کلوری
۴۱	پهلوانان کشتی گيله‌مردی: پهلوان دکتر حسین ملکی / محمد علی بقایی
۴۲	مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور
۴۳	تازه کتاب
۴۵	نامه‌های رسیده / محمد روشن - عطاءالله تدین و ...
۴۶	تاسیانی
۲۰	دس فارس بوبو / گيله‌وا
۲۰	گیلان جان / غلامرضا مرادی - احسان‌الله خادمی - محمدعلی زاهدی - حجت خواجه میری
۲۱	شعر / اردشیر برهیزکار - محمد دریایی - جواد شجاعی فرد - وارث فومنی - سروش گیلانی -
۲۲	مهاجر / محمد بشرا - م. پ. جکتاجی - رحیم چراغی - محمد دعایی - سیدعلی میربازل
۲۳	ارباب و رعیت / علی ربیحاتی
۲۴	پنهرسه / محمود طیاری
۲۶	ششونه بسرای / هادی غلام‌دوست
۲۷	نقلستان: سیاگالش / ابوالقاسم تیری
۲۸	دو دو نرخه - تونگوله کای تونگولای - کله‌گب
۲۹	مورجان

مطالب و آرسی

مطالب گیلکی



۲۷ و ۲۸

آذر و دی ۱۳۷۳

**گیله‌وا**

ماهنامه فرهنگی - هنری

و پژوهشی (گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پورا احمد جکتاجی



نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) گيله‌وا

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: خیابان انقلاب - ساختمان گهر -

داخل پاساژ - طبقه دوم

طرحها: شهرام دفاعی

کورس ادیم

حروف چینی: هنر و اندیشه تلفن: ۴۹۳۹۲

لیتوگرافی: آریا

چاپ: توکل، صومعه‌سرا - تلفن ۲۸۱۰



گیله‌وا در حکم و اصلاح و تلخیص مطالب

وارد آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تایید آن نیست.

مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر ماخذ

آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی

است.

## باگرامی داشت یاد بزرگمردان گیلان و مازندران

■ میرزا کوچک خان،

رهبر نهضت مردمی جنگل و شهید راه وطن (۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴)

■ ۱۵ایی نمایشی،

پیشکسوت هنر نمایش در گیلان (۱۳۰۴ تا ۱۳۱۴)

■ نیما یوشیج،

پدر شعر نو فارسی (۱۳۳۸ تا ۱۳۵۱)

■ گلچین گیلانی،

از پیشکامان شعر معاصر کشور (آذر ۱۳۵۱)

■ کریم کشاورز،

نویسنده، پژوهشگر و مترجم نام آور (۱۳۶۶ تا ۱۳۸۱)

■ جهانگیر سرتیپ پور،

شاعر، نویسنده و محقق برجسته (آذر ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۲)

■ شهدی لنگرودی،

شاعر و غزلسرای بزرگ معاصر (۲۳ دی ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۲)

فرزانگان از دست شده‌ای که جا داشت گیله‌ها برای هر یک از آنان ویژه‌نامه‌ای مستقل، نه حتی مقاله‌ای در خور قدر و الایشان تدارک ببینند... اما دریغ از سختی زمانه... و دلخوش و بسنده به همین یاد. که یادشان گرامی باد.

## شومنده از گل روی یاران

در مورد افزایش قیمت مجله

خواننده عزیز گیله‌ها ما را می‌بخشید اگر باز حرفهای تکراری می‌زنیم. ما همیشه با شما صادق بودیم. مدتهاست که از سهمیه کاغذ دولتی محرومیم. اگر تا شماره قبل قیمت را روی ۷۰ تومان ثابت نگهداشته بودیم بخاطر آن بود که هنوز مقداری کاغذ با خرید قبلی داشتیم و دلمان خوش بود که بزودی سهمیه کاغذی ولو  $\frac{1}{3}$  میزان مصرفی خود خواهیم گرفت. اینک که مطمئنیم عنایت وزارت ارشاد مشمول حال گیله‌ها نیست و باید برای ادامه کار مجله به ۱۰ برابر قیمت نسبت به نرخ دولتی و چند برابر قیمت نسبت به آخرین خریدمان تن به ضرر فاجعه‌آمیز بدهیم ناگزیر شدیم قیمت مجله را افزایش دهیم تا شاید بتوانیم باز خود را با همان ضرر گذشته و قابل تحمل تطبیق دهیم. ما تا حدی می‌توانیم ضرر کنیم که از پا نیفتیم. دقت فرمایید ما موازنه را در حد ضرر معمول و معقول گرفته‌ایم نه خدایا نا کرده چیزی سودا! با اینهمه متأسفیم که ناخواسته به این افزایش قیمت رضایت داده‌ایم.

میدانیم عده زیادی از خوانندگان جوان ما بویژه دانش‌آموزان و دانشجویان و همچنین قشر کم درآمد از ما گله خواهند داشت اما این عزیزان باید بدانند بودن از نبودن بهتر است بویژه اگر به استاد گفته‌ها و نوشته‌های خودشان این بودن و ماندن مفید هم باشد.

اگر قرار باشد گیله‌ها بماند باید این کار را می‌کردیم در غیر این صورت باید تیراژ را پایین می‌آوردیم یا صفحات را کم می‌کردیم یا فاصله زمانی را بیشتر می‌کردیم و به صورت فصلنامه در می‌آوردیم که در هر حال ناراضی دیگری به همراه داشت.

بهر تقدیر زمستان گیله‌ها در راه است. زمستان چهار فصل به اقتضای طبیعت خود می‌آید و می‌رود اما زمستان گیله‌ها که از مطبوعات مستقل کشور است به سیاست فرهنگی دولت بستگی دارد. از شما خوانندگان عزیز می‌خواهیم شرایط سخت زمان و مکان را بیاد داشته باشید و در هر صورت ما را ببخشید. ■

## گیلان و مازندران در ماهی که گذشت

با همکاری سارا خدیوی فرد

منبع: خبرگزاری جمهوری اسلامی - ایرار - اطلاعات - جمهوری اسلامی - جهان اسلام - رسالت - سلام - کیهان - همشهری

«یادداشت تفاهم همکاریهای آستاراخان روسیه و استان گیلان به امضاء رسید.» رسالت (۸ آبان) ش ۲۵۵۰، ص ۸  
 «با همکاری کارشناسان آلمانی پنجمین دوره آموزش فنی و ارتقیدی رشت آغاز بکار کرد.» ایرار (۹ آبان)، ش ۱۷۳۹، ص ۵  
 «طرح پرورش ماهیان سردابی در دریاچه کلاردشت.» ایرار (۱۱ آبان)، ش ۱۷۴۱، ص ۴  
 «آلودگی هوا در گیلان حدود پنج برابر میزان مجاز است.» سلام (۱۴ آبان) ش ۱۰۰۱، ص ۲  
 «پارک جنگلی در رشت مورد بهره‌برداری قرار گرفت.» جهان اسلام (۱۴ آبان)، ش ۹۹۶، «تشکیل اولین جلسه انجمن شعر و ادب خواهران در گیلان» کیهان (۱۴ آبان)، ش ۱۵۲۰۱  
 «سازمان خبرگزاری کشورهای حوزه دریای خزر تأسیس می‌شود.» همشهری (۲۱ آبان)، ش ۵۴۶، ص ۳  
 «ایران خواستار تعیین نظام حقوقی دریای خزر از سوی کشورهای حاشیه آن شد.» اطلاعات (۲۵ آبان)، ش ۲۰۳۴۶، ص ۳  
 «با حضور وزیر راه و ترابری: بزرگترین کشتی باربری دریای خزر در بندرانزلی پهلو گرفت.» رسالت (۲۹ آبان)، ش ۲۵۶۸، ص ۱۵  
 «کشتی تجاری «ایران دلیر» در دریای خزر به آب انداخته شد.» جمهوری اسلامی (۲۹ آبان)، ش ۴۴۸۶، ص ۴  
 «با حضور نماینده ولی فقیه و استاندار گیلان سازمان باغ رضوان دولت آباد رشت افتتاح شد.» جهان اسلام (۳۰ آبان)، ش ۱۰۱۰، ص ۹  
 «سومین همایش بررسی مسائل دریای خزر در چالوس برگزار شد.» سلام (۸ آذر)، ش ۱۰۲۲، ص ۳

«۳۷ طرح ملی در استان گیلان در حال اجرا است.» سلام (۸ آذر)، ش ۱۰۲۲، ص ۱۱  
 «منطقه دریای خزر به مرکز توجه دیپلماسی ایران تبدیل شده است.» اطلاعات (۸ آذر) ش ۲۰۲۳۵، ص ۴  
 «جشنواره تئاتر منطقه یک کشور در گرگان برگزار شد.» جمهوری اسلامی (۱۰ آذر)، ش ۴۴۹۵، ص ۴  
 «استاندار گیلان خواستار تشویق بخش خصوصی بر سرمایه‌گذاری در این استان شد.» رسالت (۱۲ آذر)، ش ۲۵۷۸، ص ۸  
 «چهاربانه شدن جاده رشت - بابلسر قطعی شد.» کیهان (۱۳ آذر) ش ۱۵۲۲۵، ص ۱۸  
 «وقوع زمین‌لرزه در استان گیلان» جهان اسلام (۱۳ آذر)، ش ۱۰۲۰۵، ص ۵  
 «بازارچه مشترک مرزی بین ایران و آذربایجان در آستارا افتتاح می‌شود.» رسالت (۱۶ آذر)، ش ۲۵۸۲، ص ۹  
 «۵۶ هزار تن چای خشک در شمال کشور تولید شد.» جمهوری اسلامی (۱۷ آذر)، ش ۴۵۰۱، ص ۴  
 «اولین طرح جلوگیری از توسعه شهری در استانهای گیلان و مازندران اجرا می‌شود.» اطلاعات (۲۰ آذر)، ش ۲۰۳۴۶، ص ۲  
 «با تصویب شورای عالی شهرسازی و معماری ایران اجرای اولین طرح منطقه‌ای کشور در استانهای گیلان و مازندران آغاز شد.» رسالت (۲۱ آذر) ش ۲۵۸۶، ص ۱۵  
 «مرکز آموزش عالی جهاد در ساری گشایش یافت.» ایرار (۲۳ آذر)، ش ۱۷۷۷، ص ۵  
 «آتش‌سوزی در پنج منطقه جنگلی استان گیلان» جمهوری اسلامی، (۲۷ آذر)، ش ۴۵۰۸، ص ۱  
 «یک مینر گیلانی، دستگاه برگ‌چین چای ساخت.» اطلاعات (۳۰ آذر)، ش ۲۰۳۴۶، ص ۳

## قرارداد روابط اقتصادی - فرهنگی بین استان گیلان و استان آستاراخان روسیه

کشور روسیه از طریق دریای خزر با گیلان همسایه است. آن بخش از خاک روسیه که با گیلان مرز آبی مشترک دارد جمهوری داغستان بویژه استان آستاراخان است. اواخر مهر ماه هیأت بلندپایه‌ای از کشور همسایه به ریاست آناتولی پ. گوزوین استاندار استان آستاراخان برای انجام یک دیدار رسمی و دوستانه وارد فرودگاه رشت شد که مورد استقبال رسمی مهندس طاهایی استاندار گیلان قرار گرفت. هیأت روسی در مدت اقامت خود در گیلان از تأسیسات صنعتی و کارخانجات گیلان بازدید بعمل آورد. لزوم گسترش همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی از جمله توسعه حمل و نقل مسافر و کالا، سرمایه‌گذاری‌های مشترک، ماهیگیری و پرورش ماهی، صنایع کشتی‌سازی، برگزاری نمایشگاه‌های صنعتی و بازرگانی، تحقیقات و پژوهش‌های علمی و تاریخی، تبادل استاد و دانشجو و توریسم از اهم مذاکراتی بوده است که نهایتاً به صورت یادداشت تفاهمی به تاریخ ۷۳/۷/۲۶ بین دو استاندار کشورهای ایران و روسیه امضا شد.

## کشتی ایران دلیر

ناوگان دریایی [غیرنظامی] ایران در دریای خزر که به امر تجارت و حمل مسافر مشغول است تازه‌ترین و بزرگترین کشتی خریداری شده خود را رسماً در چرخه کار فعال قرار داد. ماه گذشته با حضور مهندس ترکان وزیر راه و ترابری و جمعی از مقامات کشوری و استانی، کشتی تجارتنی ایران دلیر به آب انداخته شد. این کشتی که اخیراً در روسیه ساخته شد ۴۰ متر طول، ۱۶ متر عرض و ظرفیت بار بیش از ۵۸۰۰ تن کالا دارد و بعنوان پنجمین کشتی ناوگان حمل و نقل دریایی ایران در آبهای خزر تردد می‌کند. بزرگترین کشتی مسافربری این ناوگان «میرزا کوچک‌خان» نام دارد.

## مسابقات کشتی گیله‌مردی

مسابقات کشتی گیله‌مردی گیلان و مازندران که از اول مهر لغایت ۱۳ آبانماه سال جاری در سالن شهید عضدی شهرستان رشت با همت اداره کل تربیت‌بدنی استان گیلان برگزار شده بود در دو گروه سبک وزن و سنگین وزن به اتمام رسید. در گروه سبک وزن استان گیلان پهلوانان: رضا کشاورز - شجاع خواجه‌جوی - اسماعیل امانی به ترتیب به مقام‌های اول تا سوم دست یافتند. در گروه سنگین وزن استان گیلان پهلوانان: مسعود بیابانی و شاپور معینی مشترکاً به مقام اول - صفر رسولی مقام دوم و موسی میرزایی به مقام سوم رسیدند. در کشتی پهلوانی گیلان و مازندران: رضا شاه منصوری از مازندران مقام اول و شاپور معینی از ماسال مقام دوم و مصطفی خیراندیش از لنگرود به مقام سوم دست یافت. و به این ترتیب قهرمان اول مسابقات کشتی گیلان و مازندران رضا شاه منصوری از تکابن انتخاب گردید.

## دکتر جلال ستاری و چهار اثر جدید

از دکتر جلال ستاری پژوهشگر و مترجم کشورمان چهار اثر جدید به بازار کتاب عرضه شده است. آثار پژوهشگر ولایتمان در بررسی متون ادب پارسی و رمزشناسی در سالهای اخیر بازتاب بسیار مفیدی در محافل دانشجویی و نیز روشنفکری داشته. امید است آثار دیگر این پژوهشگر و مترجم پرتلاش که در انتشارات سروش و توس در نوبت چاپ مانده نیز به زودی منتشر شود. آثار تازه نشر یافته ستاری به شرح زیر است:

۱- درد عشق زلیخا - انتشارات توس، ۱۸۱ ص. بررسی و پژوهش درباره قصه یوسف و زلیخا  
۲- رمزهای زنده جان. نویسنده مونیخ دوپوکو. مترجم جلال ستاری. نشر مرکز، ۱۳۶ ص  
در این اثر مفاهیم رمزی درخت، مار، دایره و گزینه دز و گوهر مورد بررسی قرار گرفته است.

۳- مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، نشر مرکز، ۱۸۷ ص  
در این کتاب پس از بحث و بررسی درباره مفهوم رمز و تعریف آن تفسیری رمز شناختی از داستان سلامان و ابدال آمده و چند رمز در ادب پارسی نیز مورد بررسی قرار گرفته.

۴- سیمای زن در فرهنگ ایران، نشر مرکز، ۲۹۲ ص  
این کتاب تفکری است در باب جنبه‌های نظری و عملی برخورد با زنان در فرهنگ ایرانی به اتکای شواهدی مستند و روشنگر که از لابلای متون و منابع اصیل تاریخی و ادبی استخراج شده و...  
خواندن کتابهای جلال ستاری را به خوانندگان گیله‌وا توصیه می‌کنیم.



## در ماتم شهرک پلکانی

اولین سمینار دیدگاه‌های توسعه توریستی شهرک تاریخی ماسوله که در تاریخ ۲۶ آبان ماه با حضور عده‌ای از محققان و مسئولان اداری استان و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در محل کتابخانه و کانون فرهنگی ماسوله برگزار شد این مسایل مطرح گردید:

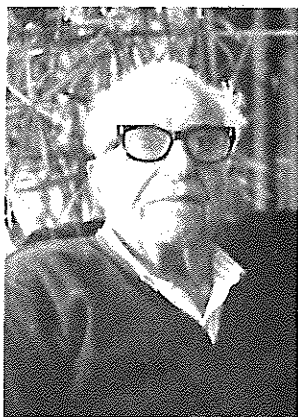
۱- شناخت تاریخ ماسوله ۲- علل و روند مهاجرت از ماسوله ۳- دیدگاه‌های توسعه جهانگردی با توجه به جاذبه‌های تاریخی و طبیعی ۴- حفاظت از ماسوله بعنوان یک اثر تاریخی ۵- تهیه طرح جامع و بدست آوردن راه‌های رشد و توسعه.

گفتنی است در پیام وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی که در آغاز سمینار قرائت شد به راه‌های جلوگیری از مرگ تدریجی ماسوله که به عروس گیلان شهره است تأکید بسیار شد. آنگاه محققان و پژوهشگران شرکت‌کننده در سمینار ضمن ایراد سخنرانی به بیان نقطه نظرات خود در این زمینه پرداختند. در حاشیه سمینار نمایشگاه عکسی از عکاسان گیلان دایر بود که مورد توجه شرکت‌کنندگان سمینار قرار گرفت.

## زیر درختان زیتون

ماه گذشته فیلم زیبا، عاطفی و بیاد ماندنی زیر درختان زیتون ساخته عباس کیارستمی هم‌زمان با تهران و برخی شهرهای بزرگ جهان مثل نیویورک، پاریس، توکیو، تایپه و... در رشت نیز به نمایش گذاشته شد. این فیلم که جز محمدهلی کشاورز بازیگر هنرمند و سرشناس سینمای ایران دیگر بازیگرانش همه بومی و غیرحرفه‌ای بودند یکی از معدود فیلم‌های متفاوت، لطیف، هنری و در عین حال انسانی بود که در چند سال اخیر ساخته شده.

از ویژگی‌های بارز و عمده فیلم استفاده از زبان گیلکی به لهجه مردم رستم‌آباد رودبار بود که فیلم را از این زاویه نیز برای مردم گیلان دلپذیرتر کرده بود. فیلم در رشت بیش از سه هفته روی اکران ماند و با استقبال بی‌نظیر خانواده‌ها و در عین حال قشر روشنفکر، منتقد و اهل نظر قرار گرفت. کیا رستمی و پیش از او بیضایی در فیلم جاودانه «باشو غریبه کوچک» سینماگران انگشت‌شماری هستند که با خلق این‌گونه آثار سینمایی و با استفاده جدی از زبان گیلکی بر حرکت فضیحت‌بار سینمای گذشته و برخی سریال‌های صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران! در سوء استفاده از این زبان ایرانی خط بطلان کشیدند و توانمندی‌های این زبان را در بیان احساسات و عواطف انسانی به ثبوت رساندند.



## درگذشت رجب‌علی امیری پیر آواز ایران

رجب‌علی امیری فلاح روز ۱۵ آذر به دنبال یک بیماری طولانی در تهران درگذشت، وی ۹۴ سال سن داشت و کهن سال‌ترین استاد موسیقی و آواز ایران بود.

امیری فلاح به سال ۱۲۸۰ در محله سنگاچین بندرآزلی دیده به جهان گشود و از دوران جوانی به آواز روی آورد. وی به دعوت استاد صبا ساکن رشت شد و سپس در تهران رحل اقامت گزید و در نزد اساتیدی چون: موسی خان معروفی، امیر قاسمی، نورعلی برومند، محمد بلبل‌خان و... گوشه و ردیف آموخت.

امیری فلاح توسط شادروان روح‌الله خالقی به رادیو دعوت شد اولین اجرای دیلمان از اوست، اما همکاری او با رادیو ادامه نیافت، بزودی گوشه عزلت و انزوا اختیار نمود و به تربیت اساتید امروز آواز پرداخت.

## درخشش کاراته کارگیلانی در ژاپن

مازیار فرید خمایی کاراته کارگیلانی که چندین سال است عضویت تیم ملی کشور را نیز بر عهده دارد در مسابقات آسیایی هیروشیما ژاپن، مبدکاراته جهان توانست در وزن ۷۰ کیلوگرم با غلبه بر تمامی رقبای خود اولین جایزه طلا را نصیب کشور و تیم اعزامی ایران نماید. فرید خمایی پیش از این موفقیت هم عنوان دوم جوانان آسیا را از آن خود کرده بود. گفتنی است که قهرمان جوان ما به محض ورود به رشت به اتفاق مستقبلی خود به آسایشگاه معلولین رشت رفت و یک فقره چک به این مؤسسه خیریه اهدا کرد.

## ضرورت تدریس ادبیات گیلکی در دانشگاه گیلان

به دعوت دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان دکتر محمود روح‌الامینی استاد ممتاز رشته مردم‌شناسی دانشگاه تهران برای ایراد سخنرانی وارد رشت شد و روز چهارشنبه ۳۰ آذر در تالار دکتر معین دانشکده به سخنرانی پرداخت. دکتر روح‌الامینی در ضمن صحبت‌های خود که حول و حوش مسایل مردم‌شناسی و فرهنگ دور می‌زد برای حفظ هویت فرهنگی مردم گیلان ضرورت تدریس ۲ واحد ادبیات گیلکی را بعنوان یکی از دروس رشته ادبیات دانشگاه گیلان اضطراری دانست. ایشان همچنین زیارت قبر دو استاد خود مرحوم پورداوود و دکتر معین را انگیزه اصلی سفر به رشت بیان داشت.

## هیأت کوهنوردی گیلان

هیأت کوهنوردی استان گیلان که زیر نظر کوهنوردی کشور و به ریاست دکتر مسعود نظری و نیابت مهندس جواد دلبری در شهر رشت فعالیت می‌کند اهم فعالیت‌های خود را برای ساماندهی هیأت از طریق تشکیل گروه‌های کوهنوردی متمرکز کرده است. در حال حاضر چهار گروه کوهنوردی به شرح زیر مشغول فعالیت است:

۱- گروه آرش به سرپرستی آقای سیدعلی فیاض (تاریخ تشکیل ۱۳۷۰)

۲- گروه البرز به سرپرستی آقای محمدرضا رجبی (۱۳۷۱)

۳- گروه درفک به سرپرستی آقای شعبان رنجکش (۱۳۷۱)

۴- گروه سپهر به سرپرستی آقای محمود قلی‌زاده (۱۳۷۲)

گفتنی است هیأت کوهنوردی گیلان موفق شده است نخستین شماره فصل‌نامه «درفک اوخان» نشریه کوهیاران گیلان را در بهار امسال در ۲۲ صفحه به قیمت ۵۰۰ ریال منتشر کند که مطالب آن به همت عطا شکوفنده، سیدعلی فیاض و جواد دلبری تهیه و تدوین شده است.

برخی عناوین فصلنامه «درفک اوخان» به شرح زیر است: آشنایی با طبیعت گیلان؛ درفک، گزارش: سفر نماینده هیأت کوهنوردی استان گیلان به سمینار سراسری کوهنوردی ایران، صعود گروه کوهنوردی درفک به قلّه تیلار تالش، ادبیات کوهستان، شعر درفک، و خبرهای کوهنوردی گیلان و ... (با تشکر از کورس رنج)

## گردونه فرامرز طالبی

گردونه نمایشنامه تک‌برده‌ای از فرامرز طالبی است که به تازگی اجازه اجرای آن در مرکز هنرهای نمایشی صادر شده و قرار است در اوایل سال ۱۳۷۴ این اثر توسط حسین عاطفی به روی صحنه برود. گفتنی است بهزاد عشقی منتقد سینما و کارگردان تئاتر نیز اجازه ضبط تلویزیونی آن را برای سیمای مرکز گیلان به دست آورده و در صدد ضبط آن است. وقایع این نمایشنامه مربوط به زلزله گیلان می‌باشد.

## گروه نکیسای گیلان

گروه نکیسا که از گروه‌های جوان و فعال موسیقی در گیلان است از تاریخ ۱۰ تا ۱۷ آبان کنسرتی از موسیقی اصیل ایرانی در دستگاه «سه‌گاه و آواز اصفهان» و «شور و آواز دشتی» در تالار سردار جنگل رشت برگزار کرد که با اقبال عمومی مواجه شد. آهنگساز و سرپرست گروه بابک ربوخه هنرمند جوان (متولد ۱۳۴۷) هم اکنون تکنیک‌های ستور را نزد مصطفی پیوست فرامی‌گیرد، همچنین در کنار آن سلفژ و هارمونی را زیر نظر محمدرضا درویشی دنبال می‌کند. اعضای دیگر گروه عبارتند از حسین حقانی (تار) مسعود مدحوش (کمانچه و دف) - بهداد مجمل (سه‌تار) - میرحامد حسینی (تار) - حمید تقی‌پور (تنبک) و محمداسماعیل روحانی (خواننده)

## موفقیت یک قصه‌نویس نوجوان

خانم نیرشا نیک‌پور در مسابقات فرهنگی هنری سال تحصیلی ۷۳-۷۲ در رشته قصه‌نویسی، مقام اول استانی را کسب نموده است که از طرف اداره کل آموزش و پرورش گیلان جوایزی به او اهدا گردیده است. نیرشا دانش‌آموز کلاس سوم مدرسه راهنمایی تحصیلی شهید امین اصغری رشت می‌باشد. وی با شرکت در اردوی هنری شهید بهشتی اصفهان در تابستان امسال نیز جوایز ارزنده‌ای دریافت نموده است. در انتظار درخشش این نویسنده نوجوان گیلانی، و آینده‌های پرنرم در عرصه قصه‌نویسی برای او و دیگر نوجوانان گیلانی هستیم.

## نمایشگاه عکس در ماسوله

به همت واحد عکاسی اداره ارشاد اسلامی فومن، اولین جشنواره و مسابقه عکس فومن در تاریخ پنجم مهرماه با حضور جمعی از هنرمندان استان، اهالی و مسئولین محلی طی مراسمی در شهر تاریخی ماسوله برگزار گردید. نتایج داور از این قرار است:

در بخش سیاه و سفید: نفر اول اسماعیل پورجعفری - دوم، محمود فتاحی - سوم، شاهین بشرا  
در بخش رنگی: نفر اول ناصر بختیارنیا - دوم، احمد نصیری - سوم، بردبار  
هیئت داوران همچنین از آقای رضا مجلسی و خانم سوادکوهی تقدیر به عمل آوردند.

## شورآفرینان هنر موسیقی گیلان

جشنواره موسیقی محلی (فولکلوریک) ایران از ۲۷ آبان تا ۱۲ آذر ماه در تالار اندیشه تهران و به همت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی برگزار شد. متجاوز از ۴۰۰ هنرمند از ۱۴ استان در آن شرکت داشتند که گیلان کمترین سهم را (با اعزام ۳ تن) بر عهده داشت اما نمایندگان موسیقی کوه‌نشینان گیلان هدایت پورجوادی (نوازنده) از تالش، حسن نباتی (خواننده) و اسدالله نوری (نوازنده نی) از دیلمان آن چنان شوری در میان جمعیت آفریدند که وقتی تصنیف رعنا و سیماجان خوانده می‌شد جمعیت نتوانست از دست زدن خودداری کند و این دو نام را بر زبان نیاورد.



## تولد یک هفته‌نامه دیگر

با چاپ نخستین شماره «گیلانگ گیلان» مورخ نیمه دوم شهریور ۱۳۷۳ که مهر ماه منتشر گردید تعداد هفته‌نامه‌های استان به ۷ عنوان رسید. پیش‌شماره اول گیلانگ گیلان در ۸ صفحه به قطع ۳۰×۴۵ و روی جلد چهار رنگ با حروف کامپیوتری وارد بازار مطبوعات گردید. روش نشریه (اجتماعی، فرهنگی، ورزشی و هنری) عنوان شده است و صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن مهندس سیدعلی موسوی لنگرودی می‌باشد. گیلانگ گیلان اولین نشریه شهرستانی گیلان است و دفتر آن در لنگرود قرار دارد.

## هفته همایش تئاتر گیلان

(تهران، ۷-۱۳ مهر)

مرکز هنرهای نمایشی در اقدامی ستودنی به همایش تئاتر شهرستانها اهتمام ورزید و «حسن ختام یازدهمین همایش، با خطه سرسبز گیلان رویشی دوباره یافته است: تلاشی سرسبز و ستودنی و همایشی پرشور که نشاط تازه‌ای در تئاتر شهرستانها ایجاد کرده است.»

نام آشناترین چهره، اردشیر صالحپور مسئول تئاتر استانهاست، که از منتقدان بنام و سردبیر مجله نمایش است. و گویا با گروه‌های نمایشی شهرستانها عهد و پیمانی با جان بسته و بهای آن از پیش دانسته است!

در هفته همایش تئاتر گیلان در تهران، چهار اثر نمایشی به شرح زیر کارگردانی و اجرا شده است:

گیله‌مرد: بوسیله علی حاج‌علی عسگری با برداشتی از بزرگ علوی  
اولیس: بوسیله امیر ثابت، نویسنده بهزاد عشقی  
نیجگر: بوسیله حمید کهن‌فبیران، نویسنده حمیدکهن فبیران  
چهارشنبه‌خاتون: بوسیله رضا میرمعنوی، نویسنده فرهاد پاک‌سرشت

# خسته جانی خفته در خاک

## در سوگ هوشنگ پورکریم، پژوهشگر و مردم‌شناس

### دکتر علی بلوکباشی

به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید،  
که مرده‌ایم به داغ بلند بالائی (حافظ)

دوازده سال از او بی‌خبر بودم، از سال ۱۳۶۲، او با وضعی بحرانی ایران را ترک کرد. صدائی آشنا خبر مرگ او را با تلفن به من داد. باورم نمی‌شد. انتظار نداشتم که پس از سالها بی‌خبری، خبر مرگ او را بشنوم. شب بعد از شنیدن این خبر، آنگهی مجلس ترحیم او را با این شعر:

«به دریا مروگفتمش زینهار

اگر می‌روی دل به طوفان سپار»  
در یکی از روزنامه‌های عصر خواندم. مرگ او یقینم شد. نازنین مردی از مردان روزگار ما تنها و دور از سرزمین ایران، در دریا جان سپرد و دوستانش را ماتم زده کرد.

\*\*\*\*\*

هوشنگ پورکریم زاده بندرانزلی و بچه دریا بود. چه راز و رمزی در به دریا رفتن او و چه سر یا اسراری در فرورفتنش به اعماق آب نهفته است؟! آیا سرانجام دریا، این «مادر مثلی»، فرزند خَلْقش را به آغوش خود باز خوانده و به همراه امواج خود به ژرفای دیارهای ناآشنائی برده است؟! سالها پیش از این که با سرزمین ایران وداع گوید، در پاسخ نامه‌ای، که به طنز در آن، در وصف شناکردنش در دریای مازندران سخن گفته بودم، نوشت:

«عزیزم آنجا وقتی که سر از آب بلند می‌کردم ساحل را و دوستانمان را از دور می‌دیدم که در انتظار مراجعتم بودند، ولی در اقیانوس این زندگی چه چیز در انتظار من است که به بیهودگیش ایمان نداشته باشم!». (۹/ بهمن ۱۳۴۴)

آیا در ساحل آبهای سوئد دیگر کسی چشم به راه او نبود و انتظار او را نمی‌کشید؟! آیا همه او را رها کرده بودند، یا او همه را رها کرده بود؟! لاله نازنین، دختر زیبا و معصومش که چشم به راهش بود. او با یک دنیا تمنّا و نیاز چشم به بازگشت او از دریا دوخته بود، تا باز دستهای لطیف کوچکش را در دستهای پرمهر پدر بگذارد.

هاله‌ای از تردید و ابهام مرگ او را پوشانده است. هر کس خبری می‌آورد و چیزی می‌گوید. کسائی هم این گفته‌ها و سخنها را تعبیر و تفسیر می‌کنند. کسی نیست که راز مرگ او را بدرستی بر ما بگشاید؟

واقعیت این است که هوشنگ پورکریم از میان ما رفته و دیگر هم باز نمی‌گردد. او دیگر نیست که از اندیشه تیزش



کلامی بر قلم آرد و از هنر والایش نقشی بر بوم و صفحه کاغذ  
بشناند؟ موضوع کلام را می‌گردانم و بعد به آن باز می‌گردم.

\*\*\*\*\*

پورکریم یکی از هزاران مغز روشن و اندیشمندی بود که از فضای پرتنش اجتماعی و سیاسی آن زمان ایران به ستوه آمد و به جهان غرب پناه برد. او ناگزیر از ترک سرزمین مردم و فرهنگی شد که با تمام «هستی» اش به آن عشق می‌ورزید. هیچگاه نمی‌پنداشت که روزی به اجبار به سرزمین و نزد مردمی برود که هیچ رشته پیوندی در میان او و آن سرزمین و مردمش نبود.

پورکریم اندیشه‌ای ساخته و ورزیده و استوار داشت. زیربنای تفکرات او را مجموعه‌ای از بینشهای باریک اجتماعی و فرهنگی و سیاسی شکل می‌داد. می‌دانست برای چه می‌زید و برای چه قلم می‌زند. یک زندگی مسئولانه و هدفدار را دنبال می‌کرد. برای زیستن به آئین و قاعده و نظم اعتقاد داشت. حرمت «هستی» انسان را در «ساده» و «پاک» و «سربلند» زیستن می‌نگریست. برای او «منصب» و «مقام» و «ثروت» در هر سطح و مرتبه‌اش بها و اعتباری نداشت. اینها را عارضه‌ای می‌انگاشت که چون بَخَنک گلگیر است. به آنها به دید حقارت نگاه می‌کرد. حیفش می‌آمد که انسان مروارید دانه‌های روزهای باشکوه عمر را بر سر آنها بگذارد و تباه کند.

او مردی افتاده و خاکی بود. ساده می‌زیست، ساده می‌پوشید، و ساده سخن می‌گفت و می‌نوشت. خاک پای عامّه

مردم کوچک و بازار و خدمتگزار مردم ایل و روستا بود. همواره به یاد مردم ستم‌دیده یک لاقبا بود و از فکر آنها غفلت نمی‌ورزید. با خود پیمان بسته بود که تا جان در تن دارد در خدمت این مردم تنگدست و مظلوم باشد. برای این که پیمان از یادش نرود پیوسته با خود این شعر را زمزمه می‌کرد:

«بشکنی ای قلم، ای دست اگر،

پیچی از خدمت محرومان سر؟»  
در مقابل، در برابر گردنکشان خودکامه حکومتی، فُسلدران سیاسی، و سرمایه‌داران زورمدار، روحیه‌ای پرخاشگر و ستیزه‌جو و قامتی پیوسته برافراشته، و زبان و قلمی تیز و شکننده داشت.

سخت پای‌بند خانه و خانواده بود و به نهاد خانواده و قداست و حرمت آن ارج و بهای بسیار فراوان می‌داد. تا هنگامی که ازدواج نکرده بود، همه تلاش او حفظ کانون گرم خانه پدری و حراست از همبستگی و سلامت و شادابی اعضای خانواده بود. وقتی هم که ازدواج کرد، دمی از شعله‌ور نگهداشتن اجاق خانه پدر فارغ نشست. در تربیت خواهران و برادران و آشنا کردن آنان با الگوهای فرهنگی، و اجتماعی کردن و فرهنگ‌پذیر نمودن ایشان، رسالت و نقش پدری فرهیخته و آگاه را به عهده گرفته بود. آنان را در حفظ و نگهداشت حرمت حقوق یکدیگر و حقوق مردم در جامعه، و پروردن خصایص دلیری و تحمّل و شکیبائی در وجود خود، و تقویت روحیه عشق‌ورزی و ایثارگری تشویق و ترغیب می‌کرد. در نامه‌ای از پاریس به خواهرش هایده می‌نویسد:

«هر رفتار کوچک و بزرگ انسان در هاله عطف و مهری چنان لطیف می‌شود که گویا این رفتار از جمله رفتارها در این کره خاکی نیست. معیارها و ملاکها و ارزیابیها نیز بسی انسانی می‌شوند. این ارزیابیها، هم پاک و منزه است و هم شریف و شکننده و هم لجوج و خودکامه». (۲۲/ بهمن ۱۳۴۹)

در سفرهای پژوهشی خود در تابستان و فصل تعطیل مدارس، گاهی هاشم، برادر کوچکش را، همراه خود به سفر می‌برد. در تابستان ۱۳۴۴ که به گرگان و ترکمن صحرا رفته بود و در میان ترکمنها تحقیق می‌کرد، در نامه‌ای برایم نوشت:

«خیلی خوب شد که برادرم در این سفر با من بود. در این مدت خیلی جاها را دیده و با بزرگتر از خودش نشست و برخاست کرده و حرف و سخنها شنیده است. برایش یقیناً آموزنده خواهد شد که نیک و بد جمعی جوان را در پی‌کار و

وظیفه دیده باشد. همین کُلی تجربه است که بداند به کجاها می‌روند و چه کارها می‌کنند و با هم چگونه‌اند و با دیگران چگونه! خدا کند این تجربه و هر تجربه‌ای در زندگی آینده‌اش مؤثر واقع شود و او را به سعی و تفکر برانگیزاند تا مرد کاردانی بشود، و به چنین مرحله‌ای که من به آن قناعت کرده‌ام، قناعت نکند. (۱۵ / مرداد / ۱۳۴۴)

پورکریم مرد کار و مرد علم و تحقیق بود. با کار تحقیق و تألیف انس گرفته بود و از مشغولیت با آن لذت می‌برد. زندگی را با کار و پژوهش می‌آزمود، و با کار کردن و پژوهش به زندگی معنا و بها می‌بخشید.

بیش از بیست سال در اداره فرهنگ عامه که بعداً گسترش یافت و نام مرکز مردم‌شناسی ایران گرفت به کار پژوهش مشغول بود. او یکی از پایه‌های استوار این نهاد علمی - پژوهشی و از کارشناسان برجسته آن بود. حدود هشت سال، از تیر ماه ۱۳۴۲ تا آذر ماه ۱۳۴۹ با مجله ماهانه هنر و مردم، از انتشارات هنرهای زیبای کشور (وزارت فرهنگ و هنر بعدی) همکاری قلمی داشت. نخستین مقاله او با عنوان «نقش و نگارهای ایران» و آخرین مقاله‌اش با نام «دهکده سماء در شماره‌های ۹ و ۹۸ هنر و مردم چاپ و منتشر شد.

آثار او را، که عمدتاً بر بنیاد پژوهشهای میدانی در میان مردم روستائی و عشائری نوشته شده است، می‌توان از لحاظ موضوع کلی به سه دسته تقسیم کرد: ۱- روستاشناسی، ۲- ترکمن‌شناسی و ۳- هنرها، از جمله نقش و نگارهای عامیانه ایران.

در پژوهشهایش در میان روستائیان، عشایر و شهرنشینان می‌کوشید تا نحوه زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم را بدرستی بشناسد و چگونگی شیوه تولید کالا و مناسبات اقتصادی و اجتماعی میان قشرها و طبقه‌های مختلف را دریابد و از عوامل عقب‌ماندگی بعضی از گروهها و قشرها در جوامع ایران، به خصوص جامعه‌های روستائی، آگاهی پیدا کند. نوشته‌هایش بیشتر بازتاب مجموعه دریافته‌ها و شناخته‌های او در این جامعه‌هاست. در همه آثارش روحیه آزادگی و گرایشهای مردمی و صفات انسان‌دوستی و رفاه‌جویی برای عامه مردم آشکار است.

جلال‌آل‌احمد را از زرفای جان دوست داشت. با این که با او از لحاظ بعضی اندیشه‌های اجتماعی و عقاید سیاسی همراه نبود، لیکن به او همچون یک استاد راهنما و مرشد راه پژوهشی می‌نگریست و احترام می‌گذاشت. نوشته‌های او نشانه‌هایی از شیوه تفکر و روش تحقیق و تکیه کلامهای او را می‌نماید. نخستین تک‌نگاری خود را راجع به جامعه روستائی، به نام «فشدک»، در سال ۱۳۴۱ به تشویق جلال‌آل‌احمد نوشت. این تک‌نگاشت در مجموعه «دفترهای مونوگرافی» از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران زیر نظر آل‌احمد چاپ و منتشر شد.

در مرداد ماه ۱۳۴۹، مرکز مردم‌شناسی ایران پورکریم را برای ادامه تحصیل به فرانسه فرستاد. پورکریم در پاریس اقامت گزید و در دانشگاه سوربن به تحصیل جامعه‌شناسی روستائی مشغول شد. در ۱۳۵۴ تحصیلاتش تمام شد و درجه فوق لیسانس در رشته جامعه‌شناسی روستائی گرفت. در همان سال نیز به ایران بازگشت و تحقیق و تألیف را شروع کرد. در همین

حال با همکاری همکاران پژوهشگر خود در مرکز، چند نمایشگاه مردم‌شناسی در شهرهای مختلف ایران تشکیل داد. در سال ۱۳۵۶ ازدواج کرد و در ۱۳۶۱ صاحب دختری شد که او را لاله نام نهادند. در ۱۳۶۲ ایران را با زن و فرزند ترک کرد و پس از چند سال دربه‌دری و مشقت زیاد، سرانجام در سال ۱۳۶۸ در کشور سوئد قرار گرفت. تا اواخر آن سال در شهر تیداهلم، شهری کوچک در جنوب سرزمین سوئد و تقریباً مجاور دانمارک و هلند، زندگی می‌کرد. بعد از این شهر به یوتوبوری (گوته‌برگ)، بزرگترین شهر سوئد پس از استکهلم رفت و تا پایان عمر در آنجا به سر می‌برد.

\*\*\*\*\*



یکی از دهها تابلوی نقاشی هوشنگ پورکریم که در سوئد کشیده است

پورکریم درباره وضع زندگی خود و مهاجران ایرانی، و مشکلات معیشتی و تحصیلی مهاجران در سرزمین سوئد، گهگاه در نامه‌هایی که به خواهر و برادرش، هایده و هاشم، می‌نوشت اشاره‌هایی می‌کرد. در یکی از نامه‌هایش به شمار مهاجران ایرانی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«ایرانیان ساکن سوئد دومین اقلیت کشورند. تعدادشان پس از فنلاندیهای سوئد، بیش از دیگر ملیتهاست و بالغ بر ۶۰ تا ۷۰ هزار نفرند. مثلاً در همین یوتوبوری ۵ تا ۶ هزار ایرانی به سر می‌زنند که در انطباق با محیط اجتماعی و اوضاع اقتصادی اینجا کار زندگی خودشان را دارند و کم و بیش با محیط مانوس شده‌اند یا می‌شوند.»

در همین نامه از بحرانهای اقتصادی در سوئد و کمبود مشاغل و تلاش مهاجران در کاربایی و غلبه بر مشکلات اقتصادی زندگی یاد می‌کند و می‌نویسد:

«سال گذشته (۱۹۹۲) بحران اشتغال در سوئد و در بقیه کشورهای اروپا و نیز در آمریکا تشدید شد و در سال جدید هم، چنان که پیداست بحران ادامه خواهد یافت. محدودیت مشاغل اصلی در وهله اول برای مهاجران جوینده شغل مشکلاتی ایجاد کرده است. به همین سبب باید خارج از محدوده کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی یا مراکز خدمات دولتی مشاغلی را جست، یا بهتر بگویم ابداع و ایجاد کرد، از این لحاظ مهاجران ایرانی در سوئد تا کنون تدبیر و ابتکار خود را بروز داده‌اند و توانسته‌اند با بحران اشتغال بهتر از خود سوئدینها در کشوری که غریبه‌اند مقابله کنند.»

در شرح کمکهای مالی دولت سوئد به مهاجران و پرداخت هزینه زندگی و تحصیلی به آنان از بودجه عمومی کشور، با ظرافت حریت و بی‌نیازی و استغنائی طبع خود را در گرفتن این‌گونه کمکها بیان می‌کند. برای مردی خود ساخته همچون پورکریم، گذران زندگی با مدد معاش یک دولت خارجی شرم آور و خفت‌بار است. او تلاش می‌کند و امید دارد که با کار کردن و از راه کسب درآمد از دسترنج خود امرار معاش بکند. می‌نویسد:

«معمولاً مهاجران تا دو سال و گاه حتی سه چهار سال با مدد معاش دولتی زندگی می‌گذرانند تا وقتی که زبان سوئدی را بیاموزند و کساری در خورد موقعیت خود پیدا کنند. امیدوارم که این مدت برای مابه دو سال هم نکشد و بتوانیم هر چه زودتر از حاصل کار خودمان امرار معاش کنیم.»

(تیداهلم، ۹ / شهریور / ۱۳۶۹)

انگیزه‌هایی ایرانیان مهاجر را به تحصیل وامی دارد. ایرانیان پس از یکی دو سال تحصیل از زندگی دانشجویی خسته و سرخورده می‌شوند و دانشگاه و کلاس درس را رها می‌کنند. این انگیزه و سرخوردگی و رهائی را پورکریم این چنین وصف و بیان می‌کند:

«هر مهاجر با آغاز تحصیل می‌تواند هر ماهه مبلغی وام تحصیلی بگیرد که تقریباً سهل‌الوصول است و بازپرداخت آن نیز شرایطی آسان دارد و موقوف می‌شود به پایان تحصیل و سالهای اشتغال.» از جمله به همین سبب است که کثیری از مهاجرین جوان ایرانی در اینجا پس تحصیلات دانشگاهی می‌روند. آنها یکی دو سال اول را خوب درس می‌خوانند، ولی غالباً در شان را نیمه‌کاره رها می‌کنند و برای کار به مؤسسات و کارخانه‌ها روی می‌آورند.»

«در سوئد مشاغلی را که پس از تحصیلات عالی می‌توان پیدا کرد، از لحاظ حقوق و مزایا رجحانی بر مشاغل دیگر ندارد. از این روی شوق تحصیلات عالی را از طریق تسهیلات و مساعدتهای دانشجویی، مثلاً وام تحصیلی بر می‌انگیزند که جاذبه‌اش پردوام نیست!»

\*\*\*\*\*

باز می‌گردم به دنبال کردن بخش آغازین گفتار و سخنی چند در چگونگی زندگی پورکریم در کشور سوئد، و کار و فعالیتهای آموزشی و پژوهشی و هنری او می‌نویسم و سرانجام به واقعه مرگش می‌پردازم.

نامه‌های پورکریم از سوئد به خواهر و برادرش حکایت از یک زندگی سخت و پررنج روانی در سالهای اقامتش در آن سرزمین دارد. ظاهراً از همان آغاز ورودش به سوئد اختلالهایی در زندگی زناشویی او و همسرش پدید آمده بود و



پایه‌های استوار نهاد خانوادگی‌اش را، که خود بنیانگذار و معمار اصلی پایه‌بندی آن بود، تهدید به فرو ریختن می‌کرد. پورکریم انگیزه پدید آمدن این رفتارهای ویرانگر را در زندگی خود، مستی در «مبانی عقیده و اخلاق» و «تردید در ارزشهای جوهری انسان» توصیف می‌کند.

در نامه‌ای به برادرش پیامد این‌گونه سستیها و تردیدها را در زندگی اشتراکی زن و شوهرها بروز «عارضه‌های گوناگون، از جمله افزایش حیرت‌آور طلاق در خانواده‌های مهاجر، خاصه مهاجران ایرانی» بیان می‌کند. در نامه‌ای دیگر به خواهرش اضطراب و نگرانی خود را از ایرانیانی که تحت تأثیر فرهنگ بیگانه به راه و روش زندگی خاصی دل می‌بندند، که با فرهنگ و شیوه زندگی ما ایرانیان جداست، ابراز می‌دارد و می‌نویسد:

«بسیاری از ایرانیان ساکن سوئد، تحت تأثیر موسمی این ویژگیها، زندگی خانوادگی خود را در معرض مخاطره قرار می‌دهند و آینده خود و فرزندان‌شان را به افقهای تاریک می‌سپارند. (تیداهلم / مهر ۱۳۶۹)

زندگی در آرامش شهر کوچک و بی‌میاہوی تیداهلم با روحیه آرام و ملایمت‌جوی پورکریم سازگار بود. پس از چند ماه زندگی در این شهر، به فکر کوچ به شهر «یوتبورگی» (گوتنبرگ)، شهر پرجمعیت و مهاجرپذیر سوئد می‌افتند. «سوسه انتقال به گوتنبرگ» را همسرش در او برمی‌انگیزاند. ظاهراً به قصد تحصیل در دانشگاه و یافتن کار و شغلی، لیکن بیشتر به قصد «رهائی از انزوا و خلوت» یوتبورگی! این شهر کوچک و آرام برای همسرش «دلتنگی و افسردگی» آورده بود. پورکریم می‌نویسد که همسرش تصور می‌کند که «شلوغی و جذابیت و زرق و برق گوتنبرگ، و درعین حال امکانات اجتماعی بیشتر در آنجا نشاط‌آور و موجب ترغیب انسان برای تشدید فعالیت است.» (۱۲ / آبان / ۱۳۶۹)

سرانجام خلاف تمایل خود به میل و اصرار همسرش سر می‌نهد و به رفتن به گوتنبرگ رضا می‌دهد، به این امید که مهاجرت به این شهر بزرگ در روحیه و رفتار همسر و بالتبع در زندگی زناشوی‌شان تأثیر مطلوب بگذارد. دخترشان را هم که از ترک تیداهلم و دل‌کندن از مدرسه و دوستانش رضا نمی‌داد، مادر با دادن وعده وعیدهای بسیار، و به خصوص این که «یکی از ۹ کانال تلویزیون گوتنبرگ برای خرید سالان مدام فیلمهای کارتون نمایش می‌دهد، رضای می‌کند. پورکریم هم به خود امید می‌دهد که با رفتن به گوتنبرگ افقی روشن در زندگی‌اش گشوده شود. می‌نویسد:

«من نیز به خودم وعده‌هایی می‌دهم، یکی این که در آنجا بتوانم برای مشغله بازمانده، یعنی نقاشی، رونقی به دست آورم و هر چند یک بار نمایشگاهی دائر کنم. در آنجا دوستان و آشنایان ما هم زیادند. فعالیتهای فرهنگی نیز آسان‌تر پیش می‌رود. مثلاً کتابخانه عمومی گوتنبرگ در مقایسه با کتابخانه اینجا تجهیزات بیشتر دارد و کتابها و نشریات فارسی آن هم زیاد است.» (۱۲ / آبان / ۱۳۶۹)

این آینده‌نگری و امید نمی‌تواند یأس و بدبینی را که در درون او خانه کرده از او دور سازد. در همین نامه پس از بیان مطالب بالا بی‌درنگ می‌گوید:

«با همه اینها بعید می‌دانم که سرگشتگیها و بی‌قراریها

چاره شود. تا وقتی در غربت هستیم، عوارض غریبی را هم باید تحمل کنیم. این قبیل تدبیرها حداکثر این که در حد یک تسکین بخش تأثیر می‌گذارد. وگرنه چاره اساسی کار در چاره «مهجوری است».

پایان این مهجوری و دردهای غربت و رهائی از تضادها را بازگشت به ایران می‌داند. آرزو می‌کند که روزی همچون «آسرای ایرانی» که از سرزمین عراق بازگشتند، آنها نیز به وطن بازگردند، تا شاید دوباره صبح صداقت و وفا و بهجت در آسمان تیره زندگی‌اش بدرخشد. می‌کوشد تا با هر حیل و تدبیر ریشه دلسردی و ناامیدی را که در وجودش شاخه دوانده از خود دور کند و خود را به آینده دل خوش سازد. در نامه‌ای می‌نویسد:

«باید متحمل بود. دل را به آینده امیدوار کرد و خوشنود زیست. زندگی، حتماً در سخت‌ترین حالات، حتماً و حتماً دلگرمیها و علاقیمی دارد که باید به آنها پرداخت، و از آنها تاب و توان گرفت»

با این چنین اندیشه و احساسی، و امید به یافتن سکون و آرامش در خانواده، پیداکردن مشغله‌هایی برای رهائی از درد و رنجی که چون خوره او را از درون می‌کاهد، سرانجام از شهر تیداهلم به گوتنبرگ می‌روند. در این شهر تلاشها و فعالیتها را شروع و دو چندان می‌کند. سعی می‌کند با سرگرمیها و مشغله‌های جوراجور، خاصه نقاشی، فرصت و مجال «افسردگی و غم زمانه خوردن» و شدت فشارهای روانی را از خود دور سازد.

در گوتنبرگ پورکریم و همسرش با هم، لیکن هریک به تنهایی با آرزوها و علایق ویژه خود زندگی را ادامه می‌دهند. پورکریم با امید نگهداشت بنای متزلزل و آسیب‌پذیر زندگی زناشویی، و دست و پنجه در افکندن با طوفان سهمناک و ویرانگری که بی‌رحمانه بر پیکر خانواده‌اش می‌وزد؛ و همسرش در اندیشه یافتن زندگی دیگر با صبغه و جلوه‌ای دیگر. زندگی اشتراکی آن دو در این شهر، بیش از چند ماهی به درازا نمی‌کشد. سرانجام همه چیز فرومی‌پاشد و این زن و شوهر، که پنداشتی همگام و همسو و خوشبخت بودند، در ۱۳۷۰ از هم جدا می‌شوند.

جدائی همسر، زخمی سخت دردناک و پایدار بر هستی‌ی سراپا عطوفت و مهر پورکریم گذاشت. فروپاشی خانواده چنان بر او گران آمد و زندگی او را بر هم آشفت، که مدتی از گفتن و نوشتن، و هر کار و فعالیتی دیگر بازماند.

پس از فروپاشی بنیاد خانواده، هوشنگ پورکریم این مرد تنامد و شاد و باامید، و بشارت‌دهنده سینه‌های بهار شادی، از هم می‌شکند و اندوه و ایهام زندگی او را فرامی‌گیرد و از هوای دلنگان پائیز طوفانها سخن می‌گوید. در یکی دیگر از نامه‌هایش به برادر (آذر ماه ۱۳۷۲)، در سطور پایانی نامه، از باری که روزگار مهاجرت بر سرش فرو ریخته سخن می‌گوید و شکایت می‌کند:

«اینجا در پیرامون خود چیزی نمی‌یابم که بتواند با خاطره شماها و خاستگاهم و با خاطره‌های میهنم برابری کند یا شاید از بار سنگین مهجوری‌ام بکاهد. تنها لاله است که با طربناکی کودکانه‌اش شادابی‌ام می‌بخشد. وقتی با او مشغول و همبازی‌ام لطف کم دوام زندگی‌ام را می‌فهمم. در این حال هم مراقبم که مبدا آرزوهای بلند آوازه‌پروانم. دیگر، در پی

نامرادیهای چندسویه، تا حدی دیرباور و به زمانه بدگمان شده‌ام. می‌دانم که شادابی و بشارت هر بهار به دلنگیهای یک خزان طوفانی می‌انجامد! به باورم، در واری چهره آرام و اغواگر حیات، روحی عنادجو و خشمگین در تلاطم است تا بر دباری و آزادی را در هم بیچند و صبر و قرار را از میانه بردارد. با این حال، شادیهای کوچک و گذرنده را، هر جا که دست دهد، از زمانه می‌ریبم و با هر یک همچون غنیمی بزرگ دل خوش می‌شوم».

زندگی پورکریم، در فاصله میان جدایی از زن و فرزندش (فرزند را هم به حکم قانون به مادر سپردند) و مرگش (از ۱۳۷۰ تا سوم مرداد ۱۳۷۳) با نقاشی کردن، خواندن و نوشتن، و کار آموزش گذشت. فضای نهمی زندگی او، و هوای تاریک و غم‌افزای خانه‌اش با دیدار گهگاهی لاله، تنها عشقی است که برایش باقی گذاشته بودند، و گشت‌وگذار و هم‌صحبتی با او پُر و تنفس‌پذیر و قابل تداوم شده بود.

در این سه سال‌واندی از پایان زندگی، سر مشغولیهایی فراوانی برای خود فراهم کرده بود. به آموزش ایرانیان، به خصوص جوانان، همت گمارده بود و کلاسهای درستان را با وجود و حضور خود معنایی بخشید. «تاریخ عمومی ایران»، «جامعه‌شناسی خانواده»، «جامعه‌شناسی کار» و «هنر و نقاشی در ایران» از جمله موضوعهای درسهای او بود. چند نمایشگاه از تابلوهای نقاشی خود در شهرهای یوتبورگی، استکهلم (پایتخت سوئد)، و اسلو (پایتخت نروژ) گذاشت. متن فارسی ترجمه چند کتاب، از جمله تاریخ کردستان را ویراستاری کرد. مقاله‌هایی چند در زمینه مسائل اجتماعی و فرهنگی و روستاشناسی نوشت و در مجله‌های فارسی زبان سوئد چاپ و منتشر کرد. «درباره مسئله مهاجرت»، «خانواده»، «فردوسی و شاهنامه»، «در مجمعهای گوناگونی که در دانشگاه یوتبورگی و تالارهای انجمنهای فرهنگی شهر تشکیل می‌شد، سخنرانی کرد و و و...

شب و روز می‌نوشت و نقش می‌زد، به این امید که شاید روزی نقش زمانه و سرنوشت حتمی خود را چنان که باید بگرداند، و سایه ذرالت بی‌وقاتی و جفای روزگار را از آسمانه ذهن و احساس خود بزدايد! لیکن چنین نگشت...

گویند روزی به قصد بازگرداندن و نجات خسته دل شوریده‌ای به دریا زد و دیگر بازنگشت. طوفان یکه‌سوار قایق امید را سرنگون کرد و او را به اعماق دریا سپرد.

«راز این پرده نمان است و نمان خواهد ماند!»

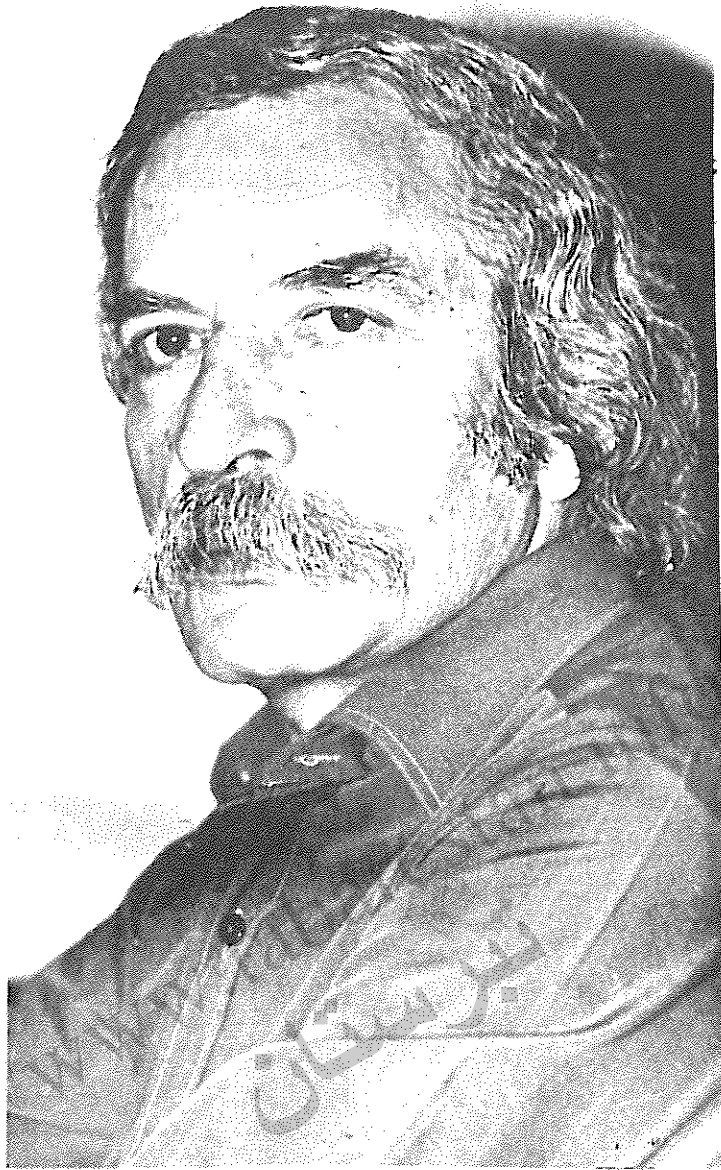
روانش شادباد

تهران ۱۳۷۳/۸/۸

«از خانم هایده و آقای هاشم پورکریم، که با لطف نامه‌های برادر را در دسترس گذاشتند و اجازه دادند که از آنها در نوشتن این یادبودنامه استفاده کنم، سپاسگزارم.»

تیداهلم

محل فروش در تهران  
کتابفروشیهای دوبروی  
دانشگاه تهران



## همیشه با مردم

(پایه صحبت کاظم السادات اشکوری، شاعر، نویسنده و مردم‌شناس گیلائی)

بیندازیم به یکی از کارهای پژوهشیش با عنوان «زایش یک افسانه» و آنگاه می‌بینیم که زبان و اندیشه شعر چگونه می‌تواند «مردم‌شناسی» را با تمامی اصول و ضوابط علمیش، تبدیل به شعری ناب کند.

بارها از کاظم خواستم تا در گوشه‌ای بنشینیم و درباره مردم‌شناسی و فرهنگ عامه برای اهل گیله‌واگبی بزنیم. بالاخره راضی شد و در غروب یک روز بارانی آذر ماه به خانه‌اش رفتیم. آپارتمانی در یکی از خیابانهای کاج. آپارتمانی نقلی. با انبوه کتاب بر قفسه‌های دیوار و روی زمین. و نمدهایی که زمین را فرش کرده و دسترنج هنرمندان اشکوربلا است.

قول و قرار را بر این گذاشتیم که فقط از مردم‌شناسی و فرهنگ عامه بگوئیم و بس. و چنین کردیم و تا نیمه‌شب در خانه‌اش ماندم. گفتیم و گفتیم. باران هم پشت پنجره میهمان خانه کاظم بود و بوی غربتِ تهران را از ما گرفته بود.

گیله‌وا

کاظم را بیشتر شاعر می‌شناسیم. شاعری خموش ولی متفکر. خلق و خوی کوهستانیان را دارد. با قدی بلند و چهره‌ای مهربان و با موهایی که برف زمانه سپیدش کرده است. دنیای شعر کاظم انبوه جنگل است و کوهستان و پرندگانی که با حنجره‌های سبزشان رمز زندگی را بر شاخه‌های کهنسال درختان جنگلی - می‌سرایند. و کاظم در هر شعری رمزی را می‌کشاید و درجا، رمزی دیگر طرح می‌ریزد.

کاظم اما مردم‌شناس نیز هست. سالهای سال کوه و جنگل و دشت را پیموده و با مردمانش زندگی کرده و همراه دام و دامدار از این سو به آن سو رفته و یادداشت برداشته. برخی از کارهایش در این قلمرو به چاپ رسیده و انبوه یادداشتهای چاپ نشده دارد که یک قلمش تک‌نگاری اشکور بالاست با حدود ۷۰۰ صفحه مطلب. بدون شک «مردم‌شناسی» جا پای قوی در شعر کاظم دارد.

«مردم‌شناس» اگر شاعر هم باشد، آثار محققانه او از برکت اندیشه شاعر، موقعیت و وضعیت جامعه‌ای را می‌تواند به صورت تغزلی گزارش و تحلیل کند. کافی است نگاهی

گیلهوا: آقای کاظم - سادات اشکوری سالهاست که شاهد فعالیتهای شما در زمینه تحقیقات مردم‌شناسی هستیم. اجازه بدهید تا در این نشریه از تجربیات شما استفاده بکنیم. خواهش می‌کنم به ما بگویید که مردم‌شناسی و فرهنگ عامه چگونه در ایران شکل گرفت؟

سادات اشکوری: از این که مرا مورد لطف و مرحمت قرار داده‌اید، تشکر می‌کنم. هستند کسانی که صاحب‌نظرند و متخصص و من تنها علاقه‌مند و شیفته این قبیل پژوهشها لایب در این میان هم‌ولایتی بودن بی‌تأثیر نبوده است! بگذریم... این همه حرف می‌زنند یکی هم ما. به قول معروف «حرف که مالیات ندارد!»

عرض کنم: مردم‌شناسی در ایران سابقه چندانی ندارد. پیشینه آن برمی‌گردد به سال ۱۳۱۱، زمانی که موزه مردم‌شناسی در تهران تأسیس شد. این موزه چون بیشتر جنبه نمایش داشت مورد انتقاد و تمسخر روشنفکران از جمله صادق هدایت قرار گرفت. اما همین موزه مقدمه‌ای شد برای تأسیس بنگاه مردم‌شناسی که بعدها به اداره فرهنگ عامه و سرانجام به مرکز مردم‌شناسی ایران تغییر نام داد.

گیلهوا: حالا که از صادق هدایت نام برده شد، می‌خواهم بپرسم صادق هدایت در پژوهشهای مردم‌شناسی دارای چه جایگاهی است؟

سادات اشکوری: هدایت را نمی‌توانیم مردم‌شناس بدانیم، کارهای او جنبه فولکلوریک دارد. مردم‌شناس نیازهای طبیعی، اجتماعی و فرهنگی انسان را مطالعه و تغییرات آتی را بر این سه پایه پیش‌بینی می‌کند، و هدایت چنین کاری نکرده است. ایشان از نخستین کسانی است که ترانه و افسانه و برخی اعتقادات را گردآوری کرده است. وقتی از مردم‌شناسی سخن به میان می‌آوریم، بیشتر مفهوم علمی آن به ذهن متبادر می‌شود، و این مسأله در سالهای بعد مطرح شده است.

ناگفته نماند که مردم‌شناسی به معنای امروزی علم تازه‌ای است. می‌گویند، مردم‌شناسی فرزند استعمار است، بدین معنا که کارگزاران استعمار به هر کشوری که می‌رفتند از اوضاع و احوال مردم آن کشور گزارشهایی برای کشور خود می‌فرستادند: گزارشهایی از نحوه زندگی، اعتقادات، آداب و رسوم و... مردم‌شناسی در حقیقت با تکیه به این گزارشها نضج گرفت. البته بهتر است به این نکته اشاره شود که مردم‌شناس بی‌نیاز از مطالعه در زمینه فولکلور نیست و به همین دلیل گاهی موضوع مورد مطالعه فولکلوریت و مردم‌شناس به هم نزدیک می‌شود، اما در واقع هر یک از این دو علمی است جداگانه.

مردم‌شناسی علمی است که موضوعش مطالعه و شناخت علمی انسان است و فولکلور (فرهنگ عامه) آموخته‌های توده مردم است و معارفی است که از راه انتقال شفاهی کلام حاصل می‌شود. با توجه به این اشاره می‌توان گفت که هدایت یک فولکلوریت است و نه یک مردم‌شناس.

گیلهوا: همین جا باید اضافه کنم که آیا ما سابقه‌ای داریم از کسانی که در کشورمان درباره فولکلور و مردم‌شناسی کار کرده باشند، البته قبل از هدایت و قبل از تأسیس موزه مردم‌شناسی؟

سادات اشکوری: اگر قرار باشد جنبه‌های تاریخی را در

نظر بگیریم، پاسخ مثبت است. در آثار سیاحتی که به صورت سفرنامه باقی مانده است و به روابط مردمان توجه داشته‌اند رد بایی از مباحث مردم‌شناسی را می‌توان جستجو کرد، از قبیل

● مردم‌شناس نیازهای طبیعی، اجتماعی و فرهنگی انسان را مطالعه و تغییرات آتی را بر این سه پایه پیش‌بینی می‌کند.  
● مردم‌شناسی علمی است که موضوعش مطالعه و شناخت علمی انسان است و فولکلور (فرهنگ عامه) آموخته‌های توده مردم است و معارفی است که از راه انتقال شفاهی کلام حاصل می‌شود. با توجه به این اشاره می‌توان گفت که هدایت یک فولکلوریت است و نه یک مردم‌شناس.

سفرنامه ناصر خسرو. در بسیاری از متون مطالبی در زمینه فرهنگ عامه آمده است، از جمله کتاب حاجی بابای اصفهانی که مترجم کتاب، میرزا حبیب اصفهانی، از مثلها و اصطلاحها و روایت‌های رایج در میان مردم سود جسته است، همین‌طور مجمع‌الامثال و جامع‌التمثیل محمدعلی هبله رودی. از طرفی تأثیر ادبیات شفاهی را در ادبیات مکتوب نمی‌توان نادیده گرفت. مولانا جلال‌الدین مولوی دریایی بی‌کران معارف و حقایق خویش را از طریق افسانه با مردم در میان گذاشته است و همین‌طور نمونه تجلی افسانه‌ها در شاهنامه فردوسی فراوان است. به نظر می‌رسد که داستانهای مثنوی بین مردم رواج داشته و مولوی آنها را به نظم کشیده و در پایان هر داستان برداشته‌های عرفانی خود را گنجانده است. فردوسی هم همین‌طور. درست است که گفته می‌شود فردوسی متن شاهنامه را از منتهای قبل از خود گرفته اما چه بسا آن متنها از مردم گرفته شده باشد. این نوع افسانه‌سرایی خواه پهلوانی، اسطوره‌ای و عاشقانه ریشه در فرهنگ عامه داشته و به نظر می‌رسد مردم آنها را ساخته‌اند و بعد وارد ادبیات شده است. احتمال دارد که ضرب‌المثل آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است راسعده‌ی ادبیات شفاهی اخذ کرده باشد.

● تحقیق به یک معنا حقیقت‌جویی است و حقیقت‌جویی از دیرزمان کاری پرخطر بوده است.  
● کار سترگ تحقیقی موفق کنار جمعی است و در ایران کار جمعی متداول نیست. کار در اینجا فردی است. البته کار فردی هم ارزش خاص خود را دارد؛ ولی اشکال در این است که نمی‌خواهیم هم کاری فردی بکنیم و هم کار سترگ انجام بدهیم.

اگر بخواهیم از این دیدگاه به گذشته تاریخی فرهنگ عامه بنگریم، منابع زیادی را می‌توانیم نام ببریم. ولی گفتگوی ما از مقوله دیگری است.

گیلهوا: در واقع مردم‌شناسی در حال حاضر. دلم می‌خواهد در این باره توضیح بدهید.

سادات اشکوری: مردم‌شناسی در حال حاضر هم در ایران چندان جایی باز نکرده.

گیلهوا: به‌رحال آنچه امروز هست حاصل تلاش کسانی است که در این زمینه کار کرده‌اند. پیشگامان هر علمی از احترام خاصی برخوردارند. به نظر من سهم صادق هدایت به عنوان یک پیشگام نباید سهم کوچکی باشد، حتی اگر بخواهیم با معیارهای امروزی کارش را بررسی کنیم.

سادات اشکوری: شکی نیست. سخن شما کاملاً درست است. نخستین کسی که با شور و علاقه‌ای خاص به گردآوری ادبیات شفاهی پرداخت صادق هدایت است. وقتی می‌گوییم مردم‌شناس به معنای واقعی کلمه نداریم یا کم داریم، دلیلش این است که در مجموع تحقیق در کشورمان به اندازه کافی انجام نشده. چندی پیش فکر می‌کردم که چرا باید این‌طور باشد و به این نتیجه رسیدم که تحقیق به یک معنا حقیقت‌جویی است و حقیقت‌جویی از دیرزمان کاری

پرخطر بوده است، و به همین دلیل کمتر به این موضوع پرداخته شده است. از طرفی یک کار سترگ تحقیقی موفق کار جمعی است و در ایران کار جمعی متداول نیست. کار در اینجا فردی است. البته کار فردی هم ارزش خاص خود را دارد؛ ولی اشکال در این است که نمی‌خواهیم هم کاری فردی بکنیم و هم کار سترگ انجام بدهیم. انگار که کسی بگوید می‌خواهم درباره فرهنگ عامه ایران تحقیق بکنم. خوب! این غیرممکن است، حتی اگر محقق علامه دهر باشد. برای نتیجه مطلوب گرفتن باید موضوع را به کوچکترین رده تقسیم کرد و گفت می‌خواهم مثلاً درباره افسانه‌های فلان روستا یا کشاورزی در فلان دهستان تحقیق کنم؛ حالا شش ماه طول بکشد یا یک سال. اما اگر موضوع تحقیق گسترده باشد کار درست کار جمعی است. به عنوان مثال اگر قرار باشد یک تحقیق جامع در شهر لاهیجان انجام گیرد به هیچ‌وجه یک نفر نمی‌تواند در کوتاه مدت دست به چنین کاری بزند. چندین نفر باید درباره این موضوع به مدت یک سال لاقال کار کنند: یکی درباره مسکن، یکی درباره کشاورزی و باغ‌چای، یکی درباره بازار و... پس از یکی دو سال کار کردن می‌توان به نتیجه مطلوب رسید. در زمینه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه کارهای فردی صورت گرفته ولی چون نویسندگان آنها با روش تحقیق آشنا نبوده‌اند، آثارشان خالی از نقص نبوده است. این قبیل محققان معمولاً مسافرانی بوده‌اند که برای مدتی در ده یا شهری اتراق کرده‌اند و به لحاظ علاقه به این نوع پژوهشها یادداشت‌هایی برداشته‌اند و آن را به چاپ رسانده‌اند. البته مسلم است که هیچ کاری بی‌نقص نیست، اما مهم این است که یک اثر پژوهشی تا آنجا که امکان دارد کم نقص باشد. حالا یک مونوگرافی چاپ شده را مثال می‌زنم که سی تا پنجاه صفحه پایان کتاب اختصاص داده شده است به واژه‌هایی که مردم به کار می‌برده‌اند. می‌پرسم، این کار چه ضرورتی داشته است؟ اگر قرار بود فرهنگ از واژه‌ها تهیه شود که این نیست، اگر قرار بود واژه‌های پایان کتاب ربطی به مطالب متن داشته باشد که ندارد. صرف این که یک مقدار واژه را جمع کنیم و بی‌هیچ دلیلی در پایان کتاب بیاوریم نشانه ناآگاهی از روش تحقیق است. برای این‌که کار نه اسمش مردم‌شناسی است، نه فرهنگ عامه و نه زبان‌شناسی. این نوع کارها متأسفانه کم نیست. این کارها البته حاصل عشقی است

## خانه‌ام ابری است

( پژوهشی در مسکن روستایی شمال ایران )

که هیچ متد و روش نمی‌شناسد.

گیله‌وا: یعنی غیر حرفه‌ای است؟

سادات اشکوری: بله، غیر حرفه‌ای است. حالا می‌پرسم حصرهای ما چه کرده‌اند: بله، برخی علم مردم‌شناسی خوانده‌اند و مدرس دانشگاه شده‌اند. چنین محققانی تمامی وقت‌شان صرف تدریس می‌شود و دیگر وقتی پیدا نمی‌کنند تا دست به کار پژوهش بزنند. پژوهشگری که تدریس می‌کند، حق این است که ساعتی محدودی را به تدریس اختصاص بدهد و زمان بیشتری را به تحقیق و بعد دانشگاهها از او دعوت کنند. تا از حاصل کار پژوهشی خود برای دانشجویان سخنرانی کند. در غیر اینصورت چنین کسانی را نمی‌توان پژوهشگر نامید. گروهی دیگر کارمند اداری و محقق پشت میز نشین‌اند و تمامی آنچه را که در تحقیقات میدانی باید به آن رسید می‌خواهند در پشت میز به آن برسند در حالی که این کارها کار میدانی است. پژوهشگر باید به محل تحقیق برود و با مردم زندگی کند. در فصول مختلف هم باید این کار را بکند. البته درباره موضوعهایی مثل مسکن چنین ضرورتی احساس نمی‌شود، اما اگر قرار باشد روستایی از نظر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد مطالعه قرار گیرد، پژوهشگر دست‌کم چند روز از هر فصل را باید به آن محل برود و با مردم زندگی کند. البته همه چیز بستگی به موضوع مورد مطالعه دارد.

گیله‌وا: اگر موافق باشید درباره تاریخچه شکل‌گیری

مردم‌شناسی در ایران صحبت کنیم.

سادات اشکوری: بله، اداره فرهنگ عامه که در سال ۱۳۳۷ تأسیس شد، بعدها به مرکز پژوهشهای مردم‌شناسی و فرهنگ عامه و سرانجام به مرکز مردم‌شناسی ایران تغییر نام داد. کسانی که در آن‌جا کار می‌کردند، مدت‌ها آموزش دیده بودند و به خاطر علاقه به کارشان آخرین تحولات مردم‌شناسی را دنبال می‌کردند. در آن زمان از طریق مردم‌شناسان ایرانی که از کشورهای اروپایی فارغ‌التحصیل شده بودند و مردم‌شناسان اروپایی که به ایران می‌آمدند درباره آخرین اطلاعات و یافته‌های مردم‌شناسی بحث و گفتگو می‌شد و در نهایت پژوهشگران ایرانی برای آموختن از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند. کارشناسان مرکز مردم‌شناسی ایران با این ویژگیها برای تحقیق به روستاها و به میان ایلات می‌رفتند. نمونه‌هایی از پژوهشهای آنان در مجله هنر و مردم و نیز در فصلنامه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران به چاپ رسیده است.

این فصلنامه تنها سه شماره منتشر شد و بهترین نشریه

مردم‌شناسی ایران بود. از تحقیقات پژوهشگران مرکز مردم‌شناسی ایران نیز بیش از بیست جلد کتاب به چاپ رسیده است. با این توضیحات اگر مبنا را چاپ مقاله در مجله هنر و مردم بگذاریم می‌توان گفت که تاریخ مردم‌شناسی با این شیوه تحقیقات در ایران به حدود سی سال پیش برمی‌گردد و اگر مبنا را آغاز گرایش به مردم‌شناسی و افتتاح موزه مردم‌شناسی بگذاریم می‌توان گفت که حدود شصت سال پیش.

گیله‌وا: شما چه کرده‌اید؟

سادات اشکوری: من هم مثل همکارانم در بخش تحقیقات روستایی کارهایی کرده‌ام. در مرکز مردم‌شناسی ایران کار به چند صورت انجام می‌گرفت: یکی به صورت گروهی برای مطالعه مقدماتی و یا نمونه‌گیری که در نمونه‌گیری از پرسشنامه استفاده می‌شد و معمولاً گروه از سه یا چهار نفر تشکیل می‌شد. پرسشهایی منطبق با پرسشنامه درباره اوضاع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ده می‌شد، البته به صورت کلی. یک پرسشنامه هم از گویش محل تنظیم می‌شد، شاید حدود دوست و پنجاه کلمه و همین‌طور چند ضرب‌المثل و چیستان، روستاها از قبل مشخص شده بودند. بخشی از فعالیتهای من تنظیم همین پرسشنامه‌ها بود که از جمله در استان اصفهان به مدت سه ماه بیست‌ودو روستا را نمونه‌گیری کردیم. عکس و اسلاید هم برداشتیم و نیز چند نوار از افسانه‌ها پر کردیم برای آرشیو. شیوه دیگر مطالعه مقدماتی بود که به صورت فردی انجام می‌گرفت و در این شیوه تنها به سوالهای پرسشنامه قناعت نمی‌شد، بلکه پرسشگو می‌توانست پرسشها را به صورت باز و گسترده دنبال کند.

گیله‌وا: براساس ضوابط یا سلیقه شخصی؟

سادات اشکوری: براساس ضوابط. برای اینکه طرح مقدماتی برای تحقیق تهیه شده بود که همان مسائلی را در بر می‌گرفت که در یک مونوگرافی مورد توجه است. نمونه‌ای از این قبیل پژوهشها از این بنده تحت عنوان «یک ده در یک مقاله» در مجله هنر و مردم چاپ شده است. در این مقاله تقریباً از همه چیز ده سخن به میان آمده است، اما به اختصار. این مقاله در حدود چهل صفحه کتاب است در حالی که مونوگرافی همان ده شاید دوست صفحه بشود. وقتی می‌گویم پرسشها را به صورت باز مطرح کند یعنی به پاسخ کلیشهای قناعت نکند. اگر پاسخ سوالی در این ده دام هم دارید مثبت بود، می‌تواند بپرسد دام در ده نگهداری می‌شود یا کوچ می‌کند. اگر کوچ می‌کند به چه شکلی. دام افراد مختلف چگونه از هم تشخیص داده می‌شود و پشم و مواد دیگر دامی به چه مصرفی می‌رسد و ... البته همه به اختصار.

یک شیوه دیگر هم مطالعه موضوعی بود که محقق خود موضوع را انتخاب می‌کرد و یا در کنار مطالعه مقدماتی موضوع را هم برای پژوهش دقیقتر در نظر می‌گرفت. هنگامی که به صورت گروهی برای تحقیق به ده «چنداره» از بخش ساوجبلاغ رفته بودیم، هر کس باید موضوعی را برای پژوهش انتخاب می‌کرد. در پژوهش مردم‌شناسی موضوع مطالعه در محل مشخص می‌شود. از قبل نمی‌توان گفت که چه کار باید کرد. پژوهشگر به محل می‌رود و پس از مشاهده و بررسی مقدماتی شیوه کار خود را مشخص می‌کند.

گیله‌وا: تفاوت کار مردم‌شناس و جامعه‌شناس در این نکته نیست که اشاره کردید؟

سادات اشکوری: همین‌طور است. وقتی وارد یک منطقه می‌شویم باید یکی دو روز و گاهی بیشتر بمانیم و منطقه را به دقت از نظر بگذرانیم تا بعد ببینیم چه کار باید بکنیم و به چه نحوی کار را به انجام برسانیم. وقتی به روستای «چنداره» رفتیم چند روز وقت صرف تهیه طرحها شد. مطالعه مسکن را من به عهده گرفتیم. این کار البته برایم بسیار دلپذیر بود. وقتی می‌گویم مسکن منظور تنها معماری نیست بلکه سربناه است. پژوهش در مسکن چندان آن چنان برایم جالب بود که بعدها به هر دهی که می‌رفتم پژوهش در مسکن برایم جاذبه بیشتری داشت. در شمال هم که به منظور مطالعه مقدماتی چند روستا رفته بودیم، مسکن روستاهای حیدرالات، مریو و نومل را بررسی کردم.

گیله‌وا: حیدرالات؟ درباره این اسم مسکن است توضیح بدهید؟

سادات اشکوری: نام این ده به تدریج به این شکل در آمده است. در واقع درست آن حیدرالات است با کسره زیر «ر» یعنی دشت آبرفتی متعلق به حیدر. حیدرالات در منطقه فومن است، مریو در منطقه کوهستانی رودسر و نومل دهی است در حوالی گرگان. پژوهش در مسکن نومل و حیدرالات دلیل هم داشت. دلایل نه تنها روستا بودن بلکه جنگلی بودن هر دو بود. هیچ وجه تشابهی بین مسکن این دو ده نیست. نکته‌های بسیار ظریفی در مسکن این دو ده به چشم می‌خورد که در کتابم، که امیدوارم سرانجام پس از چند سال منتشر شود، به اختصار آمده است. یا مثلاً مسکن ترکمن‌ها جالب است. می‌دانید که ترکمن‌ها قبلاً دامدار و کوچنده بودند. کوچ سبب می‌شد که مسکن آنها چادر یعنی قابل حمل باشد. ترکمن‌ها وقتی یک‌جانشین شدند و به کشاورزی پرداختند، نخستین خانه‌ای که ساختند یک اتاق بود؛ یعنی شبیه «اوی» یا آلاچیق متحرک با تمامی آن مشخصات، حتی تزئینات داخل اتاق مثل تزئینات داخل «اوی» بود. نکته این جاست که وقتی جامعه دامدار و کوچرو یک‌جانشین می‌شود، خانه‌ای که می‌سازد شبیه مسکن ایلاتی آن جامعه است. حیدرالاتها هم دامدار و کوچنده بودند و از ایلات تالش.

گیله‌وا: در منطقه فومن؟

سادات اشکوری: بله، تالش‌ها از طرف شرق تا حیدرالات و از طرف غرب تا آستارا زندگی می‌کنند. البته گویش تالشی حیدرالاتها ساده‌تر از گویش تالشی هشتیر است. به هر حال... حیدرالاتها دامدار و کوچنده بودند. دهنه رودخانه ورودی آنها به جلگه بود و قشلاقشان، و در فصل گرم به میان‌بند و سربند کوچ می‌کردند و از جنگل خارج

## زایش یلک افسانه

از: کاظم سادات اشکوری

وزارت فرهنگ و هنر  
مرکز مردم‌شناسی ایران

می شدند. مسکن شان سیاه چادر بود. سیاه چادر از پشم بز بافته می شد. جالب است که حیدرآلینها وقتی پای بند کشاورزی شدند و ماندگار، نخستین خانه‌ای که ساختند یک اتاقه بود، یادآور همان سیاه چادر. بعدها یک اتاق برای اقامت تابستان در طبقه دوم ساختند و یک یادو اتاق در جوار اتاق نخستین در طبقه اول به عنوان طویله برای دام: به هر حال... بحث مسکن بسیار مفصل است.

**گیله‌وا:** قرار این است که از کارهایتان بگوئید. می‌خواهم بیرسم از مردم شناسان خارجی که به ایران می‌آمدند آیا با کسانی هم کار کرده‌اید و حاصل کار چه بوده است؟

سادات اشکوری: من با پروفیسور آلان ساتن، که متأسفانه چند سال پیش از دنیا رفت کار کرده‌ام. ایشان در سال ۱۳۵۲ به ایران آمد و قصدش تحقیق در زمینه افسانه‌های ایرانی بود. ایشان فولکلوریست بود.

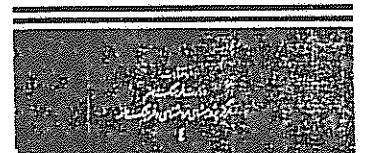
**گیله‌وا:** آقای آلان ساتن گویا کتابی یا مقاله‌ای درباره مطبوعات ایران نیز دارد و فعالیت‌های ایران شناسی هم کرد؟ سادات اشکوری: بله، همین‌طور است. او به چند زبان آشنایی کامل داشت. زبان انگلیسی که زبان مادریش بود. زبان فرانسه، روسی، عربی، فارسی و... را هم می‌دانست. رئیس دبیران زبان‌های شرقی در دانشگاه ادنبروی اسکاتلند بود. فارسی را طوری حرف می‌زد که اگر کسی او را نمی‌شناخت گمان می‌کرد که در خیابان مولوی تهران بزرگ شده است. او در سالهای دور که در ایران به سر می‌برد مجموعه‌ای از افسانه‌های عامیانه ایرانی جمع‌آوری و ترجمه آن را بعدها در انگلستان منتشر کرده بود. آقای جواهر کلام این کتاب را به فارسی برگردانده است و شنیده‌ام که چاپ جدیدی از آن قرار است به بازار بیاید.

**گیله‌وا:** شما با ایشان در چه مناطقی کار کردید؟ سادات اشکوری: وقتی آقای آلان ساتن به ایران آمد، مرا برای همکاری با ایشان انتخاب کردند. همین‌جا بگویم که در مرکز مردم‌شناسی ایران یک نوع تقسیم کار بود که باعث می‌شد هر پژوهشگر پس از مدتی در یکی از موضوعات صاحب نظر شود. پژوهش در منطقه شمال به عهده من بود و موضوع اختصاصی پژوهشی بنده ادبیات شفاهی، چون در این زمینه پژوهش می‌کردم به ایشان معرفی شدم. مدتی با هم گفتگو کردیم و در نهایت دو منطقه را که فاصله زیادی با هم داشتند یعنی اشکور بالا و برز رود نظرت را برای جمع‌آوری افسانه‌ها در نظر گرفتیم. من با هر دو منطقه آشنایی داشتم. در روستای برز رود نظرت قبلاً چند روز به سر برده بودم و

## افسانه‌های اشکور بالا

داوود زکریا

کلام، سادات اشکوری



همین‌طور در دهستان برز رود. در هر منطقه حدود بیست روز ماندیم. افسانه‌های اشکور بالا را از روی نوار به کاغذ آوردم و چاپ شد و در مقدمه هم از آقای آلان ساتن یاد کردم، اما متأسفانه فرصتی نشد تا افسانه‌های برز رود را به دست چاپ بپارم. برز رود همان دهستانی است که آخرین ده آن روستای «ایانه» است. این دهستان شامل پنج ده است که در یک دره به طول تقریبی بیست کیلومتر قرار دارد. با آقای آلان ساتن از این منطقه خاطره‌ها دارم. این منطقه یکی از زیباترین مناطق ایران است که تکیه داده است به کرکس کوه و پراز باغ و درختان میوه است. آقای آلان ساتن از خوشه‌های انگور و انارهای آویخته بر شاخه‌ها اسلاید بر می‌داشت. می‌گفتم، چرا اسلایدها را حرام می‌کنی؟ می‌گفت، ما که این چیزها را نداریم. در کشور ما شاید دو تا انار را لای پنبه بگذارند و با تشریفات ببرند خدمت ملکه الیزابت! به هر حال... قرار بود درباره افسانه‌هایی که گردآوری کرده بودیم مطالعه تطبیقی شود، یعنی عناصر مشترک و وجه افتراق افسانه‌های دهستان اشکور بالا و دهستان برز رود مشخص شود همین‌طور تغییراتی که هر افسانه در هر منطقه به لحاظ موقع محلی و جغرافیایی پیدا کرده بود. در اکثر افسانه‌های عامیانه استان اصفهان تیب تاجر و بازرگان فراوان است، در حالی‌که در افسانه‌های شمال به ندرت چنین تپهایی وجود دارد، بلکه اغلب درویش و چوپان و کشتگر و... است. بله، پژوهشهای پراکنده موضوعی هم انجام داده‌ام. از جمله پژوهش در دامداری روستای سنبل آباد از رودبار الموت که حدود یک ماه طول کشید. لازمه این کار این بود که با چوپانان زندگی کنم. وقتی که به روستا رفتم، چوپانان دام را به ارتفاعات برده بودند و من به ارتفاع چهار هزار متری رفتم و قریب ده روز در چادر چوپانی زندگی کردم. از جمله کارهای دیگرم که جدا از فعالیت‌هایم در مرکز مردم‌شناسی ایران انجام داده‌ام مونیوگرافی اشکور بالاست. از زمان تحصیل در دبیرستان، تابستانها که به اشکور می‌رفتم یادداشت برمی‌داشتم و می‌توان گفت با احتساب سفرهای بعدی شاید یادداشت‌هایم حاصل بیست سال دیدارهای گهگاهی از اشکور بالاست.

**گیله‌وا:** درباره همکاری با مردم‌شناسان خارجی می‌گفتید. سادات اشکوری: در روستاهای ساوجبلاغ که بودیم آقای کریستیان برومیر، مردم‌شناس فرانسوی، هم با ما بود. کار به این شکل بود که هم می‌آموختم و هم آموزش می‌دادم. کسانی که بعداً ما استخدام می‌شدند در واقع دوره کارآموزی خود را با ما می‌گذراندند.

**گیله‌وا:** نتیجه کار با آقای آلان ساتن چه شد؟ سادات اشکوری: قرار بود حاصل کار به فارسی و انگلیسی در تهران و لندن یا اسکاتلند، هم‌زمان منتشر شود، ولی متأسفانه چنین نشد. آقای آلان ساتن مطالعه تطبیقی خود را درباره این افسانه‌ها به انجام رساند. در نامه‌ای که آن روزها برآیم نوشته بود، اشاره کرده بود که در فلان ماه می‌خواهم به هلند بروم برای سخنرانی. موضوع سخنرانی هم مطالعه تطبیقی این افسانه‌ها بود. گویا در هلند یکی هر سال کنگره‌ای از فولکلوریست‌ها تشکیل می‌شود و هر کسی با توجه به تجربه‌ها و پژوهشهای خود در آنجا سخنرانی می‌کند و مجموعه سخنرانی‌ها بعدها به چاپ می‌رسد. ایشان مقالاتی هم

● ما خیلی کار ناکرده داریم. نمی‌خواهم زحمات دیگران را نادیده بگیرم، اما اغلب کارهایی که در این زمینه شده، به درستی صورت نگرفته. ● از روی برخی علایم و نشانه‌ها می‌توانیم رد پای فرهنگ اسران باستان را در فرهنگ عامه ایران ببینیم

در باره افسانه‌های عامیانه نوشته‌اند.

**گیله‌وا:** به فارسی ترجمه شده است؟

سادات اشکوری: بله، یکی از این مقالات را آقای دکتر علی بلوکباشی، که از مردم‌شناسان نامدار و از همکاران قدیم ما در مرکز مردم‌شناسی ایران است، به فارسی ترجمه کرده و در مجله کلک به چاپ رسیده است. گفتمی است که آقای مارزلف فولکلوریست آلمانی افسانه‌های عامیانه ایرانی را طبقه‌بندی کرده و کتاب ایشان به ترجمه آقای کیکاووس جهانمندی در ایران منتشر شده است.

**گیله‌وا:** با چه عنوانی؟

سادات اشکوری: طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی. ایشان شاگرد آقای آلان ساتن بود. چند سال پیش که برای سخنرانی در کنگره‌ای به ایران آمده بود به من تلفن کرد و پس از ملاقات متن آلمانی کتابش را به من مرحمت کرد. یکی از مآخذ کتاب ایشان افسانه‌های اشکور بالاست.

**گیله‌وا:** این طبقه‌بندی به چه صورت است؟

سادات اشکوری: کار فنی و مشکلی است. کاری است که در ابتدای این قرن آنتی‌آرته با کتاب خود فهرست تپ‌های قصه بیان آن را گذاشت و بعدها استیث تومپسون آن را تکمیل کرد و اکنون به روش طبقه‌بندی آرنه تومپسون مشهور است. منظور از این طبقه‌بندی مشخص کردن تپ‌ها و موتیف‌های یک قصه است. هر تپ یا موتیف دارای یک کد یا شماره است. افسانه خواننده می‌شود و براساس نشانی‌هایی که در آن دیده می‌شود تپ‌ها و موتیف‌های آن را مشخص می‌کنند. از روی همین طبقه‌بندی که در واقع تپ‌شناسی است حدود ۳۵۰ تپ از افسانه معروف سیندرلا - که در ایران به نام ماه‌پیشانی معروف است - پیدا کرده‌اند. این تازه مربوط می‌شود به محورهای اساسی قصه‌ها. جزئیات هر افسانه یا قصه نیز بررسی می‌شود. مثلاً همین قصه شنگول و منگول در ایران در یک جا می‌شود شنگول و منگول و حبه انگور و در یک جا شنگول و منگول و خاکستر نشینک و... تغییرات با توجه به محیط طبیعی در افسانه‌ها به وجود می‌آید ولی خطوط اساسی قصه تغییر نمی‌کند.

خانم بولون که یکی از فولکلوریست‌های اروپایی است با این طبقه‌بندی آشنایی کامل داشت. او در حدود ۲۵ سال پیش به ایران آمد و در اداره فرهنگ عامه تعدادی از افسانه‌ها و داستانهای عامیانه ایرانی را طبق روش آرنه تومپسون طبقه‌بندی کرد.

**گیله‌وا:** اکنون چه باید کرد؟

سادات اشکوری: قبل از هر چیز باید افسانه‌ها جمع‌آوری شود. این تازه آغاز کار است. این افسانه‌ها در

کشور ما به قدری زیاد است که اگر قرار باشد به شیوه درست جمع آوری شود سالها طول خواهد کشید و بی تردید صدها جلد کتاب خواهد شد. بعد از جمع آوری افسانه‌ها باید آنها را طبقه‌بندی و از دیدگاه اسطوره‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... تجزیه و تحلیل کرد. ما خیلی کار ناکرده داریم. نمی‌خواهم زحمات دیگران را نادیده بگیرم، اما اغلب کارهایی که در این زمینه شده، به درستی صورت نگرفته. صرف این که بگویم آقای فلان برای ما از دهی که زندگی می‌کنی قصه‌ای بفرست: مشکلاتی را دامن می‌زند.

**گیله‌وا: شیوه گردآوری افسانه‌ها و داستانهای عامیانه چگونه است؟**

سادات اشکوری: شیوه خاصی ندارد؛ فقط باید بین کسی که می‌خواهد قصه جمع‌آوری کند و مخاطب او احساس همدلی شود. نکته مهم این است. باید به روای تفهیم شود که آنچه تو می‌دانی و قرار است به ما بگویی برای تمسخر و دست انداختن به کار برده نخواهد شد. اشکال کار این است که در رادیو و... مثل و متلی را به عنوان لطفه به کار می‌برند و یا تقلید صدای روستایی را می‌کنند. اینها باعث می‌شود که روستایی فکر کند می‌خواهند حرفهای او را دست بیندازند. به همین دلیل باید با او همراه شد. روای باید احساس کند آنچه را که می‌داند بخشی از گنجینه ملی کشور است.

شیوه گردآوری همین است به اضافه اینکه باید گردآورنده مطمئن شود که افسانه سال همان محل است و روای هم اهل همان جا. نام مکان و افسانه‌ای که روایت می‌شود در بررسیهای بعدی بسیار اهمیت دارد.

**گیله‌وا: ممکن است بیشتر توضیح بدهید؟ معمولاً هر نام در روستاها و شهرهای کوچک وظیفه اطلاع‌رسانی را به عهده دارد، گرچه ابتدایی ولی شاعرانه.**

سادات اشکوری: همین طور است. در اشکور بالا روستایی است به نام «سپارده». حوالی این روستا مکانی است به نام «خانه کیان» راستش کار من نیست که به دنبال معنای واژه‌ها بگردم ولی این نام مرا کنجکاو کرد. «خانه کیان» به نظر من یعنی «خانه کبابیان». می‌دانیم که یکی از حکام کبابی تابستانها می‌رفت به لوسن اشکور که می‌گویند روستای درگاه فعلی در اشکور علیا همان لوسن است. درگاه با سپارده فاصله چندانی ندارد و احتمالاً حاکم کبابی خانه‌ای در آن موقع که بسیار هم زیاست داشته یا برای شکار و گردش به آن جا می‌رفته است. وقتی قصه‌ای را در آن منطقه جمع‌آوری کنیم و نام روستا را هم قید کنیم شاید ارتباط آن قصه با حاکم زمانهای دور و خیلی مسائل دیگر روشن شود.

**گیله‌وا: با توجه به نام مکانها در اشکور می‌خواهم درباره نامها به طور اعم در گیلان از شما سؤال کنم. برخی از این نامها لابد جنبه اطلاع‌رسانی فرهنگی و تاریخی دارد.**

سادات اشکوری: نام مکان خواه در شمال و خواه در جنوب نقش ویژه‌ای دارد. به ویژه در روستاها. در اشکور بالا هر گوشه‌ای از مراتع و مزارع نامی دارد. این نامها اغلب مربوط می‌شود به پدیده‌های طبیعی و گاهی به نام اشخاص تاریخی یا غیرتاریخی. فرض کنید در یک زمانی کسی صاحب مزرعه‌ای بوده و امروز آن مزرعه، که دیگر مزرعه نیست، با نام او شناخته می‌شود. مکانی در کوهستان اشکور هست به نام «مزرعه مهدی». در حالی که آن مکان مرتع است و مزرعه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد. این نام‌گوی آن است

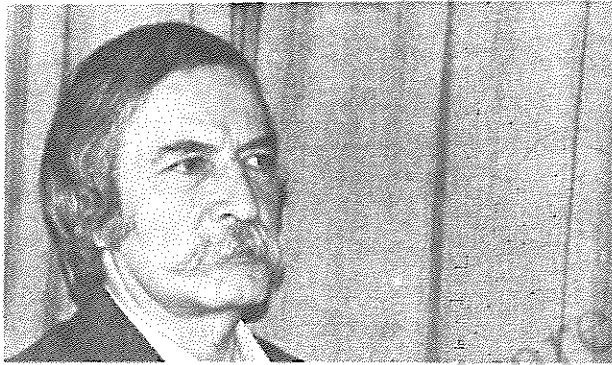
که این محل روز و روزگاری مزرعه‌ای بوده از آن مهدی.

**گیله‌وا: مثل همان ده حیدرآلات در فومن سادات اشکوری: درست است. در روستا هر گوشه‌ای باید نامی داشته باشد تا روستاییان بتوانند نشانی بدهند و رفع نیاز کنند. مثلاً بگویند مزرعه فلانی در کجاست و به کجا ختم می‌شود، گاو یا گوسفند فلانی در کجا پیدا شده است و...**

چون مزارع و مراتع حصار ندارند. هر محدوده‌ای از طریق این نامها و عنوانهای طبیعی مشخص می‌شود. بدین ترتیب نامها در این قبیل مناطق نقش ویژه‌ای دارند و به هنگام پژوهش به آنها نیز باید توجه کرد.

**گیله‌وا: با توجه به وجه تسمیه آنها؟**

سادات اشکوری: به شرطی که به حیطه مسائل زبان‌شناسی وارد نشویم که مقوله دیگری است. به هر حال... این تنوع اسامی در حرفها هم دیده می‌شود و در دامداری روستایی این تنوع شایان توجه است.



کرده‌ام. برخلاف سفرهای قبل سعی می‌کنم سفرنامه‌ای بنویسم. این سفرها باعث شده است آنچه را که قبلاً دیده بودم، با دقت بیشتری از نظر بگذرانم و بعد سفرنامه‌ای بسیار موجز، تقریباً در حد یک مقاله سی صفحه‌ای، بنویسم. مثل سفرنامه ترکمن صحرا.

**گیله‌وا: عنوان این مقاله - سفرنامه چیست؟**

سادات اشکوری: دیدن انسان، دیدن اسب، اما همیشه اسب برنده است. می‌دانید که اسب نقش خاصی در ترکمن صحرا دارد. هر سال چندین بار مسابقه اسب‌دوانی در گنبد برگزار می‌شود. نوشته‌اند که نخستین بار چادر نشینان آسیای مرکزی اسب را رام کرده‌اند. شاید بتوان گفت که رام کردن اسب بار نخست در ترکمن صحرا صورت گرفته است!

یکی هم سفری بود به اشکور از راه رودبار الموت که سفرنامه این سفر تحت عنوان از شهرهای آهن و سیمان تا فقر روستایی کوهستان به چاپ رسید؛ و همین طور سفری به شیراز.

در سال ۱۳۵۱ برای برگزاری نمایشگاه مردم‌شناسی با گروهی از همکاران در شیراز بودیم که بروشورهای آن نمایشگاه را نوشتیم. در سفر دوم، در سال ۱۳۷۰، برای تجدید خاطرات سری به باغ دلگشا، که نمایشگاه در آنجا برگزار بود، زدم. در این باغ ساختمان بسیار زیبایی هست که اکنون رو به ویرانی است. به هر حال بیشتر یادداشتهای این سفر اختصاص دارد به باغ دلگشا...

**گیله‌وا: اجازه بدهید چند سؤال پراکنده مطرح کنم. وقتی از اشکور سخن به میان می‌آید به یاد بازیها و آئینهای نمایشی می‌افتم. دلم می‌خواهد درباره نمایش معروف «عروس گلی» و سایر بازیها و آئینهای نمایشی بپرسم. می‌دانید، وقتی بخواهیم از تئاتر ملی کشورمان تعریفی ارائه بدهیم، حداقل من کمی دچار لکنت زبان می‌شوم، به این دلیل که به این موضوع کمتر توجه شده است.**

سادات اشکوری: بازیها شکلهای گوناگون دارد؛ بازیهای بزرگترها و بازیهای کوچکترها. ولی وقتی از نمایشهای آئینی سخن به میان می‌آید، خودتان بهتر می‌دانید مسأله کاملاً فرق می‌کند، یعنی اجرای نقش...

**گیله‌وا: بله، تقلید.**

سادات اشکوری: این شکل در اشکور بسیار محدود است، اما در ایران البته زیاد است. محققانی در این زمینه کار کرده‌اند از جمله دکتر علی بلوکباشی. در اشکور شاید از این بازیها دو سه مورد بیشتر نباشد؛ از جمله همین «عروس گلی»، که به آن «پیره بو» هم می‌گویند و می‌شود گفت که در سراسر منطقه کوهستانی یعنی تا بخشهایی از مازندران اجرا

**گیله‌وا: این تنوع در یک منطقه یا منطقه دیگر قابل توجه است یا در خود منطقه؟**

سادات اشکوری: در هر منطقه‌ای که مثلاً دامداری رواج دارد. منظوم نوع معیشت است. در جاهایی که دامدارند تنوع اسامی در دام و در جاهایی که کشاورزند تنوع اسامی در ابزار و وسائل و شیوه کشت و کار شایان توجه است. در یک جامعه شهری صنعتی بالطبع این مسأله به چشم نمی‌خورد. در روستا وضع به گونه دیگری است. هر گوسفندی نامی دارد. اگر گوش گوسفند بلند باشد نامی دارد، اگر شاخش کوتاه باشد نام دیگری، اگر لکته سفیدی روی پیشانی گوسفند باشد نامی دارد و...

**گیله‌وا: بله، همه اینها نشانه‌های ارتباطی است. سادات اشکوری: اگر دام یک ساله باشد نام خاصی دارد، اگر تر باشد نام دیگری. اینها همه، همان‌طور که گفتید، برای ایجاد ارتباط است.**

**گیله‌وا: در سالهای اخیر در زمینه مردم‌شناسی چه کرده‌اید؟**

سادات اشکوری: من سالهاست که کار منظم مردم‌شناسی نمی‌کنم. دلیلش را در گفتگوی دیگری چند سال پیش گفته‌ام و انگار دیگر نیاز به تکرار نیست. اما در این سالها به یادداشتهای انبوهی که فرصت رسیدگی به آنها را ندارم، مراجعه می‌کنم.

**گیله‌وا: این یادداشتهای در چه زمینه‌هایی است؟**

سادات اشکوری: این یادداشتهای مربوط به پژوهشهای گذشته است که باید تنظیم شود. حالا گاهی که فرصتی پیش می‌آید به سفر می‌روم، به مناطقی که در سالهای دور پژوهش

می شود. بازبهای دیگر هم هست اما جنبه نمایشی آنها چندان قوی نیست. اصولاً در مناطق کوهستانی همه چیز به ایجاز و اختصار ختم می شود. فرصت کم است و مردم در فصول مختلف گرفتاریهای گوناگون دارند. هفت تا هشت ماه از سال برف و یخبندان است و نمی توانند از ده خارج شوند. این مسأله در کار و زندگی مردم بسیار تأثیر گذاشته است. به همین دلیل در این مناطق بازبهای داخل خانه، که در شبهای دراز زمستان اجرا می شود، بیشتر رواج دارد.

**گیله‌وا:** می گویند قدمت نمایش «عروس گلی» به پیش از اسلام برمی گردد. آیا شما در این زمینه تحقیق کرده اید؟  
سادات اشکوروی: خیر. این که برخی پژوهشگران موضوعاتی از این دست را ربط می دهند به گذشته های دور هم می توان تردید کرد و هم سؤال. مثلاً دعای باران یا طلب باران را ارتباط داده اند به آنها. این کارها به نظر من دقت و دانش ویژه ای می خواهد. باید سر نخهای دقیقی به دست آورد و بعد با قاطعیت استدلال کرد. از روی برخی علایم و نشانه های می توانیم رد پای فرهنگ ایران باستان را در فرهنگ عامه ایران ببینیم از قبیل به آب روان سوگند خوردن یا به سوی چراغ قسم خوردن، اما اینها نشانه های ظاهری است. در هیچ متنی ندیده ام که با دلایل پذیرفتنی «عروس گلی» را به پیش از اسلام منسوب کنند. معمولاً محقق آگاه در این گونه موارد به «چنین به نظر می رسد» و «احتمالاً» متوسل می شود...  
**گیله‌وا:** عرض کنم: چندی پیش رفته بودم در مجموعه کاخ موزه های سعدآباد. در این مجموعه موزه های است به نام موزه مینیاتور آبکار. در این موزه چندین تابلو نقاشی آبرنگ دیدم که نقاش با استادی هر چه تمازت برخی از اشیای موزه مردم شناسی را نقاشی کرده بود. سؤال این است نقاشی چه ارتباطی می تواند با مردم شناسی داشته باشد. و اگر این مجموعه را دیده اید از کارهای خانم کلارا آبکار برایمان بگویید.

سادات اشکوروی: شما سؤالهایی طرح می کنید که پاسخ بسیاری از آنها در حد اطلاعات مختصر من نیست. با این حال تا آنجا که می دانم می گویم. کارهای خانم کلارا آبکار را ندیده ام اما منظور از ارتباط نقاشی با مردم شناسی را متوجه نشدم، اگر منظور طراحی باشد بله، یکی از کارهای جنبی مردم شناسی طراحی است. بسیاری از مردم شناسان خارجی و برخی از مردم شناسان ایرانی طراحی هم می کنند. مسلماً طراحی باید در خدمت مردم شناسی باشد. اگر مردم شناس طراحی نداند می تواند در محل یک طرح سردستی از اشیاء مورد نظرش تهیه کند و بعد آن را برای تکمیل به طراح بسپارد. عکس نمی تواند تمامی ابعاد یک شیئی را نشان دهد از این رو طرح به مدد مردم شناس می آید و از این طریق مردم شناس می تواند اسامی اجزای یک دستگاه بافندگی را فی المثل در طرح مشخص کند. بسیاری از کارهای تحقیقی که در ایران منتشر شده همراه با طرح بوده است. طراحی داستانها و قصه های عامیانه را که در برخی کتابها به چشم می خورد، نمی پسندم، چون نه تنها جنبه تزئینی بلکه حالت رمانتیک نیز دارد.

**گیله‌وا:** به این دلیل نیست که اغلب قصه های عامیانه تخیلی است؟

سادات اشکوروی: بله. اما فضای قصه های عامیانه را با طرحهایی از قبیل زن شلیته پوش و مرد چق به دست انباشتن

**● اهل محل اگر اهل فن نباشند نمی تواند کاری از پیش ببرد. به همین دلیل نخست آشنایی با مقدمات تحقیق مطرح است و بعد تحقیق.**  
**● ایرادی نمی بینم که جوانی در روستای خود ضرب المثله را گردآوری کند، اما این جوان نخست باید مقدمات گردآوری را بیاموزد.**

به همان اندازه مسخره است که روشن کردن شمع و خاموش کردن بوق در یک محفل شعرخوانی. گذشته از این که شعر امروز با شمع سر سازگاری ندارد، آیا نشانه تبحر و عقب ماندگی فکری نیست که آدمی با وجود برق به شمع پناه برد؟ اگر کسی بخواهد درباره ابزار کشاورزی یا مسکن یا... تحقیق کند، حتماً باید از طرح استفاده کند اما قصه های عامیانه... بگذاریم.

**گیله‌وا:** آقای سادات اشکوروی! یک سال و اندی است که گیله‌وا منتشر می شود و بخشی از آن اختصاص به مردم شناسی و فرهنگ عامه دارد. شما به عنوان یک کارشناس بفرمایید گیله‌وا را چگونه دیده اید و چه باید بکند تا هم بتواند با خواننده عام ارتباط برقرار کند و هم منبعی باشد برای پژوهشگران داخلی و خارجی.

سادات اشکوروی: البته شما لطف دارید، اما من کارشناس نیستم بلکه به این مباحث علاقه مند. موضوع به قدری گسترده است که من شاید تنها با گوشه ای از آن آشنایی داشته باشم. درباره گیله‌وا، اما، خیلی حرف دارم. اولاً اغلب مطالب گیله‌وا مربوط می شود به فرهنگ عامه، ثانیاً وقتی نشریه ای صرفاً به مسائل فرهنگ عامه و مردم شناسی پردازد می شود مجله تخصصی که گیله‌وا چنین نیست و در این حد هم که هست با ارزش است. ولی باید توجه کنیم چه کسانی این کارها را می کنند. یک وقت اشتباهی شده و مرتب هم تکرار می شود که هر کسی که اهل محل است می تواند درباره فرهنگ عامه آن محل تحقیق کند. این طور نیست. اهل محل اگر اهل فن نباشد نمی تواند کاری از پیش ببرد. به همین دلیل نخست آشنایی با مقدمات تحقیق مطرح است و بعد تحقیق. به نظر من آقای جکتاجی واقعاً خوب کار کرده است و در این هیچ شک نیست. مخصوصاً در گیلان نامه که یکی از بهترین مجموعه های چند سال اخیر است. اما در گیله‌وا باید کاری کنیم که مطالب مربوط به فرهنگ عامه، به ویژه ادبیات شفاهی، آوانویسی شود. حروف فارسی و اعراب گذاری کار را برای اهل محل هم مشکل می کند چه رسد به دیگران. در این نوع مطالب قصد این نیست که به اهل محل بگویم تو دارای مثلاً چه ادبیات غنی و زیبایی هستی!

**گیله‌وا:** منظور این است که دیگران هم باید از آن استفاده کنند؟

سادات اشکوروی: بی شک. باید زبان شناس، اسطوره شناس، مردم شناس و... بسیاری تخصصهای دیگر هم از پژوهشهایی که می شود استفاده کنند، به همین دلیل بهتر است آنچه در گیله‌وا می آید آوانویسی شود، و چه بهتر که این کار توسط اهل فن صورت گیرد. ایرادی نمی بینم که جوانی در روستای خود ضرب المثله را گردآوری کند، اما این جوان

نخست باید مقدمات گردآوری را بیاموزد. تا آن زمان بهتر است اهل فن این کار را بکنند، به ویژه در مورد ادبیات شفاهی، برای اینکه در گیله‌وا بیشتر به ادبیات شفاهی توجه می شود. امیدوارم به تدریج مشکلات موجود برطرف شود. آقای جکتاجی بسیار فعال و علاقه مند است و ای کاش کسان دیگر در سایر استانها نیز دست به چنین کارهایی می زدند.  
**گیله‌وا:** چون گفتگوی ما درباره پژوهش است، بهتر است از پژوهشگران گیلانی بپرسم و درباره پژوهشهایی که انجام گرفته.

سادات اشکوروی: گفتگوی ما بیشتر درباره فرهنگ عامه، به ویژه ادبیات شفاهی، بود اگر مردم شناسی و فرهنگ عامه را از مقوله علوم انسانی بدانیم که چنین است، پس باید درباره پژوهشگران علوم انسانی به طور اعم سخن به میان آوریم. در قلمروهای دیگر مسلماً بزرگان داریم از جمله آقایان دکتر مجتهدی و پروفیسور رضا که درباره آنها و نوع فعالیت شان چیزی نمی دانم. اما کسانی که در زمینه ادبیات پژوهش می کنند به فعالیتهای گوناگون مشغولند: یکی منتهای کهن را تصحیح می کند، یکی واژه ها را ریشه یابی می کند، یکی یک اثر کلاسیک را از دیدگاه نو بررسی می کند یکی... هم از این رو می توان از فضایی بسیاری نام برد از جمله ابراهیم پورداود، محمد معین، احمد سمیعی، جهانگیر سرتیپ پور، ابراهیم فخرانی، عبدالکریم گلشنی، محمد روشن، محمدتقی میرابوالقاسمی، محمدرسول دریاگشت و از جواترها رضا رضازاده لنگرودی و... کار ایشان ممکن است با هم تشابهی نداشته باشد اما هر کدام به نحوی در یکی از زمینه های علوم انسانی پژوهش کرده اند و با پژوهش می کنند. از میان پژوهشگران گیلانی دو تن را به دلایلی جدا نام می برم یکی دکتر جلال ستاری که جا دارد اهل فن به تفصیل درباره آثار او بحث کنند و دیگری دکتر سیروس شمیساکه با روشهای دانشگاهی؛ به بررسی و تحلیل متون و نقد ادبی می پردازد.

از پژوهشگرانی که در جامعه شناسی و مردم شناسی پژوهش کرده اند دکتر خسرو خسروی جامعه شناس را می توان نام برد و کسانی که به مردم شناسی و مردم نگاری و فرهنگ عامه گرایش دارند از جمله هوشنگ پورکریم که متأسفانه اخیراً از دنیا رفت. او از مردم شناسان قدیم و از نخستین پژوهشگران مرکز مردم شناسی ایران بود که برخی از کارهایش به زیاتهای دیگر ترجمه شده است و یکی از مهمترین پژوهشهای مربوط به ترکمن هاست. ایشان درباره نقش و نگارهای عامیانه نیز پژوهشهایی کرده اند. و عبدالرحمن عمادی که...

**● درباره گیله‌وا، اما، خیلی حرف دارم. اولاً اغلب مطالب گیله‌وا مربوط می شود به فرهنگ عامه، ثانیاً وقتی نشریه ای صرفاً به مسائل فرهنگ عامه و مردم شناسی پردازد می شود مجله تخصصی که گیله‌وا چنین نیست.**  
**● در گیله‌وا باید کاری کنیم که مطالب مربوط به فرهنگ عامه به ویژه ادبیات شفاهی، آوانویسی شود.**

گیله‌وا: پژوهش‌های ایشان در گیله‌وا چاپ شده

سادات اشکوری: برخی از پژوهش‌های ایشان که به صورت سخنرانی ایراد شده در مجموعه سخنرانی‌های کنگره‌های تحقیقات ایرانی به چاپ رسیده است و البته پژوهش‌های چاپ نشده هم دارد. و محمود پاینده لنگرودی که بیش از هر کسی درباره گیلان کار کرده است: فرهنگ گیل و دیلم، مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم، آیین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم. ایشان هم از همکاران گیله‌واست. و علی عدلی که زمینه کارش فرهنگ تالش است و دکتر اصغر عسکری خانقاه که اخیراً کتابی درباره وقاصم آباده گیلان منتشر کرده است.

در این‌جا باید از زنده یاد محمدرولی مظفری یاد کنم که در جمع آوری مواد فولکلوریک قسمت کوهستانی سیاهکل زحمت بسیار کشید و متأسفانه زود از دنیا رفت و نتوانست پژوهش‌هایش را به انجام برساند.

پژوهشگران دیگری هم هستند که مقالات خوبی از آن‌ها خوانده‌ام از جمله محمد بشرا، علی اکبر مرادیان گروسی، طاهر طاهری که از همکاران قدیم ما در مرکز مردم‌شناسی و از پرورش یافتگان آن مرکز است، رحیم چراغی، حیدر مهرانی، دکتر سیدمجتبی روحانی و... به گونه‌ای دیگر فریدون نوزاد، احمد مرعشی و... لابد کسان دیگری که در این مجال اندک نام‌شان را از قلم انداخته‌ام.

در گیلان خوشبختانه افراد فرهیخته و ادیب و پژوهشگر بسیار است اما در همین‌جا از یک غیرگیلانی نیز باید نام ببرم یعنی دکتر منوچهر ستوده که دیگر نیازی به نام بردن آثارش نیست.

گیله‌وا: همان‌طور که اشاره کردید کارهای زیادی در مقوله گیلان‌شناسی صورت گرفته، به نظر شما اسناد و مدارک مربوط به گیلان چگونه باید در جایی متمرکز شود و مورد استفاده قرار بگیرد و چه دستگاهی باید متولی آن باشد؟

سادات اشکوری: حروف و سخن ما در یک پیشنهاد است. می‌دانم که دستگاهی باید متولی این کارها بشود. کشور ما یکی از غنی‌ترین کشورها از نظر مطالعات مردم‌شناسی و فرهنگ عامه است. تنوع آب و هوا، گویش، انواع معیشت و... مسائلی از این دست سبب شده است که بتوان سالها به کار تحقیق پرداخت. رساله‌های دکتری بسیاری، خواه در ایران و خواه در خارج از ایران، درباره یکی از موضوعات پژوهشی مربوط به ایلات کشورمان نوشته است. به نظر من هر استانی بهتر است یک مرکز پژوهشی داشته باشد، البته با پژوهشگران مجرب و کارآزموده و جوانانی که دوره کارآموزی را پشت‌سر بگذارند و بعد به مأموریت تحقیقاتی بروند. اسلاید، نوار، عکس و فیش تهیه کنند. موزه‌هایی از اشیای محلی تأسیس کنند، موزه‌هایی در فضای باز بسازند. به‌هرحال با پژوهش‌های پراکنده و فردی به جایی نخواهیم رسید، برای اینکه تا بجنیم بسیاری از آداب و رسوم منسوخ شده است. هر قدر در پژوهش‌های میدانی تأخیر شود، زبان بیشتری از جهت فرهنگی متوجه ما خواهد شد. آقای پرومیرزه می‌گفت که در فرانسه بیش از ۱۲۰۰ مونیوگرافی چاپ شده داریم، در حالی که در ایران بیش از ۵۰ تک‌نگاری به چاپ نرسیده است. آن هم در کشوری با شصت‌هزار روستا و چندین ایل و این همه تنوع فرهنگی.

● در گیلان خوشبختانه افراد فرهیخته و ادیب و پژوهشگر بسیار است  
● با پژوهش‌های پراکنده و فردی به جایی نخواهیم رسید، برای اینکه تا بجنیم بسیاری از آداب و رسوم منسوخ شده است. هر قدر در پژوهش‌های میدانی تأخیر شود، زبان بیشتری از جهت فرهنگی متوجه ما خواهد شد.

گیله‌وا: از این که در این گفتگو شرکت کردید، بسیار متشکرم، آقای سادات اشکوری.

سادات اشکوری: من هم متشکرم. اضافه کنم که در گفتگوی ما بیشتر از مرکز مردم‌شناسی ایران و فعالیتهای آن مرکز سخن به میان آمد، آن هم به اختصار، محققان بسیاری در این کشور کارهای خوبی ارائه داده‌اند و نیز سازمانها و مؤسساتی چون مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، بنیاد فرهنگ ایران، مرکز فرهنگ مردم و... که جا دارد به تفصیل درباره هر یک از آنها سخن گفته شود. در یک گفتگوی کوتاه نمی‌توان به اصطلاح حق مطلب را ادا کرد. به هر حال... باز هم متشکرم.

### بخشی از فعالیتهای کاظم - سادات اشکوری در زمینه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

#### الف - مقاله:

- ۱ - گذری در شالیزارهای گیلان. هنر مردم، دوره ۱۰ شماره ۱۱۷ (تیر ۱۳۵۱): ۳۹-۴۵.
- ۲ - جای، سبزه‌میشگی. هنر و مردم، دوره ۱۱ شماره ۱۲۴ و ۱۲۵ (بهمن و اسفند ۱۳۵۱): ۲۹-۳۶.
- ۳ - نگاهی گذرا به افسانه‌های اشکور بالا. مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران، شماره اول (تابستان ۱۳۵۳): ۵۸-۶۳.
- ۴ - تأملی در مسکن چندار. هنر و مردم، دوره ۱۲ شماره ۱۴۲ (شهریور ۱۳۵۳): ۷۴-۸۴.
- ۵ - نوروزخوانی در گیلان. هنر و مردم، دوره ۱۳ شماره ۱۵۰ (فروردین ۱۳۵۴): ۴۷-۵۰.
- ۶ - روزنای به سبزه و آب (درباره ترانه‌ها و چستانهای تالش). هنر و مردم، دوره ۱۳ شماره ۱۵۱ (اردیبهشت ۱۳۵۴): ۲۸-۴۳.
- ۷ - تقالی و شاهنامه‌خوانی. هنر و مردم، دوره ۱۳ شماره ۱۵۲ و ۱۵۴ (تیر و مرداد ۱۳۵۴): ۱۴۲-۱۴۸.
- ۸ - تأملی در مسکن حیدرآلات. هنر و مردم، دوره ۱۳ شماره ۱۵۶ (مهر ۱۳۵۴): ۴۳-۵۲.
- ۹ - زایش یک افسانه. مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران، شماره دوم (پاییز ۱۳۵۴): ۹۲-۱۰۲.
- ۱۰ - درباره مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران. جنگ سبزه‌ایان فرهنگ و هنر، شماره اول (۱۳۵۵): ۴۹-۵۷.
- ۱۱ - درباره افسانه‌های عامیانه. بیک معلم و خانواده، سال سیزدهم (۱۳۵۵): ۲۲-۲۵.
- ۱۲ - مثل (درباره ضرب‌المثلها). بیک معلم و خانواده، سال چهاردهم، شماره ۱ (نیمه دوم مهر ۱۳۵۶): ۲۲-۲۵.
- ۱۳ - پوشاک (اشاره‌ای به پوشاک مردان و زنان روستای مژبو). بیک معلم و خانواده، سال چهاردهم، شماره ۶ (نیمه اول دی ۱۳۵۶): ۲۰۲-۲۰۶.

- ۱۴ - دامداری و ویژگیهای آن در روستای سنبل آباد. مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران، شماره ۳ (زمستان ۱۳۵۶): ۲۷-۵۸.
- ۱۵ - روستای حیدرآلات (پژوهش مقدماتی). هنر و مردم، دوره ۱۶ شماره ۱۸۴ (بهمن و اسفند ۱۳۵۶): ۷۰-۸۲.
- ۱۶ - ضرب‌المثل‌های از اشکور بالا. هنر و مردم، دوره ۱۶ شماره ۱۹۱ و ۱۹۲ (شهریور و مهر ۱۳۵۷): ۶۴-۷۱.
- ۱۷ - ترانه‌هایی از اشکور بالا. یادگارنامه فخرانی، به کوشش رضا رضازاده لنگرودی (۱۳۶۳): ۵۶۱-۵۷۶.
- ۱۸ - تأملی در مسکن مژبو. گیلان‌نامه، به کوشش م. پد. جکتاجی، جلد اول (۱۳۶۶): ۹۵-۱۰۹.
- ۱۹ - نگرشی مردم‌شناختی به سکونت در دامغان امروز. بناها و شهر دامغان، (۱۳۶۸): ۱۴۵-۱۵۱.
- ۲۰ - پیر ب بو. گیله‌وا، سال اول شماره ۸ و ۹ (بهمن و اسفند ۱۳۷۱): ۷.

۲۱ - واقع‌گرایی ادبیات شفاهی. گیلان زمین، شماره ۱ (تابستان ۱۳۷۳): ۳۲-۳۵.

#### ب - سفرنامه

- ۱ - از شهرهای آهن و سیمان تا فخر روستای کوهستان. برج، شماره ۴ (آذر ۱۳۶۰): ۲۴-۳۳.
- ۲ - دویدن انسان، دویدن اسب، اما همیشه اسب برنده است. آدینه، شماره ۱۲ (اول خرداد ۱۳۶۶): ۱۶-۱۸.
- ۳ - سفر به شهر گمشده. دنیای سخن، شماره ۱۹ (تیر ۱۳۶۷): ۲۰-۲۲.
- ۴ - زائر چشمه‌های گمشاد. صنعت حمل و نقل، ویژه‌نامه سفر، شماره دوم (تابستان ۱۳۷۰): ۸۴-۸۵.
- ۵ - دلم بگرفت از دیدار... صنعت حمل و نقل، ویژه‌نامه سفر، شماره چهارم (پاییز ۱۳۷۱): ۱۸۶-۱۸۸.

#### پ - کتاب

- ۱ - افسانه‌های اشکور بالا، ۱۳۵۲
- ۲ - خاتمه‌ام ابری است (پژوهشی در مسکن روستایی شمال ایران)، در دست انتشار.

#### منتشر خواهد شد:

- ۱ - اشکور بالا دستانی در کوهستان البرز
- ۲ - مطالعه مقدماتی در سه روستای شمال ایران
- ۳ - سفرنامه‌ها
- ۴ - فولکلور (ویچارد. ام. داربین)
- ۵ - افسانه‌های دهستان برزورد - نظنز
- ۶ - مقالات

#### ت - فعالیتهای دیگر

- سخنرانی در ششمین کنگره تحقیقات ایرانی - دانشگاه تبریز (۱۳۵۴)
- سخنرانی در هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی - کرمان (۱۳۵۶)
- سخنرانی در مجمع بین‌المللی فرهنگ عامه ایران - دانشگاه اصفهان (۱۳۵۶)
- سخنرانی در مرکز آموزش مدیریت دولتی درباره اهمیت فرهنگ عامه (۱۳۵۶)
- ده دوره تدریس مردم‌شناسی و فرهنگ عامه در مرکز آموزش سپاهیان فرهنگ و هنر (قبل از سال ۱۳۵۷)

### توضیح در باره ویژه «مردم‌شناسی»

ویژه‌نامه مردم‌شناسی با مطالب متنوع و خواندنی از بزرگان دست‌اندرکار این رشته صفحه‌بندی شده و آماده چاپ است. اما فقدان کاغذ، گرانی فوق‌العاده آن و هزینه‌های سنگین چاپ امکان انتشار آن را از ما سلب کرده است. امیدواریم گشایشی در کار نشر گیله‌وا پیش آید و بزودی آن را چاپ و منتشر کند. گیله‌وا را از چاره‌اندیشی کار بی‌نصیب نگذارید.



## چشم - همچشمی های تاریخی

### محمود پاینده لنگرودی

شاه جمشیدخان را به قتل آورده، دستکام و منقضی المرام روانه لاهجان شدند... سر میثوم کامران را... به دیلمان جهت خان احمدخان فرستادند... خان احمد تمامی عمارات و محلات دیلمان را چراغان فرموده... چند شبانه روز داد عشرت و شکفتگی دادند و بعد از آن... امر نمود که به جمیع قراپا و قصبات لاهجان بیه پیش بگردانیده زرها به طریق مشتلق از مردم بگیرند.

حسب فرمان خان احمدخان، بسو سعیدمیر و ملک عنایت، سر کامران را به نیزه کرده، در تمامت ولایات بیه پیش گردانیده، زرها به مؤذگانی گرفتند و خان احمد در اوان فصل خزان به گیلان آمده سر کامران را در زیر تخت خود نصب نموده، مدت سه ماه سر کامران...

و بعد از آن شیرزاد سلطان، کاسه سر نامبارک کامران بی ایمان را از خان احمدخان استدعا نموده فرمود که استاد بتراشد و به زرگر داد که پیاله شراب خواری از آن ترتیب دهد و کعب پیاله را از استخوان کسله نمایان بگذارد و استاد زرگر حسب الفرموده شیرزاد سلطان به وقت تمام به اتمام رسانیده مدت ده سال، کاسه سر میرزای کامران، در مجلس شیرزاد سلطان سرگردان و به دست رندان باده خوار گردان بود.

نقل است که شیرزاد سلطان این بیت را در حاشیه پیاله موصوفه نوشته بود:

کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا  
دارد این چرخ خراب آباد سرگردان مرا\*۴

ای کاش این سرداران بر سر کارهای دیگر نیز چشم - همچشمی می کردند و در میان سرها، سر در می آوردند و نام ایران را بلند آوازه می کردند.

#### پانویس:

۱ - تاریخ سلاطین صفویه - میرزا محمد معصوم / بنیاد فرهنگ ۱۳۵۱ به اهتمام دکتر عابدی

۲ - نصرالله فلسفی - زندگانی شاه عباس ج ۲ ص ۱۲۶ از نسخه خطی (روضه الصفویه)

۳ - عمادالدین نسیمی و نهضت حروفیه - تقی خماری ۱۳۵۷ نشر تلاش تبریز

۴ - عبدالفتاح فومنی - تاریخ گیلان - تصحیح دکتر منوچهر ستوده.

شاه اسمعیل اول در ۹۱۶ هجری در نزدیکی مرو بر شیبک خان غلبه کرد و شیبک خان کشته شد. شاه اسمعیل از شدت خشم سر ضربت شمشیر بر جسد بیجان او زد و گفت:  
هر که سر مرا دوست دارد از گوشت این دشمن بخورد.

پس از فرمان شاه، ازدحام صوفیان برای خوردن جسد شیبک خان به جایی رسید که جمعی تیغ ها کشیدند و به جان یکدیگر افتادند و آن مرده به خاک و خون آغشته را مانند لاشخوران از یکدیگر می ربودند و می خوردند.\*۲\*

\* \* \*

فضل الله بن ابی محمد عبدالرحمن جلال الدین نعیمی تبریزی (گرگانی)، موجد آئین حروفیگری به سال ۷۴۱ هجری در تبریز زاده شد.

سید فضل «حلال خور» چندان پارسا بود که هرگز از خوراک دیگران بخشید و از کسی چیزی نپذیرفت. او طاقیه دوزی اختیار کرد و به سیر و سیاحت پرداخت علمای سرفقد کشتن او را واجب دانستند. در سال ۷۹۶ هجری به فرمان میرانشاه - پسر تیمور لنگ - در آلینجا قالاسی، با جمعی از فدائیان حروفی به قتل رسید. پیکرش را به ریسمان بستند و در شهر گرداندند و مشهور است که تیمور لنگ از کاسه سر فضل الله برای خود پیاله شراب ساخت\*۳\*

و اما همولایتی ما عبدالفتاح فومنی، (در بیان ارادت نمودن کامران میرزا به تسخیر ولایت لاهجان و به قتل رسیدن او در کوجسفهان)، در تاریخ گیلان می نویسد:

... چون شیران میدان صولت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانیگی، کامران میرزا و سایر قتلّه

### علم و اچینی یا جشن خرمن سابق

مدیریت محترم گرامی مجله وزین گیله و با سلام، در شماره ۲۳ - ۲۲ مربوط به تیر ماه ۷۳ مجله گیله و مقاله ای بقلم آقای حسین محمودی اطاقوری بنام جشن خرمن یا علم و اچینی خواندم. باتوجه به اینکه در مقامی نیستم که برای نوشته های نویسندگان و پژوهندگان چون آقای اطاقوری ایرادی گرفته و یا نقدی بنمایم فقط نظر به بومی بودن و علائق زیاد به کوهنشینان که مردانی سختکوش

من دیوان آصفی هروی شاعر را، نه دیده ام و نه غزلی از او شنیده ام اما او را با بیت نخست (مطلع) غزلی می شناسم که پاره ای از جانوران، بر ساتگین آراسته شده از کاسه سر انسان، نقش کرده اند و آن را وقایع نگاران، به روزگاران، در نوشته ها آورده اند.

آصفی هروی شاعر است و احساس شاعر، به دلپذیری هوای کنار جویباران کوهساران است. او برای آرامش ریش دل دردناکش، از گردش چرخ خراب آباد روزگار، زار زار نالید و گریبان چاک زد اما... غمناله های او، نخ دوخته های چهار گوشه دستمال دست دلداه عشق آشنائی نشد؛ بلکه نقش و نگار کنده کاری شده بر حاشیه کاسه سر سرداری شد که سالها - بی واهمه از تعزیر و تکفیر - در آن آب آتشناک نوش کردند و مردم دردمند را فراموش کردند.

اگر آصفی هروی در مجلس باده گساری سرداران آن روزگاران حضور می یافت و مطلع غزل خود را بر کاسه سر انسان نقش می دید و از شوق می خندید، آیا باز هم شاعر بود؟!۱

بباری! در تاریخ سلاطین صفویه میرزامحمد معصوم آمده است که:

«چون به نیروی اقبال شاه ولایت نشان شاهی بیک خان محمدخان شیانی - اوزبیک» در معرکه قتال، از تراکم ابطال کشته گشت؛ جثه او را یکی از غازیان از زیر چندین کشته بیرون آورده، سرش را که از غایت نخوت، سر هیچ سروری را قابل افسر نمی دانست، از بدن جدا کرده، در سایه علم ازدها پیکر، بر ستم سمند جهان بیما انداخت.

خاقان سلیمان شأن - (شاه اسمعیل) - سجدهات شکرالهی به تقدیم رسانیده، هر عضوی از اعضای او را نامزد ولایتی ساخت و سر او را - (سر شاهی بیک یعنی شیبک خان اوزبیک) را پوست کنده و پُر کاه کرده به سلطان با یزیدبن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسه سر او را به طلا گرفته... به قول مؤلف احسن التواریخ، قدح مثال در بزم حریفان باده نشاط در گردش آوردند.

و این بیت مناسب حال اوست:  
کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا  
دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا\*۱

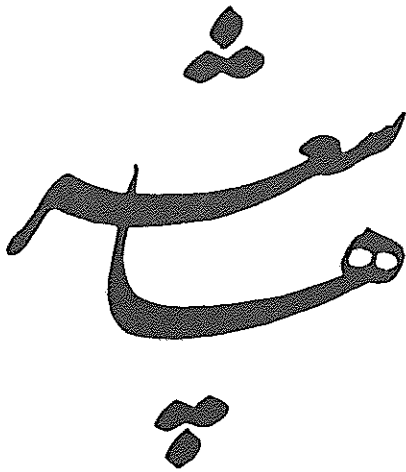
\*\*

## هشاشعر

«هشاشعر» شعر اکنون است، اکنون نه صرفاً به مفهوم معاصر، بلکه ضرورتاً، به دلیل بازتاب آنی حالات درونی است. «هشاشعر» برخلاف تجارب مکثوب شعر گیلکی در دهه‌های گذشته، به توضیح اشیاء و پدیده‌ها نمی‌نشیند بلکه در دقایق بحرانی، به کشف آنها، می‌پردازد!

«هشاشعر» گونه‌ای شعر گیلکی است که همسو با شعر انسان‌گرای معاصر گام‌های نوی‌رادر بویایی این راه‌نو آغاز، می‌طلبد. «هشاشعر» محصول نثرنگی و بهم‌پیوستگی «ایجاز» و «تصویر» است، جمع‌بندی و گره‌خوردگی منطقی و معقول ماجراها، اشیاء و پدیده‌ها که اندیشه و عاطفه را بازتاب می‌دهد.

اینک برای «هشاشعر» از مازندران باوری آمده است صمیمی، به امید این که از آن همسایه هم‌تبار و هم‌زبان باورانی دیگر آیند تا این نونهال شعر گیلکی گیلان (هشاشعر) یا گیلکی مازندران (اساشعر) را بارورتر کنند. وقتی در نام و سرزمین و خلق‌و‌خو و زبان یگانگی باشد باوری که هیچ، دایله‌چاره باید کرد!



محمد داودی

## «اسا شعر و اساشاعر»

قیصری بر این انگاره هست که اساشعر نیاز زمان ماست؛ زیرا هرگاه سخنان را پس از فکر کردن بگوئیم، بسیاری از زمینه‌های از پیش تعیین شده‌ی ما بار دوش سخنان می‌شود. بر همین روال اگر از کسی چیزی پرسیم و برای پاسخگویی به او یکساعت وقت بدهیم، او پس از این فرصت، برداشت طبیعی خود را نخواهد گفت بلکه با مجالی که دارد پاسخ را سوهان کاری می‌کند و تحویل می‌دهد... منظورم سوهان کاری مثبت اندیشمانده نیست که سخت به آن باور دارم. منظورم بسیاری از پس‌زندهای منفی است که بناچار پیش می‌آید و بر پاسخ اثر می‌گذارد و مسئله را از بینش سریع دور می‌کند.

هر کسی در ساختار اندیشگی خویش به باورهایی می‌رسد که همان باورها اغلب تنها ابزار داوری او نیستند. یک شرایط ساختگی در ذهن او را از صادقانه گفتن باز می‌دارد. آنهم پرداخت موضوع است که اگر طرف در خط هنر هم باشد باید نامش را گذاشت «پرداخت هنری» در «اساشعر» شاعر صداقت را می‌خواهد و حتی همین صداقت را هم نمی‌خواهد تحمیل کند. در اینجا این پرسش پیش می‌آید که پس رسالت «اساشعر» و نقش او در چیست؟

بگمان من یک پاسخ برای این پرسش همانا زاویه‌ای است که «اساشاعر» دوربین بدست برای نگارگری انتخاب می‌کند و پاسخ دیگر انتخاب سوژه است، و برای رسیدن به پاسخهای دیگر باید منتظر جا افتادن این سبک شعر در بین شاعران باشیم...

چالوس - مهر ۷۳

### توضیح

قطعه شعرهای کوتاه شماره ۲۴ و ۲۵ گیله‌وا مندرج در صفحات ۱۲ و ۱۳ به عنوان نمونه‌هایی از «اساشعر» سروده شاعر با احساس مازندران جلیل قیصری بوده و ادامه مقاله «اساشعر» نوشته ایشان است. «هشاشعر» نام کلی و عنوان صفحه است.



صوائی سر  
میس بزه پلا  
دُشو به پیش  
مزیر در ور  
ارباب کله‌سی  
کلپت به  
سر سبج / بلوی [سرد] ممت زده / دوشاب در پیش / مزدور کنار در /  
ارباب صدر اتاق / بوی نان برنجی

کتر به هوا  
تیکا به رچه  
شکارچی پوشا  
آته گیلله  
کتر بکته  
تیکا پیرسا  
کبوتر در هوا / توکا در برچین / شکارچی رها کرد / بک گلرله / کبوتر  
انفاد / توکا بلند شد

تشنی تیرنگ  
اوجای سر  
پیت کتله، اغوز ور  
آزمجی در بیمو از کلی  
«اره موتوری» جغ بلن  
دیم بخوارده اوجا دار  
پر بزو تشنی تیرنگ  
پیت کتله اغوز ور  
قراول ماده / روی درخت اوجا / دارکوب روی درخت گردو / فریاد  
اره موتوری بلند شد / درخت اوجا به زمین انفاد / قراول ماده پر کشید /  
دارکوب روی درخت گردو ماند.

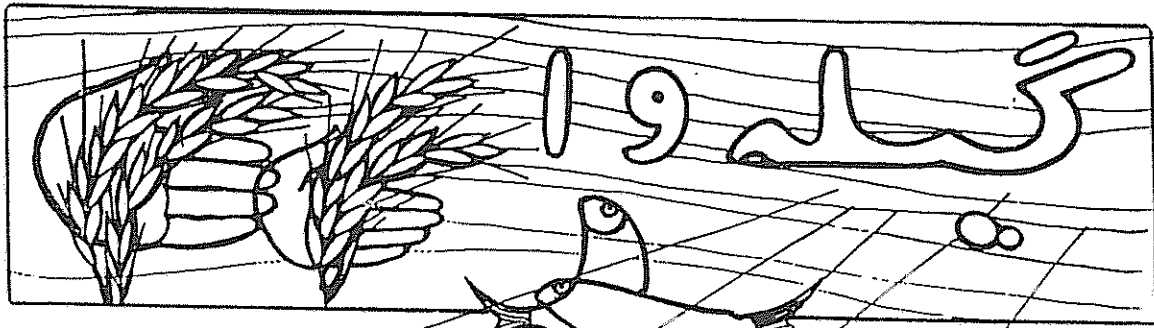
در گویهای گیلکی و تبری، واژه‌های «هسا» و «اسا» دارای یک وزن و یک قافیه و یک معنی می‌باشند و «اسا شعر» و «هسا شعر» بمفهوم شعر امروز و شعر اکنون تعبیر شده است. در آغاز به گیله‌وا بخاطر اینکه ناشر همنوایی سراینندگان «هسا شعر» در گیلان است و به جلیل قیصری بخاطر «اسا شعر»‌های خوبی که در شماره ۲۴ و ۲۵ گیله‌وا بچاپ رسانده است، تبریک می‌گویم. بگمان من، واژه‌های «امروز» و «اکنون» در این سبک شعر مفهومی گسترده‌تر از آنچه تا کنون بیان شده دارد. آنچه را که بنام یک روستاوند مازندرانی در پی می‌نویسم، سخن کوتاهی درباره‌ی چگونگی نامگذاری «اسا شعر» و نیز وجهه و خواستاری خوانندگی چنین دگرگونی ادب امروز، است.

نخست آنکه، دنیای نقاشی و نقاشان دنیای جالبی است. این افراد نازک‌اندیش و باریک‌بین، خیلی زودتر از گروه ادبا، نیاز به دگرگونی را در کارشان احساس نموده‌اند و از آنجا سبک «امپرسیونیسم» بدست پیشگامان این هنر لطیف آغاز شده است. در این سبک هنرمند برداشت سریع خود را از «کادر» در نظر گرفته شده نقاشی می‌کند. هرچه که در نگاه اول از سوژه در مخیله‌اش نقش می‌بندد، بدون دخل و تصرف و فوت وقت روی پرده پیاده می‌کند. بگمان من در عالم شعر «اسا شعر» نیز همانند امپرسیونیسم در نقاشی است.

در این سبک نو شاعر عقیده‌ی خود را بر خواننده تحمیل نمی‌کند، شاعر احساس خود را بر خواننده نمی‌باوراند، بلکه شاعر حجمی را در نظر می‌گیرد و همانند دوربین عکاسی از آن عکس می‌گیرد، سپس عکس را بدون «رتوش» در رویروی دیدگان خواننده نگاه می‌دارد و از او می‌خواهد: اکنون خودت تماشا کن. «اسا شعر» هیچگونه دخل و تصرفی در سوژه‌ی انتخاب شده ندارد، درحالی‌که در سبک‌های دیگر شعر چنین نیست. در غزل شاعر احساس خود را بخواننده تلقین می‌کند و در دیگر سبکها اندیشه‌ی خود را... اما در «اسا شعر» شاعر حتی اندیشه‌ی خود را بخواننده نمی‌باوراند. و بهمین دلیل در این سبک توین نیاز به اطلاعاتی کلام نیست. نیاز به صحنه‌سازی و پیش درآمد و پس درآمد در سخن‌سرایی نیست.

شاعر خیلی کوتاه و خلاصه، نقش «سوژه‌ی انتخابی» را فرا روی خواننده می‌گستراند. نگارنده هم رای با جلیل





سومی سال، تترج شوماره ۲۸ و ۲۷ (تیره ما - شریر ما)

# گیلان جان

## دس فارس بوبو

ایتا پيله دشتگی جا، آفتاب زال میانی، سق دار سسایا بی دینی، چسی کونی؟ اون جیر نی نشینی، خستگی در نوکونی؟ دارا جیندیر نی گیری؟ خالا فاندیری؟ نیگی های های! ویری خوشکی بی گرفته ا دارا، تَوَر فتاشته او خالا کی سایه دایی ترا، سرا. آب بدن اون ریشا، خال ایشکن نوایو.

\* \* \*

شب بوبوسته ایتا دامون جاگیر بوکونی؟ هر قدر را بیشی هنده مقصد فانسری؟ گورگ آنو، خرس زوکا، پلنگ لیرا بیشتاوی، ترا جوم نیگیره! داران لانیم لا میانی جه ایتا لته سرخانه کوچی درجه اگر چراغ سو تی چوما بوخوره چی کونی؟ نه بگسوا آرام نیگیری، تی نفس بی جیر نایه، بال ناوری، پا نوکوبی، هارای نکشی؟

بودو بودو فانوس به پت پت دکفته، نفت واسوختن دره، تی رانشان اگر دو کشایه مانی سرگردان اویرا بی!

\* \* \*

اونی کی تیشتابی جا هل هل کودن دره، چل آبم کی بیدینه بخالی زمزمه، گوارایه. ویشتا ره خوشک نانم پیش بایه به گاز گیره، اون ره مزه کونه.

پا پس نه، آب واقسوز بدره بدره، باور سق دار ریشه جیر فوکون. چکال چکال فانوس مین تو نفت دوکون.

فیتیلای جورا گیر. تیشتا ره تو آب بنه، ویشتا ره تو نان پبز.

اگر ا دار خوشکابه، سایه ناری!  
اگر فانوس دوکشایه، نشان ناری!  
سایه سنگین نوا بوئن!

\* \* \*

گیلهوا یا بال بزن، تا ایا من فارسام، ایپیچه نی تو فارس. مرا دس فارس بوبو. «مرا دس فارس بوبو».

گیلان جان تو عروس آجهانی  
قشنگی جا تو ماه آسمانی  
سراپا سبزه تی باغان بچاران  
الهی تا ابد خرم بمانی

\*

گیلان جان وابگم تی مردمانا  
امی بگذشته نقل و داستانا  
امان تاریخ ورجا سر بلندیم  
بیده دنیا تی دامان کوچی خانان

\*

گیلان جان من تی گلگشت بمیرم  
تی خرم سبزه یو دشت بمیرم  
جه اسر تا اوسر سبزی قشنگی  
صفای وارش رشت بمیرم

رضوانشهر - احسان الله خادمی

گیلان جان! خوش دارم تی باغ و دشتا  
تی کوی و جنگلان سیر و گشتا  
گیره می دیل، می سینه جا دوچولکه  
ایتا روز کی نیدینم خورم رشتا

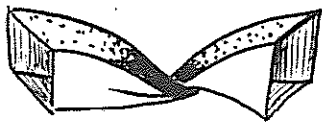
\*

گیلان جان! تی دیم کول شواله  
کونه دوشمند دیلا خاله خاله  
اوخان اورگان، بهار از کوی و صحرا  
بایه تا واشکافه تی سورخ لاله

\*

گیلان جان! چی ایسه تی گول، تی گولزار  
تی بیج، تی کج، تی کیشکا، تی اغوزدار  
تی مورداب کنار، مورغابی خوفته  
تی دریا آب جور، گرده کولی غار

رشت - غلامرضا مرادی



گیلان جان تی دس راس لاهیجانه  
تی دست چب امی قلعه روخانه  
به سر دریا داری، دریا دیلی تو  
تی پایم وصل کوی دیلمانه

رشت - حجت خواجه میری

گیلان جانای گیلان جانای گیلان جان  
نمونای ولاهی در ملک ایران  
تی جنگل مخملی رخت دوده دانه  
تی باغونا دره حاصل فراوان

لاهیجان - محمد علی زاهدی

## سرافوگو

هي فترکان تره وس  
کوره چوشم و  
کره گوش

اين تي پس  
وروره جادويه

حريف کس

\*

دگير فتاري دره  
خالي ميدن وزنيا  
بل بازو

زگره

بخيالي که هوالل نيره  
شل خينو  
گوره

\*

تادپرو پنبه رپسي  
گوتي بيه من برپسي  
ايسه الان

خوله کپسه سردود

تي شي خوب بو

مي شي بد؟

\*

چنقدر افتوه گل مالي گودي  
سپيده سينا تيسنگالي گودي  
کوبه کو

بربوخوره يا نوخوره

دولادي جوخته

نوخود نوخود

دوا هرکس برود

خونهي خود.

جواد شجاعی فرد

بندر ماهشهر - ۷۳/۸/۲۶

سرافوگو: سرزنش

زگره: فریاد، نعره

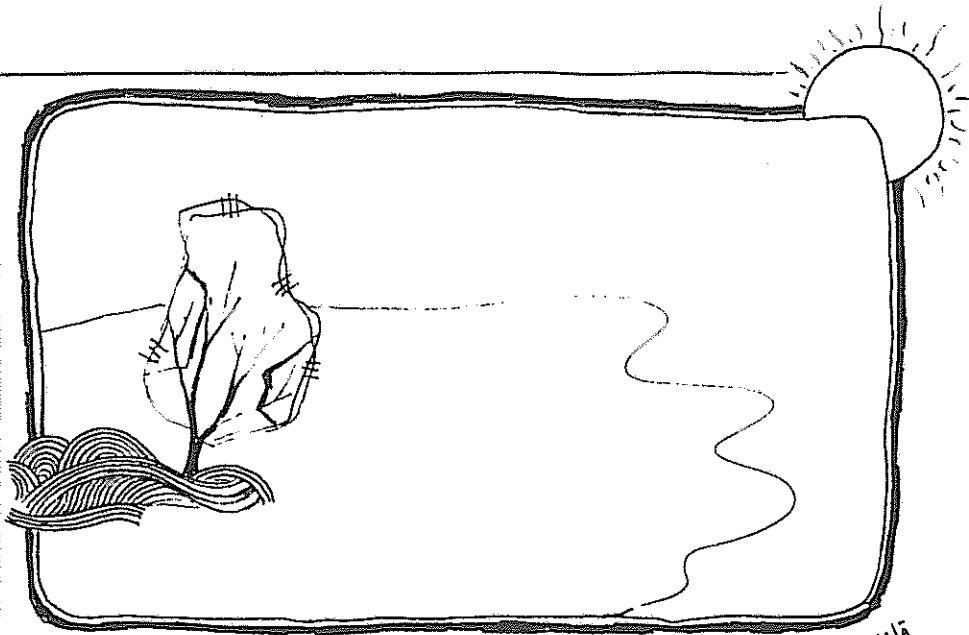
بخيالي: به گمان اين که

شل خينو: نوعی مرغ هوايي که در راه رفتن تپل است

گور: نوعی پرندۀ تيزپر

ايسه: اکنون

تيسنگالي گودن: جلوه دادن، به نما در آوردن



## گرخانه وارشي

وارش فومنی

سوسو بزه يی تا تره پروانه بیستم  
تا گول بکودی من تره دیوانه بیستم

اونقد تی واسی تنهائی آمره بزانه گب  
کی آفتاب آمره پيله بیگانه بیستم

هر جا بوشویی سایه به سایه بدووستم  
جایی فازسامه که ده بی خانه بیستم

هرگز نتانم دنن تی پریشانی یا، هرگز  
فندر کی تی کولکامویانه شانه بیستم

تا رخ بکده می دیل سر تازه جوانه  
تی خاطر واستی آسا گولخانه بیستم

تا غمزه تی شین می دیل و جانا فاکلاشته  
آفت بزه باغان جا مورجانه بیستم

خاستی تی بسوخته دیلا سبزاکنه «وارش»  
همه تا غروب دم پيله گرخانه بیستم

گرخانه: رعده

کولکامو: موی گره خورده

فاکلاشته: تراشید

مورجانه: جوانه

قلندر زندگي بر آب اينه

بيتارم شبنما غرقاب اينه

بشين يارا بگين از قول می ديلى

بيايون خوش پريشون خواب اينه

تهران - سروش گيلانی



تی ره کی سال دوازده ما بهاره  
امه شام و نهار تی قل نهاره  
من و تی دس براری ده چیتنه  
تو اون کل من اکل من عقل کاره

صومعه سرا - اردشیر پرهیزکار (بوران)



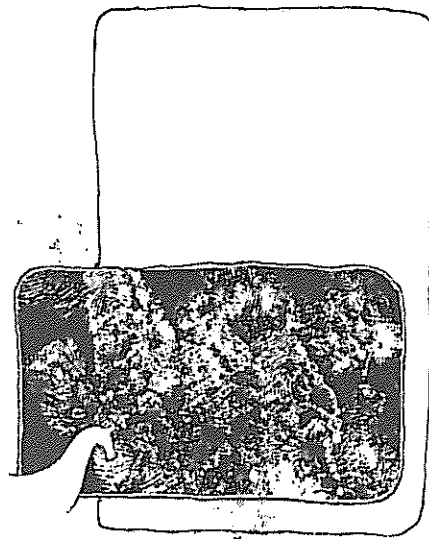
تی راشی تیف گوماره، مو ایسم داز  
بو ختون م، مو هونم تی دیله آواز  
د چشوری رنگه تاننی بن باغتون  
م موشته گیر ایسم واج بارده گرواز  
لنگرود - محمد دریایی لنگرودی

راشی = راه

تیف گومار = انبوه بو تهای خار

چشوری = بی حاصلی، بی باروری

واج بارده گرواز = بیل ششم زنی خوش دست



۱  
تاوستان شب  
ماه دره روبرو مين.  
چی خبه جان شورکا!

۲  
دغن آب دواره  
زلزله دار جور خانه:  
ز ز ز  
زنده يمه

۳  
فاندري، گب نرنی  
تی بودوخته لب جی  
صد جی یا ایشاوم

**رشت = م. پ. جکتاجی**

۱ - شب تابستانی، ماه میان رودخانه، چه خوب است تن شستن!  
۲ - آب جوی درگذر، زنجره بر درخت می خواند: ز... ز... ز... زنده ام  
۳ - میگری اما لب نمی گشایی، از لب دوخته تو، صد حرف می شنوم.



۵  
می پوشت ایشکین ره  
تی جان غرامته.  
نانی اخال موه یی؟

۶  
وختی گول  
خو دیم کوله سیلی امره -  
سرخاکود  
بهار، خجالتی مره -  
بمرد.

**رشت = محمد بشرا**

۱ - پرنده، بی آرزوی بهار، از زمستان افسرده جان بدر نمی برد.  
۲ - وقتی برای کلاغ، تارک کلاه مترسک آشیانه است، پرچین و پای بندگاوها ریشخندی به باغ است.  
۳ - درخت «سال»، دست نیلوفر را گرفته است، بلکه نفسی، بتواند بر دستان خورشید بوسه زند.  
۴ - صدای شکستن هیزم، جنگلها را نمی ترساند، درختان را غم دسته های تیر است.  
۵ - تاوان شکستن پشتم، جان توست. نمیدانی که میوه این شاخه ای؟  
۶ - زمانی که گل، گونه اش را با سیلی سرخ کرد، بهار از شرمندگی مرد.

۱  
خوشک دار

جو غدا چه  
□

خالان ناجا

بیچه  
چفتن چوا

۲  
برانده تر چه زای...

پیزه دسکلا جا  
تر بولو.

**کو چصفهان = رحیم چراغی**

۱ - درختی کز کرده و خشکیده / آرزوی شاخسار راه شایعه بخندان، چیده!  
۲ - برهنه تر از کودکی، به دست افشانی پاییز، نهالکی.



۱  
سیادارد کو صدا  
جنگل تان دیچسته  
توسه دار،  
خو دو تاگوشا بیگفت!

**تهران = سید علی میربازل (منصور)**

۱ - صدای دازکوب سیاه، میان جنگل پیچید / درخت توسکا گوشه اش را گرفت



۱  
صوبه  
شی دسکلا جی  
نسیم، پیشناب زائره.  
جی بچار کلان مثن  
وورز بما برنجان نقره صدا.

۲

خوشک لاجو

چه خجالت،

- خو چوما پیشه گیته.

بج، ای خال

پس فکال آب و سی

چوم به را.

**لشت نشاء = محمد دعائی**

۱ - صبح است، با دست کویی شبنم، نسیم بشکن می زند. از شالیزار صدای تقاره برنج های به خوشه نشسته [می آید]  
۲ - جوی خشک از خجالت دست بر چشم دارد / برنج در انتظار یک رشته آب پس مانده است.

او پیشانیه، چل پنجا سال پیش، امی شاعران میان داب بو کی خوشان  
شعرانا اینا ورقه سر چاب و مردوم میان پخشا کونید. چسی فارسی، چسی  
گیلکی، اشعران ای پاره شکری کاغذ رو چاب بوستی و اون پیله پیله قیمت  
یک قران بو.

چن تاجه / جور گیلکی شعران امی ورجا نها کی سعی کونیم گا گلف  
اوشانا گیلهوا میان چاب بوکونیم تا اگر روزی روزگاری اویرا بوسته ناقلن ای  
جگا چاب بو بوسته بی.

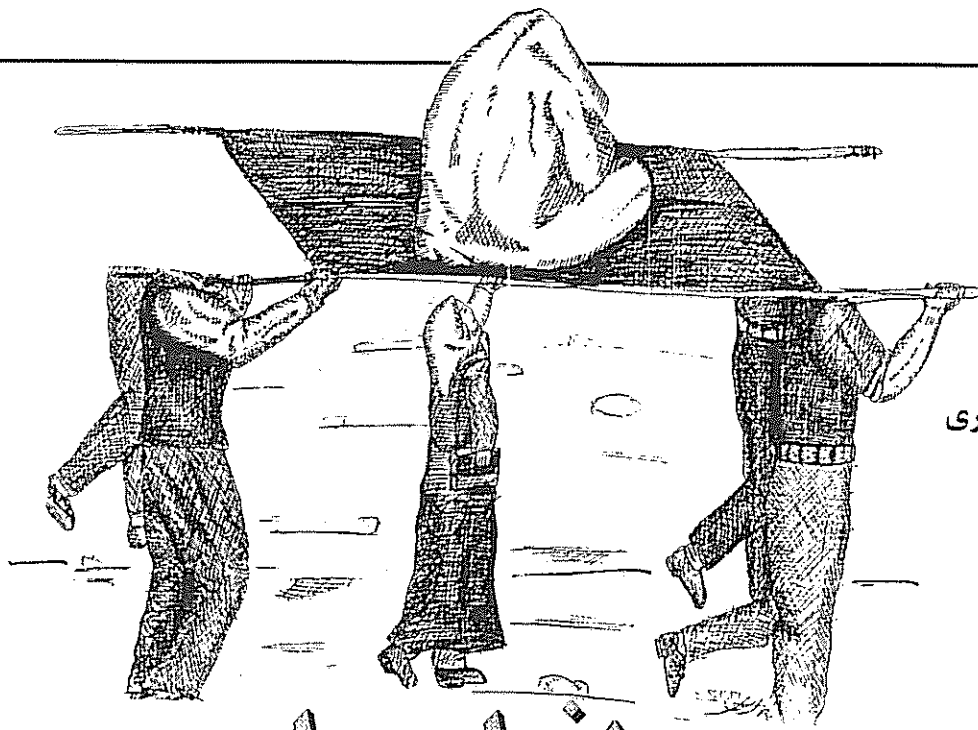
## ارباب و رعیت

بهاء یکر یال

او هوی برار مشت حسن من بیرم تی خالره  
از می ویجه بو دوب بو شوخبر بیر جمالره  
زمستانم شه ما نیا  
واگر دسی جواب دانی منم منم بزیزها  
من دانستیم ذوغالی عمو نام . نیبه یامشت آقا  
زمستانم شه ما نیا  
هزار وارن بو گوشتو بوم تی دیلکه راضی بوکون  
اگر تیره صرفه داره بعد از بوشو بازی بوکون  
زمستانم شه ما نیا  
بشتا وسی دوز همه شب با زار آشفته خایه  
اونم اکر بجیب بزه میره نا به تره نایه  
زمستانم شه ما نیا  
من بیدیوم تی کندو چه بیچ که دوبو دمه بسر  
بفروختی تریاک به کشی هم فا دانی قهار سر  
زمستانم شه ما نیا  
تی عقل کی به بردو بوآخال اوخال واز بوکودی  
قره پوله تو تی ویجه سابق بانغاز بو کودی  
زمستانم شه ما نیا  
جرمت ناری تی اربابه کب بزنی جات برار  
من تره کم چه وا به به خراب داره تی کارو طار  
زمستانم شه ما نیا  
نخواستیم آجر فسا بو سینم می دیل مرا فتوا ندا  
شاید تی کاره چسا کرده نازم پناه بر بخدا  
زمستانم شه ما نیا  
ارباب خانه شه نره کیخدا کجوک وپوک بوکوت  
سوقا تیا هرچی تانی بیر ولی سبوک نوکون  
زمستانم شه ما نیا  
اول تره راه ندمه هیچی نو کو بدار نده  
سیم تره مشت جدمه گریه بوکون بدار جده  
زمستانم شه ما نیا  
توب دود ده که تو بیدیت اقباله بدست دارم  
مرغ و کباب و جوکو لو جارو و دوشاب باورم  
زمستانم شه ما نیا

مثل کلاچ بر بزن من میرمه تی بالره  
بگو نو گوتم تی اوطاق تحسنلی و کمالره  
روسیائی ذوغالیره  
همش مرا گوشتی بیدین دو شاخ دارم بهوا  
آجر فانه آسه بزت تی عم بسر کلالره  
روسیائی ذوغالیره  
توتی کلا اوسان به به آمان قضا می بو کون  
سنگ هیه نا تو گردسی باغ و بلاق سوغالره  
روسیائی ذوغالیره  
مرا چکار ترا چکار خوره پایه یا نه پایه  
اون تی مسانسته خر نیه داد بزه مدالره  
روسیائی ذوغالیره  
می گوش باموآلان ناری خاک دو عالم بی تی سر  
رو کی ناری کی در پشت خوانی بی شی سنوالره  
روسیائی ذوغالیره  
مالیکه طلوان ندانی همش انه ناز بوکودی  
من دانسیم طاله پینه داشی فادام تی فالره  
روسیائی ذوغالیره  
مایه گذاری فاند هی موقع آگدا بهار  
هر کی داره خوره داره کی دیل سوچه تی حالره  
روسیائی ذوغالیره  
تی جقلان مارا اوسان بوشو بیدین تی کیخدا  
پگوتی صارا سگمه من میرمه تی بالره  
روسیائی ذوغالیره  
چانی تریاک امرا بنیش آنا تو کوک بوکوت  
ایوقت بوشو ارباب تی شین نخوفتی ذوالره  
روسیائی ذوغالیره  
دویم ترا فوش خویزه دات کب نوازن بنادرده  
بعد از بختی یا صندوق میان گردیه خو قوالره  
روسیائی ذوغالیره  
تو خواستی می ارباب بی بی من تره ورزا بکارم  
ریحانی که صبر بوکون گر دیمی مجالره  
روسیائی ذوغالیره

- [علی ریحانی] -



محمود طياري

## پېدرسه

بیه! اونه جانمازاً تو چره آب کشی؟  
 مرداک کوچ زبانه، آنه رگ غیرت مانستن، بجسته، آنه صدا آنه گلو  
 میان به گوم گوم! ایسای چی بگه؟  
 ممیز مالیاتی بو، و مأمور عوارض دروازه. آن کلاه یا اوسانه بڼه  
 اون سر: انی ره برگه ی مالیاتی کم بنویسه، اونی ره زیاد. قسم بوخوره  
 به اروای خاک آقا جان، کسری شفتا بزڼه به لاهیجان: هر چی پیدا  
 بوکون، باور اقدس تومان پرهو، زاکان جوغ دکفته شکم دوکون! بیوه  
 زنا کا گول بزڼ. به هوای صنار - یک عباسی بهره، بیچاره "انسیه"  
 توشکه بزڼه یا نا، جه آن دسمال واکون، به آن کار تاود! یتیمچه یان امره  
 سرگردان، رباب به کشه، سهراب به کول، ترا به دونبال! دزدی، هیزی  
 هم داره: تو عالما جانهی، او سفید کولی قشنگ زنا کی تا، ترا!

"اقدس. کویا ایسای؟"

"کویا ایسابوم؟ می پر قبر سر!"

"تی دهن بوی کیشمیش ډهه!"

"رغایب نزدیکه، خرما پیدا نو بو، کیشمیش پخشا کودیم!"

"کاش می پر قبر سر هم بوشویی!"

"خیلی بگردستم، تی پر قبر پیدا نوکودم! یا اون جزو خوبانه، یا من  
 حرامزاده یم!"

"شاید به تی چشم بامو، تو واقفا نو بوستی!"

"هتو چی آ - مانه"

"تی قدرا، دیر اوسادم!"

زن اول قدر - م کی نداشتی. بیچاره خوبی یان، بمرده بوشو پسی،  
 ترا حالی بو بو. هسا تو بمانستی، ایتا کرکی (ماه منیر) از زن اول، و ایتا

ایتا قشنگ زنا کی تا بو، مرداک افسار آنه دست، کاس کولی مانستن  
 دو م زه یی، گاهی جستی از خو آب بیرون! تا امرأ مانستن، آیکه دکفه کم  
 آبی یو، سر از مرداب در باوره! کی سیاست، سرخاب واسه زنا کی  
 سیل دارا مانه: نه به کار پر و نه به شوهر، هفتا شکم بزڼ - پستی، جه  
 معاینه در آیه دختر! -:

آتازه عروس، نصف انگلیس شین بو، نصف همیشه روس! هسا  
 تو تره، نیمه شبان، دریای طوفانی میان، بخان: مرا بیوس!

مرداک لوچه آویزان، قرماق امرأ مگه زنا کا بیگفتی بی! -: چشما  
 فادأ عینک پوشت، عینکا گوش پوشت! دهن بودوخته، دماغ  
 بوسوخته، مرگ خنده آن لبان رو، خوفک و فامیلا - زنا کی صدا امرأ،  
 نایی دار جور! مگه زنا کا واسو خوستن شاستی؟ -:

"ده نیشاوم مرا سر راه گیری بوکونی آ؟ شله بزرگتری بڼه دیمه!  
 لحاف کرسی هم پيله به، اما معلوم نیه زمستان شب، آداما گرما کونه!"

"اقدس! تی ناز مره بایه! مگه من چی بگفتم؟"

"چی بگفتی؟ چی نگفتی! تو ایتا زن خاستی یا جوج ماجوج!  
 ناستیم خوشگلی یم عوارض داره! تی کار دائم بو بوسته داره وامج  
 واموج! خبه کی شهر دار تر بنا داره دروازه سر! اما می در بسته به! تی  
 خیال جمع! قشون رضاشاه هم کی بیه، از منجیل طرف تر تانه بایه!  
 بامو یم بامو!"

"دور جه تی کلاه پره! تی خاخور مانستن پیچامه دونوکونم، مردوم  
 پسر برار امرأ کوشتی بگیرم، زای وارگانم کی!"

"اگه می خاخوره، زاکام کی وارگانه، دانه خوشینه!"

"خوشینه؟ از کویه معلوم؟ تازه هر زاکای خو ماره شینه! پر با معلوم



پسر، از ها اطواری قشنگ کاس کولی زناک تا، کی گویا خیال داره، ایتا تماشاخانه آدم، ها داستان میان فوکونه خاک امرا تی سر! و ها پسر (بهادر) کی بعدن با بنیشینه تی سینه سر، ترا پوشک دَوَدَه، به هوای آن کی، تی کمر بجیر همیشه هیسته، و ترا اتاقان میان بدووانه، چاقو تیجی برقی جا، تی چشم اشکا، بخاطر تی حقوق بازنشستگی، به تی پوشک سرازیرا کونه، ایتا دماغ گرد سفید وستی! و تو جرأت نوکونی - پوشت بام کی ننانی شون - درگاهی بشی، داد بزنی "الله اکبر"، تا تو در نشه کی شمه محل کافرستانه! اگرچی حلا تا قطعنامه خیلی فاصله داری: پانصدونودوهشت بار تی مُرده یا، با - ها مار و پسر - باورید تی چشم جلو! تی تازه بنه بزه گرکی سینه یا، با - مثل به اصفهان، پنبه امرا، سینه بند جا، درشتا کونید، بازون زناي خودایی پسر، و اچوکا کونه اونا، کی خوره حلالی بطلبه! -:

"رسول"

"جان دیل رسول! جان بخاه، اقدس!"

"رسول! اگرکی تومان، بند ناره! دم به ساعت کفه بی جیر! گناه داره. خیر باشد تو آن پری!"

"اگه من آن برم، تونم آن ماری! کیرم تی سینه یا به توکا نیگفته بی!"  
"فرق کونه"

"بگو چی خاب بیده داری؟"

"از من گفتن، از تو ایشناوستن! چهار صبای دیگه، آنه شکم کی بامو بوجور، فهمی من چی گم!"

"خایی بگی، اون سر زیرم بلنده؟"

"منظور؟"

"هیچی. تی سر بلندی یه!"

"من از پا حرف زنم، تو از سر! گم: پا - تا بلنده، نعلا با کوبستن!"

"هسا، که در نظر داری؟"

"هوشنگ کمانکار! می دایی پسر!"

"تو کی تا دیروز اونا دوخادی دایی دختر! ای جا نیستی، ای جا خوردی، ایجا خوفتی!"

"او دراز بالشا امه میان نیدی؟"

"کرا حراما نوکون، هر چی خوایی بوکون!"

"گر دیم پرا الو بیگفته داره، چی بوکونم!"

"آتش هر جا دبه، سرایت کونه، چی شا کودن!"

"تیمور تایش جا، مأموریت داشتی، اینقدر مردوما، دروازه سر واموختی، ترا واسو خوستن نشا! مرا بگو سنگ تی ناموسا به سینه زنم!"

"گو بی ناموس ره؟ تی دایی پسر؟"

"تو اگه شاه امرا خوب نئی، دلیل نیبه اونه استوارا بد ورد بگی!"

اما، آروبارخال، سرآستین باقلا پوست کی بو، تو تی گرکی یا، آن

کنج لب جو شخال نزه بو، اون بغل تاودایی؟ ایشناوستی فرانسویان پنیرا جای دسر خوریدی، اما تو نبا نازنین گرکی (ماه منیر) آ، مثل پیتزای خانگی، تی زناک نشسته بشقاب میان بنایی، لقمه یا، حرام در حرام بوکوده بی! انسیه یوه زناک آه، اما عجب بیگفته تراو، زناکا به تی عزا بینشانه! ان دینم هنوز خو سینه کوبه، ترا نفرین کودان دره! آن پولانا فاکشه بی بوجور، تی زن ره، کت و دامن رنگ به رنگ بیهه بی! از مینی تا ما کسی، اونم بوشو بیرون شهر، با تا کسی!

باد تره خبر ناووره، پلکان سر، سرخ آلوچه دار سایه ور، خب نیشته بی زناک رافا، بی دعوا مرافا! درا زیندی. اینگار زناي خودسته کلیدا جا بنا. آن عطر و پودر، از سفالان سر، بزه اطرف:

"کیسه؟"

"آی بسم اله. می پا خوشکا بو مردای! درا وا کون."

درا وا کونی: زناي ماتیک بوجوسته آیه بخانه: "ایتا سلام تی دهان دینه؟"

تی دیل خایه بزنی آن خوج خورا، اما بازم کوچی ادراره مانستن، ترا داری! گرزک خومه ور، طواف با انگشت، ماه عسل جایز و بس! مطلب - یواش یواش - درز بگیرم!

دو سه ماه بعد تو میری! زاکان از پوشک فاگیری راحت بیدی! انگار نانی هنوز جنگه. فنداقه زای ماست جا شیر خشک گیره، خوره!

بازون زناي (اقدس) شه هونه امرا کی الان ایه! تی حیاط وسطا دیوار کشیدی، تی خانه فروشیدی! پسر (بهادر) مار سرا کلاه نهه. انسیه دخترا (یعنی رباب آ) و اچوکا به! انسیه خو دخترا یاد دهه، خو مردا بگه: یا

من، یا تی مار! مردمار دانه، خو کل امرا - کی ظاهراً اآن آنه سر مو باورده، گوروزه! جه تهران، پا منار سر در آورده. موشک آیه پوشت

سر هم. منار تکان تکان خوره، کفه خانه سر، چاه فاضلاب دکلایه، مردای شه فرو، د نایه رو! زناي (اقدس) هنوز قباله ی ایتا کوچی خانه یا

داره. عروس دانه (رباب) نقشه دیچینه، به داو خو مردمار، کی ده نا مرد داشتی، نه منار، و خیلی هم دکفته بو، و خو دُنبه یا آبا کودوبو، به

هوای آن ارث، رسه! شه پایتحت، زناکا، کی مریض احوال، عمودی رو به قبله ایسابو، به حالت افقی پس کرایه کونه، آورده رشت! ها خانه

حیاط میان، کی وسط، چاه آب انجیردار جیر، دیوار جا نصفاً بوسته داره، تاوَدَه زیر اتاق میان، سر دفتر آورده بخانه، وکالت بلاعزل در

باره فروش خانه کلنگی پامنار فاگیره. اتفاقی کی هم گفتنی یه، هم نویشتی، ها روزان مصادف به با او گرکی (یعنی ماه منیر) دختر

عروسی، با جه گاراژ آمون رباب و چکله کشی مردمار! -: محله شلوغ، کوچه چراغانی، سر در خانه کیشخال دَوسته، باران نم نم بارستان دره،

(هوشنگ، عرویس پر، رعشه به دست و تکیه به عصا، سرگرم دعا، همه منتظر کی عروسا جه آرایشگاه باورید! شما کی ممیز مالیاتی و مأمور

## دو دو نرخه

قد یمون که خاسته کره بگرون کلکا کون<sup>۱</sup> خوشون مار همراه نرخا<sup>۲</sup> تکوم<sup>۳</sup> دی ینّه و اون همراه شعر خوننده تا اون حوصله سر مشو، وقتی که وئی<sup>۴</sup> (گیشه) اوردن، وئی باسه<sup>۵</sup> گاوا بدوشه ماست آکنه و کره (روغن) بگیره. و نشون بده که خو مار خونه همی کارونا یاد بگیته.  
نرخه زی ین موقه هر کس خوره یته شعر خونه که اون حال همراه جور بیو.  
یته شعر روستای سرا مرزجا شماره نویسم.

دو دو نرخه

گاوی بشه سرجه کو<sup>۶</sup>

چه بژده ماست دو

کیمتر روغن ویشتر دو

دو دو ماست ماستی

گاوا کلکای چه بزاستی

مایه مونده

کی بدوشه، کی مدوشه

برارجون زن، گیشه

قاقاج<sup>۸</sup> کنه پنیرا

یمجی<sup>۹</sup> آنده فقیرا

فقیر نیشته کله پوشت

بیج<sup>۱۰</sup> بکرده کوره پوشت

۱- کلکا کون = دختران

۲- نرخه = وسیله ای سفالی که ماست را در داخل آن ریخته و کره می گیرند

۳- تکوم = تکان

۴- وئی (گیشه) = نوعروس

۵- باسه = می بایست

۶- سرجه کو = کوه بلندی در روستای سرامر

۷- گاوا کلکای = گاوا ماده (برای نوازش)

۸- قاقاج = بریدن - تیکه تیکه کردن

۹- یمجی = به کم - یک مقدار ناچیز

۱۰- بیج = حرامزاده، می گویند بجه بیج قلقلکش نمی گیرد، و به صورت ضرب المثلی به کار می برند.

علی صفری لاسکی (سرامرز رودبار)

## پیشانی رسه

عوارض دروازه بی، تره گفتن ره، ایتا سیا سولوخته لاغر موش خاشه پاکر، خو ناخوشی ریز چشمانا گردانه، جه کوچه سر، لی لی کنان، جمعیتا واقفا کونه:

"بائید عروس تماشا!"

هسا جه دور، او قشنگ زنا کی تا، به روی تخت روان نیسته، ایتا ملافه ی سفید آن سر تاودا، مردوم به آخیال: "عروس لابد نبا هیستا به" شون دید به پیشواز!

## کله گب

او وختان کی امی پشان امی مانستن خوشانا دنباخته بید و خوشان زبانا سرسری نیگفتید ا داستان تفاق دکفت. داستانی که الان ظاهرن «جوک» تعبیر به اما نشان جه امی پشان غرور و او شان دیروز داشت و دارایی بو. گیدی ایتا هفته بازار میان ایتا چانکش، چانچو مره بازارمچی کودی، مورغانه فروختی [خایی سیرایجا روغن بدم، تو بیگیر تاوستان روزبو ایتا دیوار کش سایه دیمه نیسته بو پابلوس کشن دویو یا ایتا زمستان روز افتاب دیمه هه کارا دویو، توفیر نوکونه]

ای نفر فارس جه راه فارسه کی مورغانه بیپینه (بیانیه) دینه چن تا مورغانه کی زبیل کو رونها بشکسته به. خو تهرانی غلیظ لهجه مره شلار دیمه یو ایفاده مره واورسه:

- آی عمو! ایتا چیه آوردی!

چانکش کی او مردا ک کرده کار انا نچبسته بو کله خوسی مره وا گرده گه: «اینا کی می بینی مورغانه ست. جه راه دور آمده ست سر به سرمانست، کس بکس گنست ایشکنت، هر چه هست هن است، میخوای بردار میخوای نردار» وهنده شروع کوته پابلوس کشن و فودوخان.

الف. کوتام خوس

## تونگوله گای تونگولای

● پیشنهاد احداث بزرگراه در آبهای خزرا (کیهان)

کل اگر دو عاگر بو خول کل سر ره دو عا کودی

● ۶۷۰ نفر امسال در واحدهای تولیدی گیلان جذب کار شدند (کیهان)

دریا یو گیل گوده! ۶۷۰ نفر کو یا، رتبه ی اول بیکاری کو یا!

● دلایل آلودگی دریای خزر اعلام شد. (ابرار)

مشتی برار جان! من گم تو بيشمارا!

● بیش از ۳۴ هزار هکتار از شالیزارهای استان گیلان بیمه شدند (اطلاعات)

اما آدامان کی امی دفترچه بیمه جا خیر نیده بیم مگر بچاران خیر بیدینید.

● وا گذاری جنگلهای شمال به بخش خصوصی و شرکتهای تعاونی (ابرار)

تا هساکي دولتی بو هرکی خوره دتالانه یی، الان کی خصوصی بو بو بکته بیگیرا

● آب آشامیدنی بندرانزلی تا ۳۰ سال آینده تأمین می شود (اطلاعات)

کی مورده کی زنده!

● ۵ هزار تن کاغذ به گمرک آستارا وارد شد (کیهان)

سه میه کاغذ و اما قطع شد.

● فرودگاه رشت برای پرواز بین المللی ۷۰۰ متر باند کم دارد (کیهان)

بیدین کو شهر نماینده کش بوشوا! بیره خو ولایت میان چا گونه.

● گورستان جدید رشت افتتاح شد (رسالت)

خودا امی آخر عاقبتا به خیر باره.

تونگوله چی

دوتا - رک، شاید انسیه نوه یان، او شلوغی میان، فوگور دسته دیوار  
وا کاشته تیر آهانان جیر، کس کسا کول خوردنا، خاندن دید:

"سفید کولی

خرخر دو

پنه رسه

عروس جه گاراژ برسه!

خرخر یک

تو بیای جیر

من برسه!"

رشت / یکم بهمن ۱۳۷۲



هادی غلام دوست

## شونو بَسْرَای

هر ته خنونه پیش که زبین، شعر خنوندن:

هی وروره وارون

هی شی بزه دارون

تی بَسْرَه عروسی

تی عزیزون عروسی

پیشخون خوند بقیان گلی مین جی انوی زن: ای ی ی ی...

مروریدا تا ایشون خنونه بلته سر بار دَبُون. این مار کترانا ویته بو، یه دیگره زی، شو دَبُو پیشواز. این پتر یکنه «تلمه» لافند بپته بو، بَمابو خو عروسا لگاود بدای. این دس انار دَبُو، موشتا گیته خاس فدای.

پیر مرکای که اون پاس، بئوته: چیسته تا، تی دسا سولاخ نکونی!  
سرواز واخواه بئو. خودسا نیاه گوده. چوبی شونو زاک موسون این دسا گاز بپته بو. اون مله او دَبُو! سورخابو هیچی نئوته.  
پیر مرکای بئوته، مَرخصی بَمای یا شو دَری؟  
- تَمَنابو، شو دَرم.

پیر مرکای خاس بوگوی پس اینه ده چره آلون هی تی؟. اما گب نزه.  
موکدرا بو، این مچه سر خنده، خوشکابو. یه واشی بئوته: بشو، بشو خودا تی همراه.

شهر شولوغ بو. خیابون کنارای چادر میناجی با بولندگو گوتن: «به یاری رزمندگان بشتایید.»

سرواز سپه سا کا خو پوشت سر تودابو، سرا چپر بارده پیش شو دَبُو. پیر مرکاکه چشم میناجی ائو کک ئومی. خؤشه بئوته: چی بونابو، یکنه «ماس خوری» ائو داشتم تی پوشت سر فو دم بَسْر!».

سردباد هو تو دارون تیک سر گنس. دارون سر، پورده ولگ نومونسه بو!

بهار ۷۳ - لاهیجان

\*\*\*

سرواز پیاده رو کنارای، چوبی شونانا که بنده مرواری «دئوته» سر مؤ یاد بارده. پتیز بو. پورده ولگ نومونسه بو. سرد باد دارون تیک سر گنس. پیش بو شو. چپک سر بپشته بنا گوده او شونا نیاه گودن. یته سر که گول، پیچ واپیچ بخرده بو، وپته، اون سر جنونا دس بکشه، خنوشه فیکرا شو:

- بپه مرواری. بپه تپه هایتم. فقط شونو بَسْرَا که موسون نکون. مرورید سورخا بو. شونو هایته بئوته، شونو بَسْرَای!؟ او که خنوسرا شو شه دَبُو، ناخبرکی خنوشو پیرا خو پیش بده؟

- اها او که ده رو نداشت خو شو پیرا بینی، اینه خنونی، خوداجی خانه پَر بکشی بشی.

- بَدَن خودا اونا «شونو بَسْرَای» چا گوده، آلوان شونو خو سر فزه دَنه؟  
- آها، اونا گونم. تی هوا بدا، مو نخانم شونو بَسْرَا که موسون بشی، ده می دَس ته نرسی.

- اووه!! چی بلای تو، هله کونا تا او وخت!

- بور زمت نومونسه مرواری...

یکته ولگ این پیش بکته. سرواز خنده همره خوسرا جنورا گیته بئوته:

«مشتی، این چن ایسه؟»

پیر مرکای که اونا نیاه کادبو، بئوته: «کی به» خانی؟

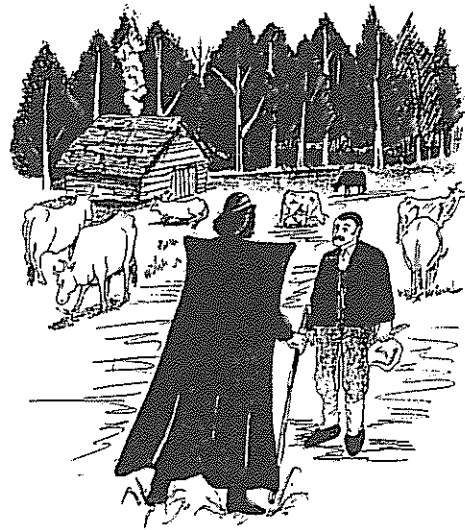
سرواز یکه بو خورده، سورخا بو، هیچی نئوته.

پیر مرکای خنده بئوده. خوسرا توکون بدا، یکته خو پپه سَرا بزه:

«مبارکه، ویگی بشو.»

سرواز یکده فاده خو پیش انائونا نیاه بئوده: قاشوقون خنده کادبئون. ملقان، کتران، هر چی او نابو خنده کادبئون. همه جا آفتو فتوسه بو. مردم جیما بونئون. هفت تین حیاط مین بزه بئون. قاطرون همره هیمه اردبئون. کتران همره پلا وراشین زیدبئون. پپله ملقان همره تین قاتو آنا وراشین زیدبئون. زنا کون گول گولی پیران وازه بئون. از اوسر «شادی بَرَم» راه دکته بو.

# نقل گمه نقلستان...



از عزیزانی که برای ما قصه‌های عامیانه و افسانه‌های قدیمی می‌فرستند می‌خواهیم حتماً به این نکات توجه داشته باشند:

- ۱- نام و نشان روایت‌کننده اصلی قصه را با ذکر سن و سال او بنویسند.
- ۲- نام محلی که قصه در آن جا شنیده شده حتماً ذکر کنند.
- ۳- واژه‌های مهجور و مختص محل را اعراب‌گذاری کرده معنی نمایند.

## «سیاگالش»

سالم خوره چرده دَرَن، «الله اکبر یعنی می چَشْمَان خوجیرینن یا موخاب دِ دَرَم؟»، بداری کلام سَرَجی دود بیرون هه، پیش تر شون یته یه نَقَر کلام مِیِن آتش هُمَره حَق سَعی کونه. تا اینه یته گوی سلام سرگالش، چوپان و گرده گوی موسرگالشم یا تو؟ موخوده چهار ته شُبوج می جَان دَنیه! اون گوی چَره سرگالش تی گاؤن همه سر حال و پروارن، نَبنی مگه، خیلی زَمته تی راه داشتیم، ایمشوی وِر هیسم صوب سَر کلام و گاؤنآ تره تحویل دم مو ده شوم.

چوپان که نُدانس چی بگویی شون کلام مِیِن گیره نیشنه، نگاه کونه آتش سر یته مُرغانه پُیش مِیِن یه چی جوش کونه. شام خوردن وخت بون، مُرغانه پُیش هَره وسط نه گوی بفرما شام بُخوریم! و خودش بینا کونه خوردن. چوپانم که خیلی و شتابو دَس رسانه هر چی خورن ثمانه نبون، مرغانه پُیش مِیِن هَنده دَبو.

صوب سر که بون گوی خو مو ده خا بشوم، این تو این تی کلام ایسم تی گاؤن، خداحافظ. چوپان او نه پنگره گیره گوی حلاکه خای بشی بس با گاؤنآ سام بکونیم، اون گوی نه مو نخام. چوپان ایصرار کونه. چوپان آهه آهه اون نه نه، دَس آخره گوی حلاکه ایتوره موتی ای کل که خوجیره گوزه کونه می هَمَره بَرَم، چوپان دل خیلی خاستی اون ایسم بُدانه، واپرسه تی ایسم مَره نگوئی رفیق؟ اون گوی مو سیاگالش. حلا خاسی چوپان اوناجی گو واپرسه و گرده یته نه کل هیسه نه سیاگالش.

الآن که آله جَمعه شووان کل او جَنگَلانه مِیِن گوزه کونه...

ابوالقاسم نیری

سیاهکل (روستای زیارتگاه)

تازه بهار دکتہ بویو دار و دیوار سبز بو بو. اما بهار یه خورده زودتر بمابو، چوپان خو گاؤنآ بَرده بو دامن، راه مِیِن شو دَبو یته سیا سَرَت یته که فک بَنه یو خو مُرغانه سر نیشته بو. چوپان خوپیش گوی حتمن ده یلاق شون موقع ببوی، موبایده می گاؤنآ هر انم بهرم یلاق! هر جور بو فردای او روز خویار و بندبلا دوده یو راه دکتہ بطرف یلاق.

دو روز راه دَبو تا اینکه رسه خو کلام که بهار تاوستان اون مِیِن زندگی گودی، اما تازه بهار بمه بویو کوچ موقع نبو. چوپان او شو چون خسته بو زود گیره خوسه، صبح که تله گوره کونه، چوپان بیدار بون یته ای داد بیداد ورف بگوده یه قد، هو ترنی دود کونه، چی بکونه چی نکونه بهتر یته خو جانا در بیره، راه دکتہ به طرف گیلان.

پسا مان موقع گوی بشوم سیاستکه یه سر بزیم بینم اون در چه حاله، شون یته سیا سَر ته خوفک سر یخ بزه بمرده، خو پیش زمزمه کونه:

«سیا سَر ت فک بَنه پَنجک پیشه»

خاک خو سر د گود یکن می ریشه»  
یه مدت هیسه تا اینکه دو ماهی از بهار شون، ده یلاق شون موقع بَبویو. چوپان گوی اگر چه ده امیدی ندارم، می گاؤنآ هیچی ده زنده نین اما می دل نیسه، بایه سری بزیم. راه دکتہ دو واره شون به طرف یلاق. خو کلام نزدیکی شون یته اینه گاؤن هَمه ساق و

با همکاری هوشنگ عباسی

# شاعران ولایت

## خوانی آفتو بکارم

نخوانم چنور بمونم  
فکال اوخور بمونم  
نخوانم شنده بیوم را دینم  
مو خوانم!

باد بیوم، ابر بیوم  
ویر رسم

بوآرم هی بوآرم  
نمونه لات و کویر  
وشنگی جی دیلویر  
نخوانم چنور بمونم  
فکال اوخور بمونم

\* \*

نخوانم بور موسون یا بشینم  
مو خوانم!

ریشه بیوم، وزگه بیوم  
باغ بیوم، دشت بیوم  
گولی جی مَشت بیوم  
نخوانم چنور بمونم  
فکال اوخور بمونم

\* \*

نخوانم جلفه بیوم  
خوشینه دکوشانم  
مو خوانم!

چشمه بیوم  
نشون تشنه بیوم  
نخوانم کند بیوم، بلته بیوم، بند بیوم

نخوانم چنور بمونم  
فکال اوخور بمونم

\* \*

خوانم آتش بگیری  
خوانم آتش بزیم  
چنوره نا بسوجانم  
بوروننا فُسجانم  
خوانی آفتو بکارم  
خوانی آفتو بکارم

۷۰/۲/۲۶

چنور: زمینی که آباد نباشد وزگه: جوانه  
فکال: اضافه آب زمین کشاورزی بلته: دروازه  
شنده: زمین یا جاده‌ای که گل ولای آن زیاد باشد  
دیلویر: سرگردان - حیران  
کند: حاشیه رودخانه یا نهری که بلند باشد

## مصطفی علی اکبری



مصطفی علی اکبری بسال ۱۳۳۵ شمسی در روستای ناصر سرا از توابع شهرستان رودسر دیده به جهان گشود، دوران کودکی او با سختی و کار در خانواده‌ای کشاورز سپری شد، مصطفی دیلم را در دبیرستان سوم اسفند رودسر به اتمام رسانید. پس از پایان سربازی برای ادامه تحصیل وارد دانشسرای تربیت معلم رشت گردید و مدرک کاردانی را از آنجا دریافت کرد وی متأهل و دارای دو فرزند می‌باشد و هم اکنون در شرکت مهندسین مشاور قدس به کار اشتغال دارد.

مصطفی از دوران کودکی به شعر و ادبیات علاقه بسیار داشته و در سال ۱۳۵۸ به کمک تنی چند از دوستانش انجمن پژوهشگران فرهنگ گیلک (هوسم) را در رودسر بوجود آورد که عمر آن چندان به درازا نپایید، علی اکبری در مورد مسایل اجتماعی و تاریخی رودسر مطالعاتی که انجام داده که بعضاً به چاپ رسیده او کار چاپ شده مستقلی ندارد، در زمینه شعر کلاسیک به اشعار حافظ و سعدی و بیدل و... عشق می‌ورزد و در میان شعرای معاصر نیما و اخوان ثالث و سپهری را بیشتر می‌پسندد، از میان شعرای گیلک سرا به پاینده و مظفری دلپسنگی خاصی دارد و از کارهای عباس مهیری آتیه خوشش می‌آید معتقد است: «شعر را دوست دارم چون جزئی از فرهنگ و زندگی ما را تشکیل می‌دهد.» تنها به زبان گیلکی و در قالب کلاسیک و نیمایی شعر می‌سراید، برخی از اشعارش در نشریه گیلکی زبان دامون در سالهای ۶۰-۱۳۵۹ چاپ شده است. نمونه‌ای از اشعار علی اکبری را با هم می‌خوانیم:

## بهار بوما

باغ همش رنگ و گول  
بولبول آواز هاما، گول بگول  
کولکافیسون همدیگر -  
اوجا کودن دور بدور  
جیر جیر نکون پرزانا -  
شادی گودن بور به بور.

بهار بوما تیته خو خنده واگود  
زمستون سرما بیو گور بگور

۷۰/۳/۲۲

تیته: غنچه  
واگود: باز کرد

هاما: می آمد  
گول بگول: گاه گاهی

کولکافیس: نوع پرندۀ خوش صدا  
جیر جیر نکون: پرندگان ریز نقش  
اوجا: صدا

خولی داران سر تی تی بوکوده  
زمستان دیما دودی بوکوده  
نوخور غصه، سیاهی پوست سفیده  
امی تومجار توم تیخه بوکوده  
ظاهر گوراب - محمود حجازی

گیلان عاشقم دریای واستی  
هو جور مجنون کی خولی لای خاصی  
زوموستون و پشیز توفیری ناره  
ایا فصلون بهاره راستی راستی

لشت نشاء - بهمن صفائی

## مور جانہ

می دیل تنهایی امره ساز بکاره  
شبان بیخابه، روزان بیقراره  
خاطر خایم ترا من از دیل تان  
می توقایی نیشان آشکاره

فخرآباد لشت نشاء - کوروش اسدالله پور

داستان «زمان ایستاده است» می‌تواند شرح توصیفی نمایشی آیینی باشد در ۶ بخش. بخشهای ۱- ۴ و ۶ با «زمان نمی‌ایستد» یا «زمان نایستاده» شروع می‌شود. بخش ۵ که مرکزی و اصلی‌ست در دل بخش ۴ جای گرفته.

طرحی برای اجرا:

گروه دختران بخشهای ۱- ۴ و ۶ و ۱۲ نفرند که در هر یک از بخشهای تغییر آرایش و لباس می‌دهند. «گل بی‌بی‌خانه» با عروسک یا صورتک شکل می‌گیرد. در بخش ۵ یک دختر (بی‌بی‌خانه) و یک مرد (کافر) نقش دارند. و پسر جوانی که در دور دست گوشه‌ای از صحنه دیده می‌شود و این دختر است که به او نگاه می‌کند. صحنه در بخشها تعویض می‌شود. رنگها به خصوص زرد و سیاه و آبی (گل نوروز) اهمیت دارند. شعر گیلکی که خوجکو قبل از ۱۸۴۰ ضبط کرده هجایی‌ست. آهنگ هم‌آوازان اگر امکان ساختن یا تنظیمش براساس مقامهای گیلکی نباشد، باید به دقت انتخاب شود. از «نوا» باشد بهتر است. روشن است که هر کارگردان می‌تواند طرح اجرایی خود را داشته باشد.

سینما دستش بازتر است.



ابراهیم رهبر

## زمان ایستاده است

نخستین گلی‌ست که شگفته. زرد. بینی پیش آمده، سپس شرمگین پس نشسته. آیا یمناک و خود از دست داده در پی دشمن است؟ و چشمانی سیاه. نگاه می‌کند. راه می‌روند و می‌خوانند. آفتاب گرم‌تاب است. اگر نسیمی باورچین بگذرد، گلبرگش می‌چنبد، چهره‌اش شگفته‌تر می‌شود. شادی بسیار فراهم می‌آید. از آنان سپاس می‌دارد. می‌خوانند:

در را ببند دریچه را ببند  
چفت پشت در را ببند  
پنهان شو پنهان شو  
کافران آمده‌اند برای تو

زمان نایستاده سالها می‌گذرد. چقدر سال. بهار در راه به دخترکان نورس می‌رسد. از ده روان می‌شوند. به دشت می‌آیند. دو سوی راه پاکوب گل زرد پیش چشم است. نخستین گل شگفته‌ی بهاری. می‌خوانند. تنها آهنگی از صدایشان شنیده می‌شود. می‌خوانند و می‌گذرند. نه تند نه آهسته. دامشان به این سو و آن سو تاب می‌خورد. برای خشنودی گل و یادآوری سرگذشت او می‌خوانند.

«بی‌بی‌خانه» دخترک نورس بی‌پرهیز از خانه بیرون آمد. بهار تازه از راه رسیده بود. از ده در آمد. کجا می‌رفت؟ هر جا که دلخواهش بود و شادش می‌کرد. سبزه‌های نازک و ترد او را به سوی خود می‌خواندند. و گلهای ریز آبی سال نو - «گل نوروز». خورشید راه را روشن کرده بود. نسیم که تاب موهایش را در دو سو به بازی گرفته بود چهره‌اش را تازه

جوخسو جوخسو  
کافران تی ره بامو

زمان نایستاده. بهار آمده. دخترکان نورس درگذرند. از ده بیرون آمده‌اند. همه جا سبز شده. او نخستین گل بهاری‌ست که در دو سوی راه پاکوب شگفته. خورشید خود را بالا می‌کشد. دخترکان راه می‌روند. نه تند نه آهسته. دامشان تکان می‌خورد. راه می‌روند و می‌خوانند. واژه‌ها نامفهوم است. اما آهنگ صدایشان شنیده می‌شود. می‌خوانند و به کناره‌های راه چشم می‌دوزند. شادمانی بسیار را انتظار می‌برند. گلبرگش تکان بخورد. راه می‌روند و می‌خوانند. اگر گلبرگش بچنبد، چهره‌اش گشاده شود، لبخندی‌ست نشان سپاس از آنان. راه می‌روند و می‌خوانند. او هم نگاهشان می‌کند. زرد است. گلبرگها زرد. دو لکه‌ی کوچک سیاه، سیاه چشمانش. برآمدگی بینی بین دو لکه‌ی سیاه جلو می‌آید، بعد آزرمگین پس می‌نشیند. آیا ترس خورده و خودباخته دشمن را بو می‌کشد؟ نگاه به آنان دارد. اگر باد ملایمی بوزد، آخ اگر نسیمی بوزد، گلبرگش تکان خواهد خورد!

زمان نمی‌ایستد. سالی می‌گذرد. بهار پیش روست. دخترکان به بهار می‌رسند. از ده بیرون می‌آیند. به راه پاکوب گام می‌نهند. در دو سوی راه به او نگاه می‌کنند. می‌گذرند و می‌خوانند. شادی بسیار را چشم به راهند. سبزه‌های نازک کنار راه رسته. او هم

یادکرد الکساندر خوجکو (لیتوانی ۱۸۰۴ - فرانسه ۱۸۹۱) نویسنده‌ی کتاب «سرزمین گیلان» و گردآورنده‌ی «ترانه‌های عامیانه‌ی ساکنان کرانه‌ی جنوبی دریای خزر»

و یادکرد ه. لویی رابینو (لیون ۱۸۷۷ - پاریس ۱۹۵۰) نویسنده‌ی «ولایات دارالمرز ایران - گیلان» که بخشی از یادداشتش در (چگونگی گذاشتن اوقات فراغت یا پیشنهاد به جوانان کناره‌های دریای خزر) چنین است:

«هرروز از ساعت هشت کار خویش را شروع می‌کردم. امور جاری مربوط به شغل خود را انجام می‌دادم... بعد به تحقیق و مطالعه در باب ایالات بحر خزر می‌پرداختم... برای آنکه بیدار بمانم پیاپی قهوه‌ی بی‌شیر می‌نوشیدم. نصف شب و گاهی یک ساعت بعد از آن... تا اوراق پریشانم را مرتب نمی‌کردم به خوابگاه نمی‌رفتم...»

میرزا محمد حسن صمصام‌الکتاب که منشی من بود بیشتر اوقات را... با من می‌گذراند و... به نوشتن و مقابله‌ی یادداشتها و رونویس کردن آنها مشغول بودیم. - برگرفته از «سرآغاز» کتاب «مشروطه گیلان» ه. ل. رابینو، به کوشش محمد روشن.

زمان نمی‌ایستد. دخترکان می‌خوانند:

در را بزَن درجکا بزَن  
در کونه سنجقا بزَن

## طرحهای بزرگ و ملی

# کانال خزر - خلیج فارس

سیدابوالقاسم اشکوری

فلات مرکزی ایران با نفوذ ابرهای باران‌زای شمال که با شکافتن کوه البرز به جنوب آن سیر و جریان خواهد یافت دگرگون می‌شود.

بهرحال مد بحر خزر از هرچه باشد، عوارض طبیعی یا صناعی، مسئله‌ای نیست که از کنار آن بی تفاوت بگذریم ناگزیر باید چاره‌ای معقول اندیشید ولو متضمن هزینه‌ای گزاف باشد. برای مهار کردن پیشرفت آب بحر خزر هلندیها طرحی پیشنهاد کرده‌اند که پیرامون دریا را از آستارا تا گرگان بشکل اتوبان وسیع بارتفاع لازم دیوارسازی کنند (دیواری چون دیوار چین). و این شاهراهی باشد که تمام شهرها و شهرکها و آبادیهای کوچک و بزرگ ساحلی استان گیلان و مازندران را در بر گرفته بهم متصل کند و از آن پیرامون تردد وسائط نقلیه و امور تفریحی استفاده شود و در سواحل شهرها در هلند و ایتالیا و چند کشور دیگر اروپائی که با دریا مجاورند چنین طرحهایی اجرا شده و خالی از لطف و زیبایی نیست ولی باید دید در دراز مدت چنین دیوارهای مهارکننده پیشرفت و مد مداوم بحر خزر خواهد بود؟ یا حوض لبریز می‌شود و دیوار شکاف برمی‌دارد.

آنچه مسلم است فزونی آب دریا محاسبه شده نیست و قابل پیش‌بینی هم نمی‌باشد پس ایجاد سفر و مخرج برای خروج آب بنظر منطقی است چه بهتر که جهان امروز علاوه بر بوغازها و تنگه‌ها و ترعه‌های بیشمار چون بوغاز بسفر و تنگه داردانل، ترعه پاناما و... دارای کانال جدید (خزر - خلیج فارس) هم بشود.

ایرانیان قدیم بحر مدیترانه را که دریای مغرب نامیده می‌شد به بحر احمر اتصال دادند که کانال سوئز فعلی است و اکنون بزرگترین شاهراه آبی جهان تلقی می‌شود. اتصال بحر خزر - خلیج فارس نیز پدیده‌ای بزرگ خواهد شد و یادگاری بس ارزشمند باز از ایران و ایرانی! بیائید تاریخ را تکرار کنیم.

تاریخ می‌گوید وسعت فلات ایران ۲/۶۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد اما امروز که از زمان تعلق شاه و دودمان قجر برای ما باقی مانده از این مساحت حدود ۶۴٪ است. فلات فعلی از شمال به بحر خزر و از جنوب به خلیج فارس و بحر عمان محدود می‌شود. حالیه بحر خزر در حال مد مدیدو خلیج فارس دچار حرّ شدید است و بدینجهت است که خلیج فارس را در اصطلاح بین‌الملل آب گرم می‌نامند و خیلی از کشورها مایلند به آب‌های گرم دسترسی پیدا کنند. امتیاز بی‌همتای دیگر خلیج فارس اتصال آن به واسطه بوغاز یا تنگه هرمز به بحر عمان است که از این راه با تمام دنیا ارتباط می‌یابد با این کیفیت کشور ایران در چهارراه عالم قرار گرفته و دارای اهمیت خاص سیاسی - اقتصادی - ارتباطی و غیره است.

رشته کوه البرز در شمال با قله بلند حائلی بشمار می‌رود که سایر نقاط کشور را از استانهای گیلان و مازندران جدا کرده و مانع نفوذ رطوبت و عبور ابرهای باران‌زای حاصل از تبخیر این دریا و بادهای سرد و موسمی منطقه بداخل فلات می‌شود. چنانچه با استفاده از تکنیک و امکانات صناعی جدید طرحی اجرا شود که کوههای مرتفع البرز در گیلان و مازندران در جاهای خاصی روی یک محاسبه دقیق مهندسی تا حدودیکه موانع از جلو پیشرفت ابرها برداشته شود تسطیح و کم‌ارتفاع گردد و ابرهای مترکم در پس البرز به قسمت‌های جنوب آن نفوذ و رسوخ کند و از دریای خزر که کماکان در حال انقلاب و مد است و اراضی و آبادیهای کرانه خود را می‌بلعد با احداث کانالی وسیع و عمیق چون کانال سوئز یا تشکیل و پرعمق چون کانال (ولگا - دن) به خلیج فارس و بحر عمان راه پیدا شود و بتوان با تهیه سدها و مخازن در طول سیر، آب رفت کانال را تحت کنترل قرار داد، علاوه بر مهار کردن آب بحر خزر محاسن و بهره‌دهی آن این خواهد بود که

می‌کرد. شادی دشت سبز و گل نوروز و هوای حریر و آزادی خود را داشت بی‌بی‌خانه - و رازی که به کسی نگفته بود - نقشی از جوانکی در دل، زیبا بود دخترک، زیبایی شادی‌ست. و اکنون شادی در شادی. او باید در خانه باشد و از خانه بیرون بود، چه ناپرهیزی! و پرهیز از چه؟ - کافر. کافر برخورداری کسی را ارج که نمی‌نهد هیچ، پامال می‌کند. در کمین بود. پی‌ش را گرفت. دنبالش کرد دنبالش کرد. سرانجام در خلوت‌ترین پیچ راه جلویش در آمد. دخترک کافر نمی‌شناخت. می‌خواست به راه خود برود. سبزه‌ی تر و گل ریز آبی سال نو را تماشا کند. با هوای نرم و پاک باشد و نسیم را به چهره بکشد. و در آن حال رازش را تازه به تازه پیش چشم بیاورد. کافر پورش بُرد. بازوان خشنش او را در خود می‌فشرد. دست و پا می‌زد. چهره‌اش از هراس خون نداشت. زرد شده بود. دهانش خشک بود. استخوانهایش می‌خواست بشکند. کافر نزدیک بود چیره شود. گمان‌گذر کسی از آن طرفها نمی‌رفت. در دل رهایی خود را از خدا خواست. بی در همان آن به مراد رسید. به گل بدل شد - به گل «بی‌بی‌خانه». آغوش کافر تهی ماند.

دخترکان در راهند. می‌خوانند. بی‌واژه به آهنگ دل خود می‌خوانند. خوشحالی بسیار را منتظرند. اگر در هوا جنبشی باشد، گلبرگش تکان می‌خورد و خرسندی خود را از آنان نشان می‌دهد.

زمان نمی‌ایستد. سال آغاز می‌شود. بهار منتظر است. دخترکان بیرون ده می‌آیند. راه باریک باخوردی سالیان، خسته میان سبزه‌ها، مارپیچ می‌رود. خورشید می‌تابد. گل بی‌بی‌خانه را می‌بینند. نخستین گل بهاری. تماشایش می‌کنند. دو نقطه‌ی سیاه، دو چشم. بینی پیش آمده و سپس فروتانه پس نشسته. آیا ترس خورده و دل از کف داده می‌خواهد بوی دشمن را بشناسد؟ و نگاه به آنها دارد. می‌خوانند. و می‌گذرند. چشمداشت شادمانی بسیار با آنهاست. گلبرگش از ورزش نسیم تکان بخورد. ببینند که از آنها خشنود شده. نه تند نه آهسته می‌روند و می‌خوانند. دامشان باز به این سو و آن سو کشیده می‌شود. باز می‌خوانند:

در را ببند دریچه را ببند

چفت پشت در را ببند

پنهان شو پنهان شو

کافران آمده‌اند برای تو

اگر نسیمی یله شود، گلبرگش را شکفته تر می‌کند.

نشان خشنودی‌ست.

دخترکان همچنان می‌خوانند:

در را ببند دریچه را ببند

چفت پشت در را ببند

پنهان شو پنهان شو

کافران آمده‌اند برای تو

تهران ۷-۸-۷۰

### ۳ خبر کوتاه ...

■ روز هفتم آذر مصادف با سومین سالروز درگذشت شادروان جهانگیر سرتیپ‌پور محقق برجسته گیلانی جمعی از شاعران، نویسندگان و هنرمندان در کنار اعضای محترم خانواده مرحوم بر مزارش جمع شده و یاد او را گرامی داشتند. در این مراسم رحمت موسوی غزلسرای معاصر دو قطعه شعر از دکتر علی فروخی و عبدالکریم بیبئی که در رئای آن مرحوم سروده بودند قرائت کرد و احمد علیدوست شاعر و ادیب گیلانی نیز درباره زندگی و آثار زنده‌یاد سرتیپ‌پور سخنرانی کرد.

■ باخبر شدیم مجتمع آموزشی بین‌المللی منطقه آزاد قشم نام دکتر محمد معین ادیب، فرهنگ‌نویس و محقق نامدار گیلان نامگذاری شده است.

■ ۷ آذر ماه بمناسبت روز تولد حضرت فاطمه زهرا (س) و تقارن روز زن شب شعر باشکوهی از سوی انجمن اسلامی دانشگاه شهید بهشتی تهران در تالار بزرگ دانشکده ادبیات و علوم انسانی آن دانشگاه برگزار گردید. مجری برنامه شاعر گیلانی حسن زاده لیلاکوه متخلص به سحر بود. در این شب که به تقارن هفته زن بیشتر اشعار در حال و هوای زن سروده شده بود محمد بابایی‌پور شاعر گیلکی سرای لنگرودی شعر بلند گیلکی خود بنام «گیله‌زن» را قرائت کرد که بسیار مورد تشویق حاضرین قرار گرفت. تعهد گیلکانه شاعر خوب دیارمان را در چنین محفلی می‌ستایم و امیدواریم دیگر شاعران گیلکی‌پرداز نیز در هر کجا فرصتی یافتند در تبلیغ و اشاعه شعر بومی خود دریغ نوزند.

پژوهشی از تازه‌های تاریخ و ادب مازندران

اسکندر رستم‌داری

حسین صمدی

اسکندر III رستم‌داری (es.kan.dar-e.ros.tam.da .ri)

جلال‌الدوله اسکندر III فرزند تاج‌الدوله زیار فرزند شاه کیخسرو، مشهور به اسکندر پادوسپانی و اسکندر رستم‌داری، - مازندران ۷۶۱ ق، شاهک ایرانی، سی و دومین شاهک سلسله رستم‌داری در رویان. در زندگی پدرش حاکم کلارستاق بود و پس از مرگ او به حکومت رستم‌داری رسید (۷۳۴). وی حکومت نائل رستاق را به برادر خود ملک فخرالدوله شاه‌غازی سپرد. مازندران در سده هشتم هجری به سبب اقتدار بیش از پیش زمینداران بزرگ دچار آشوب بود و از یک حکومت مرکزی پیروی نمی‌کرد. امیر مسعود سربدار مشهور به وجیه‌الدین، حاکم خراسان، پس از استیلا بر خراسان و گرگان با بهره‌گیری از اوضاع آشفته مازندران به اندیشه تسخیر این سرزمین افتاد. ملک اسکندر که خطر وجیه‌الدین را بزرگ دید با فخرالدوله، شاهک مازندران، همدست شد و با مسعود در آمل در آویخت (۱۸ ذی‌قعدة ۷۴۳). سربداران پس از ۹ روز پایداری در آمل شکست یافتند و به سوی رستم‌داری گریختند. سرانجام در نبرد کوهستان نورسپاه سربداری بسختی در هم شکست، مسعود سربداری به اسارت در آمد و به فرمان اسکندر سرش را برداشتند. (منابع در تاریخ جنگ و قتل آمدن امیر مسعود اختلاف دارند، شماری ۷۴۳ و برخی ۷۴۴ و شماری دیگر ۷۴۵ آورده‌اند). در ۷۵۰ هنگامی که حسن فخرالدوله، آخرین شاه دودمان باوندی، بدست افراسیاب چلاوی بقتل رسید، چهار فرزند او به ملک اسکندر پناه بردند و او نیز به پشتیبانی از آنان با سپاه بهم پیوسته افراسیاب چلاوی و میرقوام‌الدین مرعشی در آویخت. اسکندر هر چند در این نبرد شکست یافت، اما از اندیشه بازپس گرفتن حکومت باوندیان دست برنداشت. وی فرمان داد تا بار دیگر دژ و شهر کجور را که پس از یورش مغولان ویران شده بود، باز سازند (۲۱ ذی‌الحجه ۷۴۶) و آنجا را شاه دژ و شهر بند نام نهاد. پس از چندی به قزوین، ری، شهریار و سنان تاخت و سرزمینهای تازه‌ای را به قلمرو خود افزود. سپس شماری از مردم قزوین و طایفه‌های ترک ری و شهریار، تبکی، قبچاق، خراس، بهرامان، قزایوق، قولی تیمور، سرنیزی، ساروتی و ترخانی را به رستم‌داری کوچاند. وی در رجب ۷۵۶ یار دیگر به ری لشکر کشید و روستای ادون را به تصرف در آورد و دژ ادون را هموار کرد. پس از چندی سپاهیان او به ساوجبلاغ تاختند و در ۱۷ جمادی‌الآخر ۷۵۷ محمد پسر امیر سلطان‌شاه لاودی را بشکستند و وی را در کجور بقتل آوردند (۱۶ رمضان ۷۵۷). به فرمان او فخرالدوله شاه‌غازی به دژ قوسین ری یورش برد و در ۲۷ ذی‌الحجه ۷۵۹ آنجا را تصرف کرد. جلال‌الدوله اسکندر سرانجام در اختلافی که میان بزم‌نشینانش در گرفت به گناه گریز به اشتباه زخمی‌کاری برداشت و پس از ۳ روز درگذشت. پس از او بقیه در صفحه ۴۵

- در قلمرو مازندران، جلد دوم
- به کوشش حسین صمدی
- ۲۰۰ صفحه، وزیری، ۲۹۰۰ ریال

در سالهای اخیر با کوشش آقای حسین صمدی، دو شماره کتاب، به نام «در قلمرو مازندران» که مجموعه مقالات تاریخی و ادبی... است، منتشر شد. در هر دو مجموعه تلاش شده است تا مازندران از ابعاد گوناگون شناسانده شود. کوشش باارزش آقای صمدی و نویسندگان و شاعران هر دو مجموعه، از لحاظ نمایاندن تاریخ و فرهنگ مازندران قابل تحسین و قدردانی است. این اقدام آقای حسین صمدی و آقای اسدالله عمادی\* ... هرچند در یک مجموعه متمرکز و با برنامه قرار ندارد، اما گامی بسیار ارزشمند است. زیرا با انتشار مقالات اهل قلم، از یک سو زمینه را برای رشد و شکوفایی استعدادهایی فراهم می‌آورند که چه بسا در آینده از میان آنان بزرگانی برخاسته شوند که جزو مفاخر مین ما به حساب آیند، و از دیگر سو آثار باارزشی بر جای می‌ماند که برای تدوین تاریخ اجتماعی، ادبی و فرهنگی... مازندران، به عنوان منابع، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. بنابراین حمایت و تقویت آنان به هر طریق گامی است، در بالا بردن سطح فرهنگ استان که می‌بایست خیلی پیشتر از این برداشته می‌شد. بنابراین مهم، آنچه در ذیل می‌آید، اشاره به نکاتی دارد که به نظر می‌رسد ذکر آن لازم باشد. کتاب «در قلمرو مازندران ج ۲» دارای دوازده مقاله و شش سروده است که این مجموعه پس از «مقاله‌نامه مازندران» با سفرنامه‌ای به نام «پژوهشی درباره ترکمنها...» ادامه می‌یابد. این مقاله اطلاعات مبسوطی درباره آداب و رسوم اعتقادات، جغرافیای تاریخی، اقتصادی و طبیعی ترکمن‌ها را در قرن نوزدهم به دست می‌دهد که از لحاظ تحقیقی بسیار باارزش است. نویسنده مقاله، ناشناسی آلمانی‌زبان بوده که بارون نرمان، مترجم و عضو وزارت خارجه دربار ناصرالدین شاه، آن را به فارسی برگردانده و کاتبی به نام محمود بزرچلویی در سنه ۱۲۹۹ آن را نگاشته است، که آقای صمدی در آن اصلاحات و اضافاتی دارند که در درک مطالب به خواننده کمک می‌کند. آقای حسین صمدی گاهی در زیرنویس‌ها جملاتی آورده‌اند مانند: «تردستی است یا نگارش واقعیت؟... مگر نه آنکه جواب کلوخ‌انداز سنگ است.»<sup>(۱)</sup> نمی‌دانم مسئله خریدن زن ترکمن را تجاهل بنام یا غرض ورزی...<sup>(۲)</sup> خواندن دوباره جمله‌های پایانی نسخه برای عبرت گرفتن و گریستن می‌ارزد، بیگانگان چه خوب ما را به جان هم انداختند و خود بهره گرفتند...<sup>(۳)</sup> (که به نظر می‌رسد کنترل عصبی خود را به عنوان یک محقق - تحت تأثیر روحیه عاطفی - از دست داده‌اند. کار تحقیقی با سخنان شعارگونه فاصله دارد. لازم است پژوهشگر حد متعارف را در این زمینه ملحوظ دارد. مقاله دیگر این

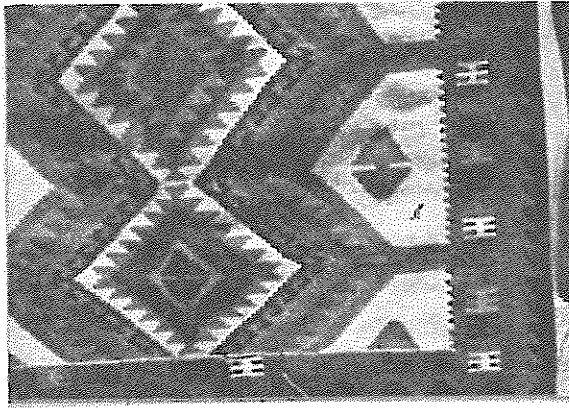
مجموعه، کاربرد یادگاری از تعاون ایران باستان در تیرستان به قلم آقای محسن مجیدزاده است که زمینه مباحث مختلف فعالیت‌های دسته‌جمعی را در این گفتار، به صورت یک مقوله اجتماعی ارائه داده‌اند. نویسنده با وجود نشان دادن ارزش و اهمیت کارهای گروهی و تعاون، به خاطر گسترده کردن مطلب، به نظر می‌رسد از اصل موضوع فاصله گرفت. زیرا واژه کایر Kāyer / Kāyer در مازندران (نه تیرستان) بیشتر کاربرد کشاورزی دارد تا مفاهیم دیگر، به این معنی که در موقع کشت، وچین و درو، دهقانان کم‌زمین و یا زارعین (رعیت‌هایی که در زمین‌های ملاکین به صورت ارباب - رعیتی به کشت می‌پرداختند) یک روستا یا روستاهای همجوار برای کوتاه کردن زمان کار، به یکدیگر کمک می‌کردند و یا می‌کنند. زیرا ابزارهای تولید آنان ابتدایی و ناقص بود. و این امر، فوریت زمانی را برای آنان در امر کشاورزی برطرف نمی‌کرد. ناگزیر دهقانان یا زارعین مجبور بودند از نیرو تولید بیشتر استفاده کنند. و اگر هنوز هم در سطح محدودتری در مازندران یا هر کجای جهان، بویژه در کشورهای در حال رشد، این روند ادامه دارد، ناشی از مکانیزه نشدن تولیدات کشاورزی است. علاوه بر این نویسنده در معنی کایر آورده‌اند: «کایری موضوعی بود که منجر به «همه‌کاری» می‌شد... و راندمان محصول کار نیز فزونی می‌یافت و مانع بروز ننداری و مسکت می‌گشت و در برابر بیگانگان نیز مملکت بی‌نیاز و قدرتمند می‌گردید.»<sup>(۴)</sup> مطلب این است که آیا زمینی به مساحت هزار متر که ظرفیت تولیدی مشخصی دارد، با کایری می‌شود تولید آن را افزایش داد؟ یا اینکه دهقانی با ده سر عائله در یک قطعه زمینی که کفاف آذوقه پنج سر را دارد، با استفاده از کایری می‌تواند فقر و مسکت خود را برطرف کند؟ به نظر می‌رسد نویسنده بیشتر به مسئله توضیحی و توجیهی پرداختند تا به تحقیق و تحلیل همبستگی گروهی و تعاون اجتماعی، مقوله جداگانه‌ایی هستند و این که نتایج این همبستگی مانع «احتکار»<sup>\*\*</sup> در جامعه می‌شود، یک گفتار اجتماعی ویژه‌ای است که استدلال خاص خود را داراست. و این مطالب ربطی به کایری یا کار یاری ندارد و این که محصول یا نتایج آن باشد، قابل تعمق است. این منطقی نیست که ما هر کار گروهی را، کایری تعبیر کنیم. ایده‌آلهای ذهنی ما زمانی حقیقی است که با واقعیت همخوانی داشته باشد.

نگاهی کوتاه به لارجان و تاریخ آن که با برداشتی بسیار کم و با نقلی فراوان در این مجموعه آورده شده، از جمله مقاله‌های خوب و مفید این کتاب است. این گفتار، بررسی

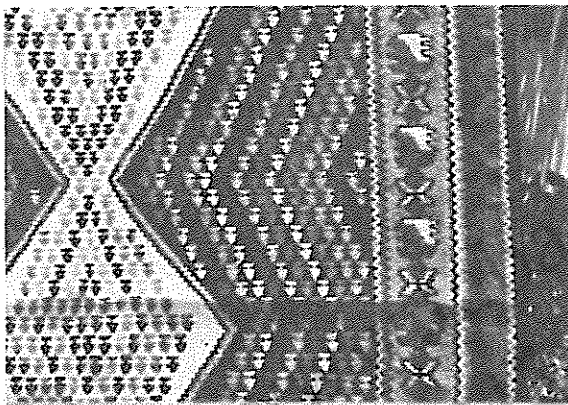




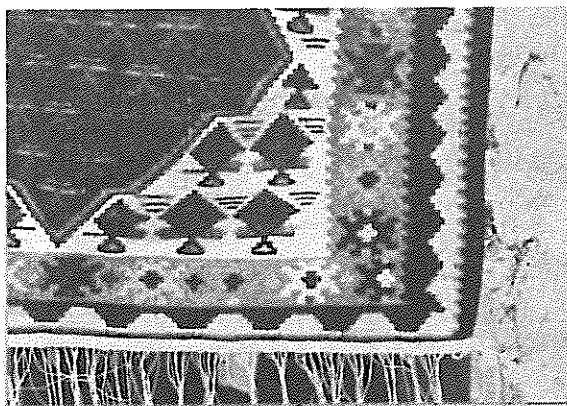
## نقش‌ها و نماها در گلیم‌های عنبران



۱ - نقش سماور لوزی شکل (سپیمه و آزه نمُو) حکایت پیوند زنده حیات مسند و زندگی است، مسندباف برای گرفتن نقش تصویر در جستجوی طرحی و سوزهای برنمی‌آید. هر چیزی را که دم دست دارد و با زندگی او پیوند یافته، موضوع طرح اوست و آن کدام تصویر و شی می‌تواند به اندازه سماور و قوری جای این پیوند را بازگوید.



۲ - نقش بوته گل (پوته نمُو) - بوته گل، طبیعت زنده عنبران است در فصل بهار. هزاران بوته گل و ازدحام زیبایی و رنگ، که بهار، عنبران را، همیشه زیبا داشته است. البته ناگفته نماند که حاشیه‌ها خود اسامی گوناگون و تفسیرهای مختلفی دارند.



۳ - نقش کاج (کاجه نمُو) بازتاب یک نیاز است. محیط عنبران، محیط کوهستانی عنبران که بیش از نیمی از سال، تمامی پائیز و زمستان و نیمی از بهارش، خشن و بیروح و در تمامی این مدت، محیط، سبزی و طراوت را خمیازه می‌کشد و زن عنبران این فضای سبز و طراوت را در نمای کاج و طرحهای آن بازگو می‌کند و شاید شأن نزولی دیگر داشته باشد و یا شاید طرحی است که سیاحی و یا مشتری مشکل پسندی ارائه کرده و تقاضای بافت آنرا نموده باشد.

در عنبران روستای مرزی نمین (اردبیل)، گلیم‌بافی و به تعبیری «مَشندبافی» با زندگی مردم پیوندی بسیار عمیق یافته است هنر گلیم‌بافی چون پودی است که بر تارهای زندگی مردم این دیار تنیده است.

اگر اسطوره گاو را در تاریخ ادیان باستان مورد کاوش و بررسی قرار دهیم در خواهیم یافت، با توجه به پیوندی که زندگی مردم به گاو داشته است مورد پرستش واقع می‌شد. یک خانواده می‌توانست تنها با یک گاو زندگی کند. زمین را شخم بزند تا بکار، با گاو محصولات خود را خرمن کند، از شیر و گوشت و پوست و استخوان آن استفاده کند، پس خیلی طبیعی است گاو که این همه نعمت و ارزش را در خود جمع نموده است، مورد پرستش واقع شود.

و اکنون گلیم در عنبران در حکم توتّم مقدسی است که تنه هنر زندگی را در خود جمع دارد و همه راهها به خانه‌ای ختم می‌شود که در آن آهنگ یک نواخت «کرگیله» آلت بافت و کوبه گلیم‌بافی آهنگ زندگی را می‌سراید و فریاد حیات است که جاری می‌گردد. همه حرفها، همه راهها، و سرانجام همه بحثها پیرامون یک کلمه است «مَشند»، قیمت آن، بازار آن، انواع و اندازه‌های آن و طرح‌های جدید آن.

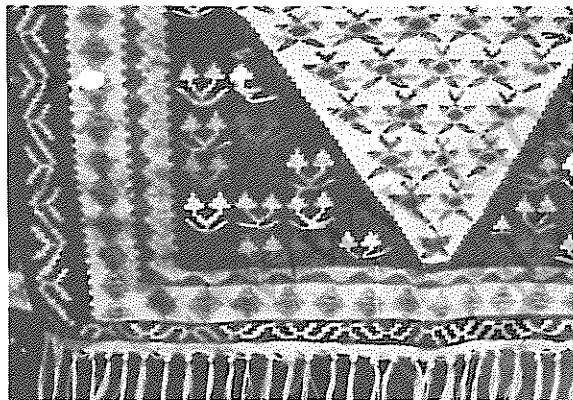
رنگها، نقشه‌ها و طرحها بازتاب زندگی است، بازتاب پسندهاست، بازتاب تحولات و دگرگونیها است و نهایتاً انعکاس رنجهاست. و به سادگی می‌توان انواع طرحها و رنگها را تفسیر کرد و قدمهای زندگی و ردّیهای آنرا در لابلای آن جستجو کرد و فریاد خاموش زن عنبرانی را در آن بازشناخت.

رنگها غالباً تند و زنده‌اند و این فریاد زندگی است و بخصوص اگر سروده‌های محلی تالشی عنبرانی که بوسیله بافندگان چیره‌دست زمزمه می‌گردد مورد توجه قرارگیرد به روشنی می‌توان آن ترانه‌ها را در تار پود گلیم دید و حس کرد. اینها، حضور حیات و زندگی کوهستانی با آن رنگهای شاداب است که، خون گرم و تازه‌ای در تار پود گلیم و مسند به جریان می‌اندازد. با توجه به اینکه تفسیر طرحها و مسندها و اصولاً هنر و صنعت مسندبافی در عنبران و تاریخچه آن می‌تواند موضوع مقاله تخصصی و علمی باشد، نگارنده ذیلاً فقط به معرفی چند طرح و نمونه می‌پردازم تا فتح بابی باشد برای اینگونه کارهای تحقیقی و پژوهشی هنر و صنعت این مرز و بوم.

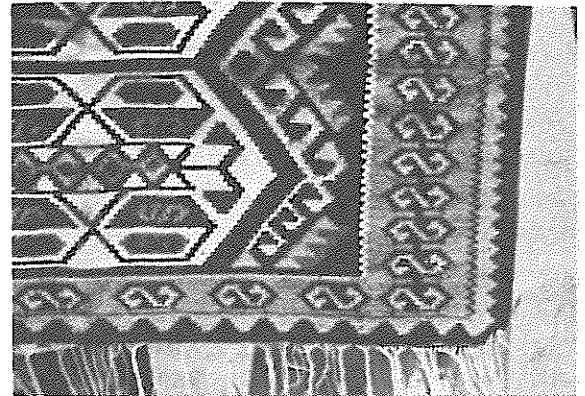
ناگفته نماند که عکسهای این مقاله را دوست عزیزم آقای هوشمند عزیزیان که تبخّر خاصی در عکاسی دارند و ساکن عنبران هستند تهیه کرده است.



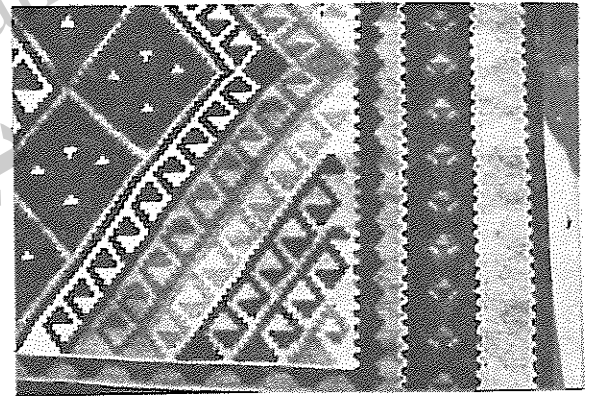
۷- نقش ترنج محراب دار (هَلّایِ نَمُو) هَلّایِ که تکرار آن نام رقصی گروهی و محلی است، شادی و عروسی و جشن را تداعی می‌کند. و بازتاب یک جشن و سرور و همگامی و پیوند مردم در شادیهای یکدیگر است، که هنوز نیز بدور از چشم تمدن امروزی در گوشه خلوتی در روستای عنبران ممکن است دختران جوانی دست در دست همدیگر به اجرای رقص «هَلّای» بپردازند و شادی کنند.



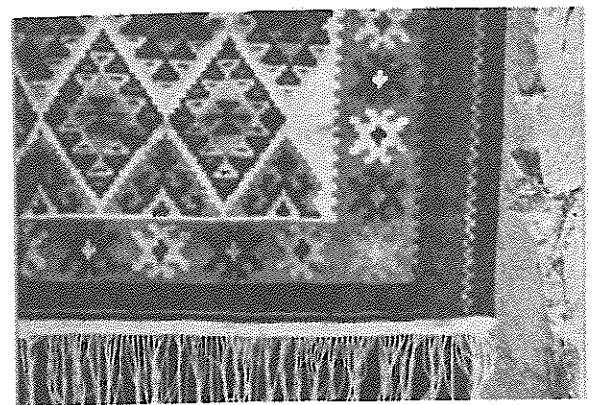
۸- نقش تانگ (تانگه نمو) از طرحها و نقش‌های جدید و تازه است که از پدیده انقلاب اسلامی و ره‌آورد آن است. این نقش در دوران دفاع مقدس بر مسندها دیده شد و مردم شریف عنبران که دفاع از مرز و بوم و وطن را همیشه سرلوحه زندگی خود قرار داده‌اند، با نمایش گروهی از تانگ‌ها همیشه خود را بر علیه دشمن آماده حس می‌کنند. جوانان غیور و شرافتمند عنبران در دوران جنگ تحمیلی رشادتها از خود نشان داده‌اند و مجموعه این رشادتها راه مادران و خواهران عنبرانی در شکل و نقش تانگ بصورت حماسه دفاع مقدس در دست آورد هنر خود آفریده‌اند.



۴- نقش مفرش (مَرَفْشَه نمو) وسیله جمع نمودن لوازمی، مانند رختخواب و اسباب اثاثیه منزل که با قلاب‌های مختلفی بهم پیوند یافته و اصولاً یکی از ابزار و وسایل کوچ ایل در فصول مختلف از سال است. اگرچه کوچ ایلاتی، رفتن به بیلاق و بازگشت به قشلاق بدنبال توسعه زندگی شهری، و بخصوص ایجاد مرز میان شوروی و عنبران، عملاً از بین رفت؛ اما در نقش مسند قلاب دار اشاره به نوع معیشت عنبرانی‌ها در گذشته نه چندان دور است و حکایت از پدرانمان که زندگی توأم با کوچ داشتند.



۵- نقش قلاب (خالقه نمو) نقش قلاب نیز شاید بخشی از نقش مفرش قلاب‌دار باشد که بعدها خود مستقلاً نقشی و طرحی شده است، که زندگی‌شان با قلابی نامرئی به قلاب پیوند یافته است. با قلاب نیمی از وسایل زندگی از سقف خانه نه چندان بلند روستائی آویزان است، با قلاب علوفه، و گندم و... به بخشی از دیوار خانه آویخته است با قلاب آب از چاه می‌کشند و نهایتاً قلاب نقشی انکار ناپذیر در زندگی مردم دارد.



۶- نقش کله قوچ (قُوچَه سه نمو) محیط زندگی، شکار، طبیعت همه در نمای «قوچ‌سه» تکرار میشود. محیط کوهستانی عنبران قبل از آنکه با خشم طبیعت به نابودی کشیده شود زمانی جولانگاه قوچها و میش‌ها و شاید هم سایر حیوانات وحشی بوده است. اما چرا از این همه نقش قوچ باقی می‌ماند؟ شاید بخاطر نقشی که قوچ در زندگی و اقتصاد آنها داشته و چه بسا شکار یک قوچ زندگی یک هفته خانواده‌ای را تأمین می‌کرده است؟!.

## توضیح

### در مورد ویژه‌نامه‌های موضوعی

شماره گذشته گیله‌وا که به صورت ویژه‌نامه چاپ و منتشر شد تجربه خوب و مفیدی بود برای ماکه خوانندگان عزیز مجله را محکم بزیم و بینیم چه توقع و انتظاری از گیله‌وا دارند. مطابق آنچه حدس می‌زدیم اتفاق افتاد. عزیزانی که به مطالب متنوع گیله‌وا خو کرده‌اند از این شماره چندان رضایت نداشته‌اند، در عوض عده‌ای معدود اما آگاه به مسایل روز راضی بوده و آن را نوعی ابتکار تلقی کرده‌اند و سالی حداقل دو شماره را حتی لازم و مفید دانسته‌اند. ما دلمان می‌خواست آن شماره و بطور کلی هر شماره ویژه‌نامه، بطور مستقل چاپ شود تا هم علاقمند خاص آن رشته به مطلوب خود برسد هم علاقمند عام نشریه رضایت خاطر داشته باشد. همان‌طور که گفتیم چاپ ویژه‌نامه در زنجیره ماهنامه صرفاً بخاطر گرانی کاغذ و عدم توانایی در تأمین هزینه آن بوده است.





حسین محبوب

## لکنده گیری

نوشته‌اند. مقاله که مخصوصاً بخاطر فصل شکار تا این وقت بایگانی شده بود جویری نوشته شده که انگار توسط یکی از خوانندگان ما از انترنی با حاشیه تالاب فرستاده شده است. و این نشان از وفاداری به حفظ اصالت‌های قومی در زمان و مکانی است که هر دو عامل مناسب حال نویسنده آن نبوده است.

در میان نامه‌های فراوانی که از خارج کشور به دست ما می‌رسد گاهی خبر و مقاله‌ای هم چاشنی آن‌هاست که در برخی موارد در مجله منعکس شده و می‌شود. آن‌چه در زیر می‌آید مطلبی است که یکی از مشترکین گله‌واکه سال‌هاست در انگلستان بسر می‌برد و به صورت پاره‌وقت در یکی از دانشگاه‌های آن کشور تدریس می‌کند برای ما

چنگرها را که از حوالی آنها می‌گذشتند، نشانه می‌گرفتند. اما در عمل همیشه تعدادی از این مرغایان بدلیل نشانه گیری ناشیانه شکارچیان یا بواسطه آنکه ساچمه‌های کافی و کاری بر تن آنان اصابت نمی‌کرد، لنگ و یا باصطلاح گیلک‌ها «لکنده» می‌شدند و برخلاف مرغایان کاملاً شکار شده در نزدیکی شکارچیان به آب نمی‌افتادند. این مرغایان لکنده با توجه به میزان و محل صدمه وارده به آنان، ممکن بود چند روزی نیز زنده بمانند و در انبوه مرغایان نشسته بر آب، کماکان به زندگی ادامه دهند. گاهی بعضی از این مرغایان لکنده قادر بودند ده‌ها متر، در ارتفاع کمی از سطح آب، پرواز کنند. برعکس تعدادی نیز ابداً قادر به پرواز نبودند ولی در روی آب تحرک داشتند، و هرگاه خطری متوجه اینگونه مرغایان می‌شد، آنها یا با پرواز محدودشان و یا بمانند یک آب باز قهار، زیر آبی خود را از مخمضه دور می‌کردند. در بعضی موارد مرغایان لکنده خود را به «گوده‌ها» می‌رساندند و در لابلای نی‌ها و علف‌های دریانی از نظر پنهان می‌شدند. مرغایان از این دست، هدف لکنده گیران بودند که غالباً برای شکار آنها در حول و حوش شکارچیان فعالیت

سه چهار دهه پیش که مرداب انترلی رنگ و بوی با طراوتی داشت و بوضوح تأشرف‌بار فعلی نیانفاده بود، پائیز و زمستان پرندگان مهاجر بسیاری از اقصی نقاط جهان، بویژه از روسیه به آن جا می‌آمدند. مرداب از جنب‌وجوش این پرندگان گونه‌گون و زیبا، حال و هوایی بسیار دلپسند بخود می‌گرفت که هر بیننده‌ای را مجذوب می‌کرد. آن زمان از قایق‌های موتوری خبری نبود و تردد در رودخانه‌ها و مرداب به روش پیشینیان ما با کرجی‌ها و قایق‌های پاروئی صورت می‌گرفت. در واقع بجز شیلات که از نیروی موتور برای شناورهای مخصوص بخود موسوم به «بارکاس» مدد می‌جست، دیگران استطاعت خرید موتور یا قایق‌های موتوری را نداشتند. مضافاً اینکه کاربندی هم برای اینگونه قایق‌ها در آن زمان متصور نبود. شکارچیان محلی با قایق‌های پاروئی و تفنگ‌های سربر و ندرتا ته‌پر به شکار پرندگان مرداب می‌رفتند. آنان در حوالی یا وسط جزیره‌های کثیر و پراکنده پوشیده از نی مرداب، بنام «گوده» که استار مطلوبی برایشان ایجاد می‌کرد، مستقر می‌شدند و پرندگان در حال پرواز بویژه مرغایان و

می‌کردند. ابزار کار لکنده گیران قایق و سنگ‌انداز بود و نیروی محرک، زور بازو و پاروئی مدام توأم با چرخش و گردش ممتد قایق (مانور باصطلاح امروزی). علاوه بر تعدادی معدود که در کار لکنده گیری حرفه‌ای بودند، آندسته از محصلین دبیرستانی غازیان و انترلی که دسترسی به قایق نداشتند در روزهای تعطیلی جهت تفریح و اکثراً بمنظور کسب درآمدی مختصر، به این کار مبادرت می‌ورزیدند.

لکنده گیران در سیده صبح مورد نظر پس از بیدار شدن و برداشتن توشه راه در سرمای یائیز یا زمستان خود را از طریق «رودگاه» (رودخانه‌ها)، معبرهای آبی واصل بین مرداب و دریا، به مرداب می‌رساندند. هر قایق یک و یا اکثراً دو و گاهی سه نفر لکنده گیر بودند که بصورت تیمی عمل می‌کردند. پس از رسیدن به مرداب، یکی از روشهای کار این بود که لکنده گیران با پاروئی سریع خود را به انبوه گله‌های مرغایان نشسته بر آب می‌زدند و با پرواز مرغایان، آن تعداد که قدرت پرواز نداشتند یا پروازشان محدود بود، بعنوان لکنده مشخص می‌شدند و کار دنبال کردن و شکار آنان لاجرم آغاز می‌گردید. ولی نه به سهولتی که ممکن است متصور گردد. تعقیب و گریز تمامی نداشت و شکار مرغایان در واقع یک تلاش دو جانبه، هم برای مرغایان و هم برای لکنده گیران بود و چه بسا بعضی از مرغایان لکنده با تقلا برای بقا خود، لکنده گیران را در اثر پاروئی مدام خسته و کوفته و مأیوس می‌کردند.

بهرحال لکنده گیران یا مرغایان را با سنگ‌انداز شکار می‌کردند و یا تقلا می‌کردند که با سرعت ناشی از پاروئی خود را به مرغایان بدون قدرت پرواز رسانده آنان را از آب بگیرند. اما کار اخیر نیز خالی از اشکال نبود چرا که مرغایان زرننگ با رفتن به زیر آب لکنده گیران را مستاصل می‌کردند. در چنین مواردی کار لکنده گیران به زدگیری و حدس نقطه بیرون آمدن مرغابی از زیر آب و لاجرم پاروئی سریع به آن نقطه منتهی می‌گردید. این کار البته همیشه با موفقیت توأم نبود و مرغابی شکار نمی‌شد. در مجموع کار لکنده گیری با توجه به هوای سرد و موج و تقلائی مدام در پاروئی و زدگیری لکنده‌ها و هدایت قایق به چپ و راست، کاری طاقت‌فرسا بود و بجهت نیاز به نیروی فیزیکی زیاد، عموماً از عهده جوانها برمی‌آمد. لکنده گیران هنگام غروب دست از کار می‌کشیدند و نتیجه زحماتشان را که یک یا چند مرغابی بود به دکانهای فروش طيور می‌بردند و پول تو جیبی خود را تأمین می‌کردند. امروزه که قایق‌های موتوری باب روز شده، کثرت و مزایای کیفی آنها مانند سرعت و قابلیت مانور باضافه استفاده شکارچیان از تفنگ‌های مدرن و مجهز، دیگر شانس برای مرغایان و دیگر پرندگان باقی نگذاشته است. هر پرنده‌ای که از حول و حوش شکارچیان امروزی بگذرد شکار می‌شود و ناگفته معلوم است که مرغابی لکنده‌ای باقی نمی‌ماند. شکار بی‌رویه و اجرای نیم‌بند قوانین و مقرراتی که گهگاه برای شکارچیان بمورد اجرا گذاشته شد، باضافه وضع اسفناک مرداب از نقطه نظر زیست‌محیطی (اکولوژی) سبب شده است که مرغایان و دیگر پرندگان از مرداب روی‌گردان باشند. در این برهه از زمان شکار و لکنده گیری کم‌کم به داستان و افسانه تبدیل می‌شود.

نیوکاسل (انگلستان)

ژوئیه ۹۴ برابر خرداد ۷۳

## پیشنهاد شما چیست؟

### دستور املاي گيلكي

#### كلمات عربي دخيل در گيلكي را چگونه بنويسيم؟

كتمان نمي توان كرد كه تعداد زيادي لغت عربي در دستگاه واژگان گيلكي وجود دارد. اگرچه بسيار اما خوشبختانه نه آنقدر كه در فارسي دخيل است. باري اين كلمات و واژهها در نگارش گيلكي مشكلات فراواني توليد مي كند كه اغلب شاعران و نويسندگان گيلكي پرداز با آن مواجه هستند، زيرا اين كلمات و واژهها در برخورد با دستگاه صوتي زبان گيلكي و لهجههاي مختلف آن به صور گوناگون ظاهر مي شوند. مثل لغت قبول كه به طرق گوناگون: قبول، قُبل، قُبيل، قويل و... تلفظ مي شود يا: غروب (غوروب، غوريب) - ظهر (ظور) - حاضر (حاضير) معرفت (مأزفت) - سعي (ساي) و...

در اين گونه موارد پيشهاد مي شود براي پرهيز از هرگونه تشتب در نگارش و شناخت اصل لغت، واژهها را در نثر ادبي گيلكي، عينا به صورت اصل آن بنويسيم يعني به صورت قبول، غروب، ظهر، حاضر، معرفت، سعي و... (در مورد تركيبات و اعلام جداگانه بحث خواهيم داشت). اما در شعر به اضطرار وزن و قافيه و در نثر به شيوه طرز و همچنين در ديالوگهاي قصه و نمايش كه حالت عاميانه داشته باشند برحسب ضرورتی كه پيش مي آيد ممكن است از برخي صورتهاي ديگر هم استفاده كرد.

بديهي است در صورت اصل قرار دادن واژه ضمن اين كه امانت دار خوبي خواهيم بود، توانمندیها و ناتوانیهاي زبان ما بر ما مسجل می شود و از همه مهمتر اين حسن را خواهد داشت تا در نگارش ما اختلاط و تضاد وجود نداشته باشد يا كمتر وجود داشته باشد. در شماره بعد نظري بر اعلام خواهيم داشت و روي اسم مكان، كسان و چيزها بحث خواهيم كرد.

فراموش نشود اين واژهها اغلب جايگزين گيلكي دارند و بايد سعي شود حتي المقدور از واژههاي اصلي استفاده كرد مگر در مواقعي كه اضطرار پيش آيد و ناچار از استفاده آنها شويم.

بوستم من - جه تي غرصه - به تي اون مو - پريشاني

ته سرگردا - ن تي رسوا - ت مجنون و - بياباني  
اكنون اگر به دويتهاي شهدي لنگرودي دقيق شويم  
درمي يابيم كه دويتهي اول به غيراز مصرع سوم بر وزن  
مفاعيلن، مفاعيلن مفاعيل سروده شده است يعني مفاعيلن  
آخر هر مصرع به سبب اسقاط حرف (ن) و سكون (ل) کوتاه  
به (مفاعيل) مبدل گردیده است، به اين وزن بحر هزج شش  
پاره يي مقصور (كوتاه) گفته می شود.

(۱۵۱۵هـ ق ۱۵۱۵هـ ق)

## عروض و قافيه در اشعار گيلكي

### جعفر بخش زاد محمودی (قسمت سوم)

برای تشخیص بهتر وزن اشعار ابتدا یاد می گیریم که حرکات و سکون حروف و كلمات و تركيبات را چگونه بنويسيم.

۱ - هجاي کوتاه مثل (ب - م - ن) با (ه) ۲ - هجاي بلند يعني حرفي كه با يكي از مصوتهاي (الف) (واو) معروف و (ي) معروف تركيب شده باشد مثل (با - مو - تي) - با (ه) ۳ - حرف ساكن با (ا) نشان داده می شود مثلاً كلمه ي سر (س - ر) با نشانه ي (ه) و سرما (س - ر ما) با (ه) نوشته می شود بنابراین فاعلین (فاع ل ن) به صورت (ه ا ه) و مفعولات (م ف عولات) به صورت (ه ا ه ا ه) و فاعلات (فا ع ل ا ت) به صورت (ه ا ه ا ه) نوشته می شود. برای توجه بیشتر هر يك از هجاها و حروف مفعولات را نوشته و نشانههاي مخصوص را زير آنها می نويسيم م - ف - ع - ل - ا - ت  
ه - ا - ه - ا - ه - ا - ه

بايد توجه داشته باشيم كه وزن عروضي با وزن (صرفي) متفاوت است. در علم صرف مي گوييم عاشق بر وزن فاعل است و معشوق بر وزن مفعول يا گندم بر وزن مردم يعني اگر دو كلمه از لحاظ وزني با هم مقايه شوند.

تعداد حروف و نوع حرکت آنها بايستي با هم مساوي باشند به عبارت ديگر حروف مصوّت و اعراب هر كلمه بايستي عينا در كلمه ي ديگر موجود باشد. اما در وزن عروضي تعداد حرکت و سکون و طرز قرار گرفتن آنها در مصرع در نظر گرفته می شود، به طوريكه اگر دو مصرع با هم مقايه شوند در هر قطعه هجاي بلند مقابل هجاي بلند و هجاي کوتاه مقابل هجاي کوتاه و حرف ساكن مقابل حرف ساكن قرار گرفته باشد، و برخلاف وزن صرفي ممكن است الف در مقابل واو معروف يا (ي) معروف يا حرف ساكن قرار گيرد (با توجه به اينكه الف - اي - و معروف) هميشه ساكنند - مثل كلمات (سر - يا - مو - چي) از لحاظ وزن عروضي با هم مساويند و هر چهار كلمه به صورت (ه ا) نوشته می شوند.

وقتي كه مي گوييم شعر كلامي است موزون منظور مطابقتش با معيار اوزان عروضي است بنابراین وزن صرفي در كلمه است و وزن عروضي در كلام.

اوزان عروضي بر پايه كلمه ي فعل بنا شده و با اين كلمه هشت كلمه ديگر كه در مجموع افاعيل ناميده می شوند ساخته شده كه عبارتند از فاعلن - فاعلن - مستعلن - مفاعيلن - فاعلاتن - مفاعيلن - مفاعيلن - مفعولات كه كلمات و تركيبات

شعر با آنها مقايه می شوند مثلاً می گوييم «تي مست پُجم» (= چشمان مست تو) بر وزن مستعلن و كلمه ي «فگيرم» (= می گيرم) بر وزن فاعلن است. با تفيراتي كه در افاعيل اصلي به وجود آمده كلماتي ديگر به منظور تنوع در اوزان و پيدائش اوزان روانتر و ساده تر و مطبوعتر ساخته شده اند مثل مُفَعَلِن - فاعلات - فَعَل و غيره. اين تفيرات زحاف ناميده می شود كه بجاي است مفضل و به موقع به چند مورد به عنوان مثال اشاره خواهد شد.

از تکرار و تركيب افاعيل عروضي وزن شعر ساخته می شود مثل مزج رجز، رَمَل و غيره. اينك دويتهي هاي زير سروده ي روان شاد شهدي لنگرودي را با روشي كه گفتيم تقطيع می كنيم:

۱ - كيو تر جان بيا بيتابه می ديل  
می چشمون موسون بيخوابه می ديل

تو وقتی پرزنی پرپر زدم مو  
كيو تر پرزنی خونابه می ديل

۲ - مه ديل خوانه يه تا ماهي موسوني  
بشوم دريا ميون تا نيم او وقت

كه دس در گردن بيگانگوني  
قبل از تقطيع اشعار فوق بايد بدانيم كه بحر (هَزَج) از تکرار مفاعيلن ساخته می شود چنانچه اين تکرار در هر بيت چهار بار باشد آن شعر را هزج سالم چهار پاره اي يا مربع گویند.

مانند بيت زير  
ته عاشق تي گرفتارم،  
مفاعيلن مفاعيلن،  
ته سرگردان و بيبارم  
مفاعيلن مفاعيلن  
و اگر تکرار مفاعيلن شش بار در بيت باشد هزج سالم شش پاره اي يا سدس گفته می شود مانند اين بيت  
به ارسوا يده يه نازنين دلبر

خوا و پيوسته ابرو يا چاكد خنجر  
مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن،  
مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن  
و تقطيعش اين است:

م ارسوا - يده مه تا - زنی دلبر  
خُ او بيوس - ت ابرويا - چ كد خنجر  
تذکر (الف) كلمه ي چاكد كوتاه تلفظ می شود (چككد)

و اگر در هر بيت هشت بار تکرار مفاعيلن موجود باشد  
آترا مزج هيت پاره يي يا مثنی گویند مانند بيت زير:

بوستم من جه تي غرصه به تي اون مو پريشاني  
ته سرگردان و تي رسوا ته مجنون و بياباني  
مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن

# بانک لغات گیلکی

سیامک دوستدار

واژه‌ها و اصطلاحات بانک لغات این شماره موضوعی است و جملگی به استخوان و شکستگی استخوان ارتباط پیدا می‌کند. فرستنده مجموعه لغات آقای سیامک دوستدار فشنکه دانشجوی دانشگاه آزاد لاهیجان است که مطلب را از روستای اشکیک خمام فرستاده است.

در بهمان آمد از این توضیح دوست پژوهشگر جوانمان صرفنظر کنیم که برآستی یادی کرد از مردی که روزگاری بیماران زیادی از نقاط دور و نزدیک گیلان برای مداوای شکستگی استخوان پیش او می‌آمدند. حاج حسن یکنایی اشکیکی متولد ۱۲۹۷ شمسی فن شکست‌بندی را که در خانواده او موروثی بود از پدر آموخت و آن را به فرزندان خود انتقال داد و خود در اول فروردین سال ۶۵ در ۶۸ سالگی بدروود حیات گفت. امروزه ایستگاه اتوبوس محل ده بر سر راه رشت به خمام به نام او ساختمان یکتا شهرت دارد.

## چوبکابندی

### واژه‌ها و اصطلاحات مورد استفاده در شکست‌بندی تجربی

چوبکابندی: *čubakâ bandi*: شکست‌بندی

چوبکابند: *čubakâ band*: شکست‌بند، کسی که عمل در رفتن استخوانها را درمان می‌کند.

خاش: *xāš*: استخوان

نرم خاش: *narm.6 xāš*: غضروف

اشبل: *ašbal*: ماهیچه، [به خاویار ماهی نیز گفته می‌شود]

جیویشتن: *jivištan*: در رفتن (فوزک، شانه، چانه، آرنج، مفصل)

چند مثال: تی چانه جیویشته (= چانه تو در رفته است)

اون شانه جیویشت (= شانه او در رفت)

می اشکوف جیویشت (= آرنج من در رفت)

در کلیه مثال‌های بالا بجای مصدر «جیویشتن» از مصدر «ردآ بوستن» نیز استفاده می‌کنند.

که اصطلاحی است ترکیبی، جدید و غیراصیل.

اگسوردستن: *ogurdastan* / جسوگوردستن: *jugurdastan* / ایسپچکستن

*rag ba rag šón* / رگ‌به‌رگ‌شون / *rag ba rag bôn*

واگردستن: *vâgardastan*

تمام مصادر بالا در مورد پیچ خوردگی پا به کار می‌رود که همراه تورم زیاد می‌باشد.

ایشکفتن: *iškafan* / ترکستن: *tarkastan*

از مصادر بالا به‌نگام شکستگی‌های جدا (اغلب در دست) استفاده می‌شود.

مثال: می پا پیله لله خاش بشکفت (= استخوان بزرگ پای من جدا از هم شکست یا

شکستگی جدا دارد)

تی پا پیله لله خاش بترکست (= استخوان بزرگ پایت شکستگی جدا دارد)

چسوپور بشکفته: *čupur baškafan*: کسی که استخوان‌های سینهاش (دنده یا

دنده‌هایش) شکسته باشد

مواوسادن: *mu usâdan*: ترک‌های مویی برداشتن استخوان [در این حالت استخوان

نشکسته و از هم جدا نشده است]

مثال: تی تک لله خاش مواوساده (= استخوان بازوی تو ترک مویی برداشته است)

کوبستن: *kobastan*: کوفتگی حاصل کردن، کوفته شدن استخوان

دگز دائن: *dagaz dâin*

دردی که بر اثر وارد آمدن ضربه‌های شلاق به نقاط مختلف بدن وارد شود و ایجاد کوفتگی

کند و دردهای ناشی از آن که در استخوان احساس شود.

مثال: ایئا ده دگز بد! (= بک بار دیگر درد گرفت!)

مشق ماه

تمرین اول - از آن دسته از خوانندگان عزیز گیله‌وا که به ستون بانک لغات گیلکی علاقه

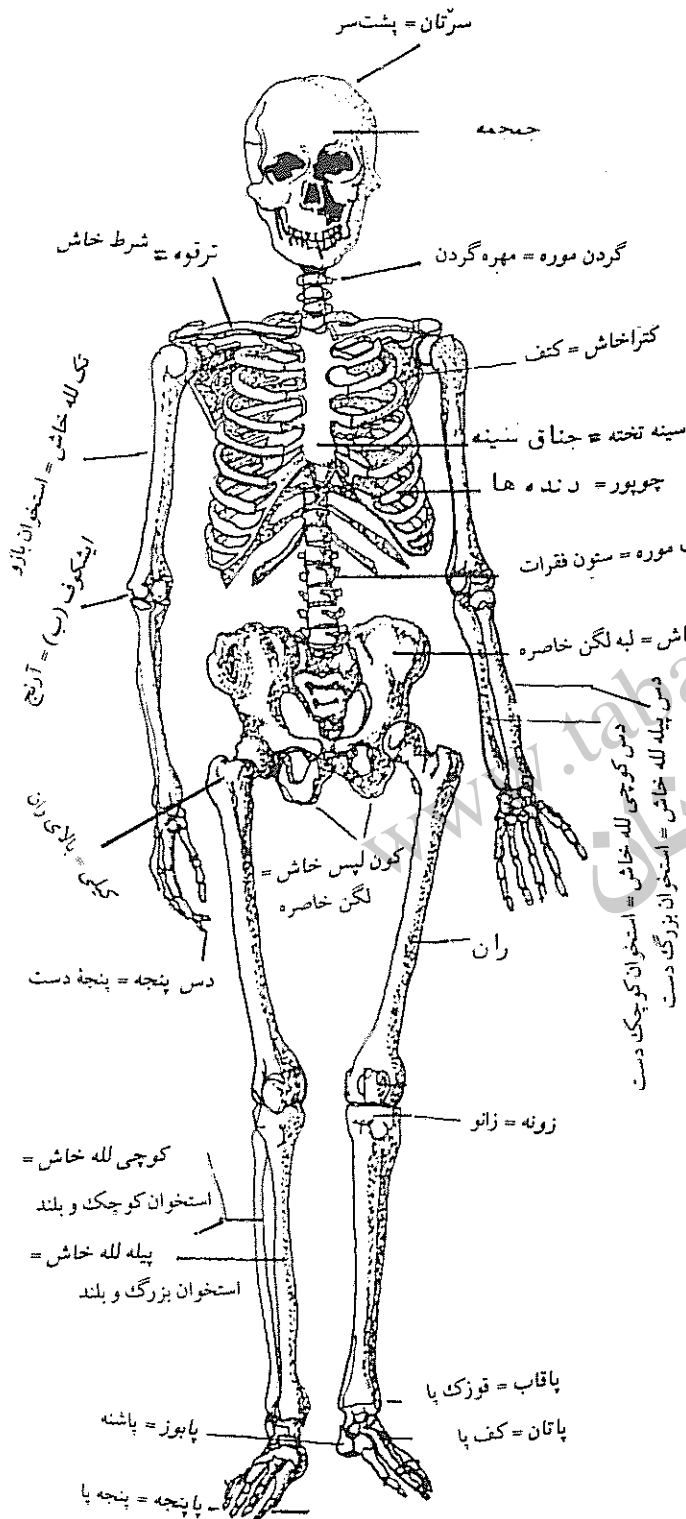
نشان می‌دهند می‌خواهیم معادل واژه‌ها و اصطلاحات مندرج در این شماره را با لغات محل

خود تطبیق کرده، با لهجه خود برای ما بنویسند. نام محل فراموش نشود، حتی الامکان با

آوانوشت لاتین ضبط شود در غیر این صورت اعراب‌گذاری لازم است.

تمرین دوم - لغات و اصطلاحات دقیق و کامل اعضاء بدن انسان را به‌گوش محل خود

بنویسید (حتماً با مسن‌ترین و آگاه‌ترین فرد خانواده و محل مشورت کنید).



بانک لغات گیلکی را جدی بشمرید

## آرشیو عکس و سند گیله‌وا

خوانندگان خوب و علاقمندان مهربان گیله‌وا آگاهی بر ایمان عکسهایی می‌فرستند که می‌تواند در غنای آرشیو مجله مؤثر باشد. از عکسها و اسناد، چنانچه قابل چاپ باشد در فرصت‌های مقتضی و مناسبت‌هایی که پیش خواهد آمد، مطمئناً به نام عکاس و فرستنده استفاده خواهد شد. عکس زیر که یک یادگاری تاریخی است توسط یکی از گیله‌واییان جوان ما در لنگرود علی‌بالایی لنگرودی دانشجوی دانشگاه آزاد لاهیجان فرستاده شده است. (از علی‌بالایی تاکنون یک شعر و چند مطلب کوتاه و بلند فولکلوریک در گیله‌وا چاپ شده است.)



### جشن انار در روستای انبو

انبوه [روستایی است در دور دست‌ترین منطقه کوهستانی گیلان میان رودبار الموت و رودبار زیتون که رودخانه شاهرود از کنارش می‌گذرد. این روستا دارای باغهای انار و فندق و درختان گردو است که همه ساله در فاصله روزهای ۱۵ تا ۳۰ مهر مراسم انارچینی با نظم و ترتیبی خاص در آن برگزار می‌شود که یادآور ارزشها و سنت‌های دیرپای مردم و دوستی‌ها و مهرهای میان آنان است.

رسم است صبح بسیار زود که هنوز هوا روشن نشده است اهالی «ایله‌چاره» کنند و با الاغ و قاطر و اسبهای خود در حالیکه زنگوله‌هایشان به صدا در می‌آید از خانه‌های خود به طرف انارستان بیرون بزنند. وقتی که هوا به روشنی گریاید انبوه مردم «انبوه» با انبوه چهارپایان خود در انارستان «انبوه» جمع می‌شوند. زنان و مردان با لبانی خندان و شادان انارهای خندان را می‌چینند و بر فرش زردین سبزه‌زار می‌گسترانند. دستانی دیگر آن‌ها را در سبدها و کیسه‌ها کرده و بار چهارپایان می‌نمایند و راهی بازار ده تا به خریداران شهرها که از دور و نزدیک آمده‌اند بفروشند.

باز رسم است که تعداد زیادی انار بر هر درخت بماند (جدای از رسم «داریا» که در سراسر گیلان مرسوم است) این امر بخاطر آن است کسانی که باغ انار ندارند در صورت نیاز بیایند و انارها را بچینند و برای رفع نیاز خود بفروشند و از پول آن به درد خود برسند. [چه رسم نیکویی از گذشتگان ما به یادگار مانده است که ما نه حتی اجرا نمی‌کنیم بلکه از به یاد داشتن آن هم غافل مانده‌ایم!]

[گفتی است سابق بر این پل قدیمی باشکوهی بر سر شاهرود وجود داشت که در زلزله خرداد ۶۹ ویران شد و جز خرابه‌ای از آن نمانده است. جا دارد سازمان میراث فرهنگی گیلان در بازسازی آن اقدام نماید و همچون پل آسیب دیده لوشان که به مرمت آن همت گماشته است نسبت به احیای این اثر تاریخی نیز عنایت خاص داشته باشد.]

[جشن انار چینی امسال روز ۲۲ مهر برگزار گردید. این خبر با استفاده از گزارش مختصر و شتابزده‌ای تنظیم یافته است که یک دوست فرهنگی و علاقمند پایه کوه گیله‌وا برای ما ارسال داشته است. با تشکر از م. بقایی و عزیزانی که در همه حال گیلان و گیله‌وا را به یاد دارند.]



از راست به چپ: ۱- سید محمود لاهیجی ۲- صدرالعلما ۳- قوام‌الشریعه ۴- شیخ محسن ملاباشی ۵- شمس‌العلما ۶- سیدحسن مصباح‌الاسلام لنگرودی ۷- افخم‌السلطنه (عبدالعلی) ۸- احمد صفاری (سالار مؤید) ۹- محمود نظام سلطان ۱۰- میرزا علی جناب  
ایستاده از راست: ۱- کدخدای رمضان کویبجاری ۲- اقبال‌خان کاکا ۳- آقاخان حیرت  
مکان عکس در کویبجار لاهیجان که از املاک صفاری‌ها بوده و باغ فعلی کشاورزی می‌باشد گرفته شده است. عکس به احتمال زیاد در زمان سلطنت رسیدن مظفرالدین شاه برداشته شده است.

با ارسال عکس‌های تاریخی و اسناد قدیمی «آرشیو عکس و سند» گیله‌وا را تقویت کنید.  
عکس‌ها و اسناد به نام فرستندگان ثبت می‌شود و در صورت لزوم در مجله چاپ می‌گردد.

### دعوت به همکاری

چون در نظر است از مجموعه قصه‌های عامیانه و افسانه‌های رایج میان مردم که به گیله‌وا می‌رسد در نهایت به صورت کتاب استفاده شود و مطمئناً نام فرستندگان آنها در کتاب ذکر خواهد شد، از عموم علاقمندان خود که در این زمینه یا ما همکاری دارند و آنها که می‌خواهند شروع به همکاری نمایند می‌خواهیم لطفاً به این نکات توجه فرمایند.

- ۱- در شنیدن قصه دقیق و در انتقال آن به روی کاغذ امین باشید.
  - ۲- نام و نشان راوی و سن او را حتماً یادداشت نمایند.
  - ۳- محلی که قصه در آن جا شنیده شده است یا راوی ریشه در آن محل دارد ذکر کنید.
  - ۴- واژه‌های مهجور و اصیل را همان‌جور که شنیدید در قصه بیاورید و آوانویسی کرده معنی نمایید.
- بدیهی است قصه‌ها در نهایت گزینش شده و به صورت کتاب تدوین خواهد شد. ضمناً بهترین آن‌ها به نوبت در گیله‌وا چاپ خواهد گردید.

درباره هاشاعر آن نامه شریف عرض می‌شود:

کلمه هسا در گیلکی، تاتی و تالشی به معنی اینکه هم اکنون و به اصطلاح الان است، و آن گویای مقطع تاریکی از زمان است که مفهوم آتی و فوری از آن استنباط می‌شود. در گیلکی مثلاً می‌گویند هسا آیم = هم اکنون می‌آیم. تاتی گفته می‌شود هسا آم = اینکه می‌آیم و تالشی آن هسه آم است. بنابراین مفهوم زمانی هسا مشخص است و آتی است، اشاره دارد به آغاز و پایان کاری که ماهیتاً واجد اهمیتی نیست. شعر... طوریکه ملاحظه می‌فرمایند در فرآیند خود، روندی بغرنج واجد مفهوم و اعتبار و بعثت ماهیت هنری خود جزء جان و وجدان آدمی است و مقوله‌ایست به درازای تاریخ و فراگیر دیگر ابعاد حیات انسانی و در تطور و تکامل خود در هر مرحله‌ای نسلها و بلکه سده‌ها را در بر می‌گیرد. همین شعر گیلکی خود ما در زندگانی نوین خود دست‌کم دو سه نسلی را بخود مشغول داشته و هنوز چنانکه باید در فرهنگ بومی جا نیافتاده است و همگان بقدر ادبا و علماء به آن واقف نیستند. عبارت دیگر شعر بازوان نظامهای منسوخ اجتماعی با حفظ صورت ادبی - مفاهیم نو را به مردم - می‌سراید و انجام این وظیفه البته در کوتاه مدت میسر نیست و وزن و اعتبار آن را با واژه «هسا» نمی‌توان سنجید بلکه اگر چنین قصدی در میان باشد باید از مفهوم سنگین تری بهره جست که حاکی از واقعیت موضوع باشد.



سیدبهاء‌الدین یا لباس روحانیت  
یکی از هم‌کلاسیهای سیدبهاء  
عبدالحسین خان مرزبانی یا لباس اوش

## سیدعبدالحمید کلوری؟!

در گیلان می‌توان اشاره کرد که با ظهور روانشاد افراشته و دیگر اساتید هم‌ارز او شعر گیلکی به مسیری هدایت شده است که شعر فارسی به مدد نیما یوشیج به آن مسیر هدایت شده بود. این شعر با اشعار پیش از خود دارای تفاوت ماهوی و دارای سرشت عمیقاً مردمی است و کوتاه سخن که رها از قیدبند و زلف و گیسو خماری مستی و گویای جهات اجتماعی و ستایش و نکوهش پست و بلند آنست. تصدیق می‌فرمایند که این صورت از شعر اگرچه حیات ازلی نوینی را بشارت می‌دهد اما هنوز به تأسیس و تکمیل آن موفق نشده است به این علت که موانع بسیار است و ما هنوز نمی‌دانیم که صورت نوین شعر در آوردگاه کهنه و نو پیروز خواهد شد یا نه، اگرچه بنده آرزومند پیروزی آنم.

«هسا» به اعتبار توان معنایی خود قادر به بیان چگونگی احوال شعر معاصر نیست بویژه آنکه هم در گیلکی و هم در تاتی و هم در تالشی عبارت هاشاعر یعنی = حالا شعرا یعنی که همه کارها را انجام داده‌ایم و کار شعر باقی است و آنرا هم طوری انجام برسانیم. بگمان بنده مقصود از هاشاعر بازبینی یا نگرش به چگونگی روزگار شعر معاصر است یا اشعاری که مجله با عنایت به جهاتی آنرا برگزیده است ولی آن شعر هر چه باشد شعر «هسا» یا لحظه و الان نیست. ادامه و تداوم شعر نوینی است که بنا بر کیفیاتی از شعر پیشین متمایز و از آن ممتاز است و چون شاخسار تازه‌ای بر رسته از درخت تناور ادب ملی است و زمانه را چنانکه باید وصف می‌کند و نه آفتور که می‌خوانند!

آیا نمی‌توان نام آنرا بعبارت رسا و بلیغ «دوران شعر» یا «روزگار شعر» برگردانید؟

ج - م. کلوری

در شماره ۱۷ - ۱۶ مجله وزین گیله و مطلبی درج شده بود با عنوان (مروری بر زندگی سیدعبدالحمید کلوری) به قلم (ج. م - کلوری) این دوست محقق که با چاپ سلسله مطالبی در مورد اولیاء... گیلان و اشعار آذری در یکی از نشریات گیلان نشان داده است که دوست ندارد سخن چندانی از منابع و مأخذ مورد رجوع خود به میان بیاورد، در اینجا نیز بدون ذکر هیچ مرجع و منبعی قابل رجوع به معرفی شاعر آزادپنجاهی بنام سیدعبدالحمید کلوری پرداخته است که گویا در عهد مشروطیت می‌زیسته و با سیداشرف‌الدین گیلانی آنهم با نامی که مشخص نیست همکاری داشته و همچنین گویا از او مجموعه اشعاری بر جای مانده که آنهم بر اثر حوادثی بی‌درپی به کلی از بین رفته است.

زدودن غبار فراموشی و گمنامی از چهره خادمان هنر و فرهنگ از وظایف درجه اول همه آنهایی است که در این عرصه ادعایی دارند. خصوصاً آنجا که عنایتی به فرزندان ارجمند ولایات و روستاها شده باشد. مطلب آقای ج. م - کلوری که از این بابت گامی در خور تحسین است، برای بنده بسیار جالب بود و در لحظه اول از اینکه تاکنون هم ولایتی گرانمایه‌ای مثل سیدعبدالحمید را نشانخته‌ام به غفلت خود تأسف خوردم ولی وقتی که جهت آشنایی بیشتر با چنان شخصیتی به تأمل و جستجو پرداختم نتوانستم هیچ نشانی از او پیداکنم از این رو محتمل می‌دانم که آقای ج. م - کلوری در مورد هویت شخصیت مورد نظر به اشتباهی دچار آمده است زیرا تنها سید عبدالحمید اهل فضلای که معاصر سیداشرف‌الدین گیلانی بوده و در غرب گیلان خصوصاً ماسال و شاندرمن شهرتی داشته است نه شاعر بوده و نه

کلوری. ایشان فرزند سیدمهدی شالی از سلسله جلیله علما بوده و در ماسال و شاندرمن منصب (قاضی شرع) را داشت و مردی فاضل و متهور و مشهور به آزادیخواهی بود. این شخص در حدود سال ۱۲۹۰ ش وفات یافته و پسرش سیدبهاء‌الدین شالی به جانشینی وی تصدی امور شرعی ماسال و شاندرمن را بر عهده می‌گیرد و به جرگه هواداران نهضت جنگل می‌پیوندد. خانواده این شخص با نام فامیلی (بهاء) از محترمین منطقه شاندرمن هستند و فرزندش سیدمسعود بهاء با بزرگواری پاسخگوی نیازهای تحقیقاتی نگارنده در این موارد بوده است.

و بالاخره نکته جالب توجه اینکه شخصی بنام (سیدعبدالحمید کلوری) هم وجود داشته که شعر هم می‌سرود. اما این سیدعبدالحمید که به (ملا حمید) و (سید حمید) هم شهرت داشت از نسل پس از مشروطیت بود. مردی نسبتاً لاغر و بلند با طپلسانی از شال سفید، هذال و بدبیه‌گو. او تا سالهای پس از ۱۳۳۰ خ هم زنده بود و در ساختمانی که بعداً به تملک شیرخان ساسانی نامی در آمد، زندگی می‌کرد و در همانجا مکتب‌خانه‌ای دایر کرده بود. این شخص در شعر و شاعری هر شهرتی که داشت از محدوده کلور خارج نمی‌گردید و در گیلان هم شاید کسی او را نمی‌شناخت و نه تنها با نسیم شمال، بلکه با هیچ نشریه‌ای هم رابطه همکاری نداشت. از سیدعبدالحمید کلوری فرزندتی بر جای سمانده است. خانواده‌های محترم (قدسی کلور) برادرزادگان او هستند.

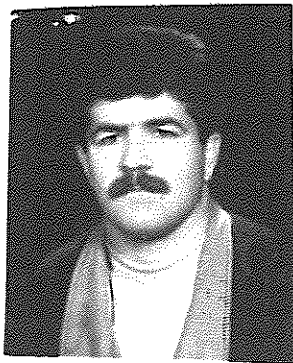
ع. ع. کلوری



## پهلوانان

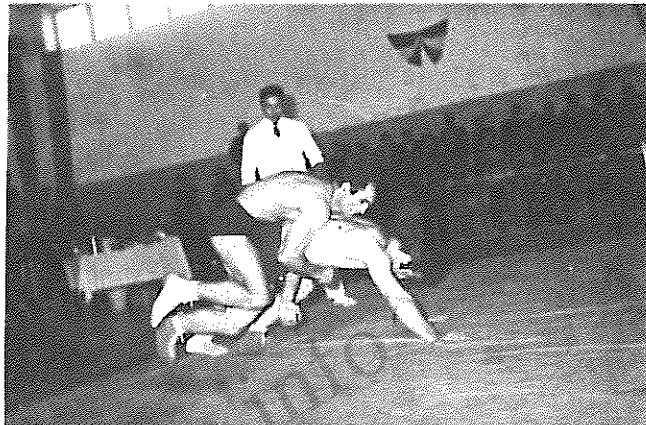
با همکاری محمدعلی بقایی فرد

# کشتی گیله مردی



پهلوان رضاشاه منصوری

ستاره اول مسابقات کشتی گیله مردی ۱۳۷۳



دکتر ملکی در کشتی آزاد با قهرمان جهان عبدالله موحد

### پهلوان دکتر حسین ملکی و اجارگاه

دکتر حسین ملکی در شادترین روزهای آغازین سال ۱۳۷۸ ه. ش در شهرک سرسبز و اجارگاه تولد یافت در نوجوانی و شبهای تابستان تا پاسی از شب جلوی منزلشان به تماشای کشتی گیله مردی می نشست و از اینکار به شدت لذت می برد و این خود انگیزه ای شد برای وارد شدن او به میدان کشتی؛ بطوریکه در شب کشتی های اجارگاه و روستاهای اطراف روی او حساب می کردند. در شانزده سالگی به مدت پانزده شب با پهلوان قدر کشتی گیله مردی دست و پنجه نرم کرد و در چهارده شب بدون باخت جلو رفت، تنها در شب پایانی از پهلوان محمد دوستدار قاسم آبادی شکست خورد. در شب کشتی های پهلوانی سال ۱۳۴۶ بر پهلوان یدالله باقی زاده که از قهرمانان بنام بوده است (و قبلاً از او شکست خورده بود) چیره شده. در «رحیم آباد» رودسر بر پهلوان عین اله حسن زاده که از پهلوانان قدر بود پیروز گردید.

بعد از اتمام تحصیلات سیکل اول دبیرستان جهت ادامه تحصیل از اجارگاه به تهران رفت و در دبیرستان البرز ثبت نام نمود که بخاطر شرایط خوب بدنی مورد توجه مربیان برجسته تهران آقایان: اکبر ایران منش و مهندس مقدسیان قرار گرفت و برای تمرین در رشته کشتی آزاد برگزیده شده دکتر ملکی می گوید: «در حالیکه بک بچه روستایی و شهرستانی بودم و هرگز تشک کشتی را هم ندیده بودم، در مدت سه سال تحصیلات دبیرستانی در تهران، قهرمان آموزشگاههای تهران شدم که به وسیله نخست وزیر وقت جوایز و حکم قهرمانی دریافت کردم و بخاطر علاقه خاصی که پدرم و تحصیل در رشته پزشکی داشتم ضمن پرداختن به ورزش کشتی به درس خواندن پرداختم و وارد دانشکده پزشکی جندی شاپور اهواز شدم.»

در مدت ۷ سال دوره دکترای عضو تیم کشتی آزاد دانشگاه جندی شاپور اهواز بود و همواره در مسابقات دانشگاههای کشور صاحب مقام بود. از بهترین کشتی هایی که

گرفت می توان کشتی ایشان با منصور برزگر مرتبی فعلی تیم ملی را نام برد که بکیار بر برزگر پیروز شد و بکیار هم از او شکست خورد و این در حالی بود که پهلوان ملکی هنوز دانش آموز دبیرستان البرز بود. کشتی دیگری هم با قهرمان افسانه ای ایران عبدالله موحد داشت که توانست بمدت نه دقیقه جاناته با ایشان مبارزه نماید. جنجالی ترین کشتی وی با محمد فرهنگ دوست است که در همان سال قهرمان دوم جهان شده بود نتیجه کشتی به دلیل حق کشتی مساوی اعلام شد که با اعتراض شدید دانشجویان مواجه گشت. کیهان ورزشی و دنیای ورزش در آن سال ضمن انعکاس مسائل مربوط به کشتی فرهنگ دوست و دکتر ملکی نوشتند: «یک دانشجوی خوزستانی با قهرمان دوم جهان مساوی کرد.»

فنونی را که دکتر ملکی در کشتی گیله مردی از آن سود می جست «بُزکُش» و «دل گاج» بود. وی فنی ترین کشتی گیر گیله مردی را برادرش پهلوان هوشنگ ملکی و اجارگاه می داند و دلیلش را نیز اجرای فن های زیبایی می داند که پهلوان هوشنگ با اجرای آن فنون توانسته بود پهلوانان قدری چون عسکر بارکوسرای و حیدر تلیکانی را شکست دهد. همچنین پهلوان نصرت عزیز زاده از سیاهکرو رودسر و پهلوان حیدر تلیکانی از مازندران را از بر قدرت ترین کشتی گیرانی می شناسد که دیده است.

دکتر ملکی می گوید: «با وجودیکه به شغل طبابت اشتغال دارم ولی همواره در جریان ورزش گیلان به ویژه کشتی گیله مردی هستم و هر ساله - از آن سال که در رشت اسکان کردم به تماشای مسابقات می روم. ولی کشتی گیری را که بطور باید و شاید از نظر اجرای فنون کشتی گیله مردی و شجاعت مانند کشتی گیران سابق باشد نیافتیم. پیشنهاد می کنم هیئت ورزشهای بومی و تربیت بدنی استان گیلان برای احیای کشتی گیله مردی و فنون بکر آن از کشتی گیران سابق و پیش کسوت دعوت بعمل آورد تا بدین وسیله کشتی گیران جوان تشویق شوند و فنون زیبای آنان را یاد بگیرند.»

در مسابقات کشتی گیله مردی امسال که چند هفته پیاپی در ورزشگاه تختی رشت، همه شب میان پهلوانان گیلانی و مازندرانی با شکوه فراوان جریان داشت رضاشاه منصوری از تنکابن به مقام نخست قهرمانی رسید. رضا متولد ۱۳۴۷ روستای شاقوز کُتی تنکابن (شهسوار سابق) است. پدرش پهلوان قربانعلی شاه منصوری از پهلوانان سرشناس کشتی گیله مردی منطقه است. رضا دارای فوق دیپلم حسابداری می باشد و هم اکنون دوران سربازی را در تهران طی می کند.

رضاشاه منصوری در مصاحبه کوتاهی که از طریق دو تن از علاقمندان گیله و با ایشان بعمل آمد اظهار داشت شدیداً به کشتی سنتی گیله مردی علاقمند است و همیشه به ورزشهای بومی گیلان و مازندران نظر داشته است. در سال جاری در امیر کلاه بابل و جویبارس مازندران و نیز در میادین ورزش کشتی انزلی و رضوانشهر و لنگرود پیروز شده است.

در دوره تحصیل دبیرستان قهرمان دوم آموزشگاههای کشور در رشته کشتی آزاد و نفر اول کشتی زورخانه جوانان کشور در سال ۱۳۶۷ بوده است. وی همچنین در مسابقات جام بین المللی دهه فجر پارسال که با حضور ۱۹ تیم خارجی در تهران صورت گرفت مقام سوم را کسب کرد. و امسال (۱۳۷۳) بعنوان نماینده ایران در وینتال آلمان شرکت داشت که از قهرمان آمریکایی برد اما حاضر به مقابله با حریف اسرائیلی خود نشد. او قرار است بعنوان نماینده کشتی آزاد بسیج کشور هفته آینده برای شرکت در جام بین المللی نیس فرانسه عازم آن کشور شود.

رضا یکی از بهترین خاطرات خود را به شرح زیر تعریف کرد: یک روز وقتی محصل ابتدایی بودم در مدرسه کشتی گرفتم و زمین خوردم در مراجعت به خانه از پدر مورد عتاب و سرزنش قرار گرفتم پدرم که پهلوان قدری بود بمن تشر زد و گفت یا هرگز لخت نشو یا اگر پیراهن کنده زمین بزنی. من آن حرف را آویزه گوش کردم. پدرم در تربیت من سخت کوشید و در آموزش من آن چنان نقش داشت که در حاشیه میدان کشتی از نگاهش می فهمیدم که در پیروزی بر حریف کدام فن را باید بکار گیرم.

پهلوان رضا در نهایت از مهمان نوازی ورزش دوستان گیلان در دوره مسابقات کشتی گیله مردی اعلام رضایت و تشکر کرد [با تشکر از آقایان عیسی پور و سلطانی]

## مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور

### گلچرخ

(سال سوم، شماره ۱۰ - تیر و مرداد ۷۳)

● رشت در هشت بهشت، سفرنامه پرنسس بی بسکو و داستان دختر چنگی: ترجمه دکتر ابوالفضل مصفی، ص ۴-۱۲  
گنجینه اسناد

(سال سوم، شماره ۴ - زمستان ۱۳۷۲)

● خاطرات محمدکاظم زال زر بنیانگذار حزب جنگل چالوس (۱۳۲۱ - ۱۳۲۰ ه. ش): رضا آذری شهرضایی، ص ۵۲-۵۸

● نخستین درگیری جنگلی ها به روایت اسناد: علی کریمیان، ص ۵۹-۷۰

● مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد

(شماره ۱۰۱ - تابستان ۷۲)

● بررسی علل نوسانات آب دریای خزر و اثرات اقتصادی آن: احمد مجتهدی، ص ۲۹۲-۳۰۸

● مسکن و انقلاب

(شماره ۵۶ - خرداد و تیر ۷۳)

● جامعه شناسی فاجعه: تجزیه زلزله رودبار - منجیل: دکتر زاله شادی طلب، ص ۱۸-۲۴

● نامه اتاق بازرگانی

(شماره ۳ - خرداد ۷۳)

● از خاویار ایران، بهترین نوع خاویار جهان چه می دانیم؟ (در تهیه و تولید خاویار هیچ کشوری توان رقابت با ایران را ندارد - ۹۰ درصد تولید خاویار دنیا از دریای خزر تأمین می گردد): ژبلا علیزاده، ص ۱۹-۲۳

● نشر دانش

(سال چهارم، شماره ۴ - خرداد و تیر ۷۳)

● اطلس جویهای شمال ایران: حسین آخانی سنجابی، ص ۴۷

● نگاه نو

(شماره ۲۰ - خرداد و تیر ۷۳)

● شورشیان دهقانی منطقه خزر در زمان انقلاب مشروطیت (بخش آخر): ژانت آقاری، ترجمه رضا رضایی، ص ۱۴-۲۹

● \* صوفی، فصلنامه خانقاه نعمت‌اللهی لندن است که به مدیریت دکتر علیرضا نوربخش در لندن منتشر می شود.



چون امکان دست یابی به تمامی نشریات برای گیله‌ها فراهم نیست، از شاعران، نویسندگان و محققان گیلانی و غیرگیلانی که در زمینه شناخت گیلان و مازندران در جراید کشور و خارج از کشور مطلبی چاپ کرده‌اند تقاضای کمی برای رفع هرگونه نقصی در تنظیم مطالب این عنوان، اصل نشریه یا فتوکپی مقاله خود را جهت اطلاع و استخراج فیش و انعکاس آن در این صفحه به نشانی ما ارسال دارند.

### آبزیان

(سال پنجم، شماره ۱ و ۲ - فروردین و اردیبهشت ۷۳)  
● تالاب امیرکلاهی لاهیجان: علیرضا نجات صنعتی، ص ۴-۲

● ناجوربایان سواحل جنوبی خزر: سعید نادری - علیرضا میرزاجانی، ص ۱۲-۱۳

● قزل آلاهی خال قرمز رودخانه شنود گیلان: علیرضا طوافی، ص ۴۸

● تمهیدات لازم در توسعه بهره‌برداری از منابع آبی کشور با تکیه بر استعدادهای استان مازندران در تولید و پرورش ماهی: پاشا زانوسی، ص ۶۸-۷۱

### آینده

(سال نوزدهم، شماره ۱۰-۱۲ - دی و اسفند ۷۲)

● میرزاعلی دیوسالار (سالار فاتح): قوام‌الدین بینانی، ص ۹۸۱-۹۹۰

### بینالود

(شماره ۸ - خرداد ۷۳)

● ره آورد نیما در زمینه انتقال احساس: فرهاد عرفانی، ص ۲۶

### پیام پست و مخابرات

(شماره ۵۷ و ۵۸ - فروردین و اردیبهشت ۷۳)

● ۲ میلیارد تومان خرج حرف زدن یکسال مازندرانی‌ها: هادی مهرپرور، ص ۵۸-۶۱

### پیام زن

(سال سوم، شماره ۵ - مرداد ۷۳)

● حدیث رنج (گزارش کوتاه از وضعیت زنان کشاورز در گیلان، همزمان با فصل برداشت برنج)، ص ۳۶-۳۹

### تکاپو

(شماره ۱۰ - خرداد ۷۳)

● ویژه‌نامه درگذشت فرهاد غیرانی [نویسنده و مترجم گیلانی]: آبا آثاری از شاهپور بنیاد، منصور کوشان، هادی غیرانی، محمدعلی آتش‌برگ، مدیا کاشیگر، افشین جهاندیده، مصطفی اسلامی، سیما صاحبی، عبدالحسین آذرنگ، مجید ملکان، نیره توکلی، ناصر حسینی، پی‌یر ماتو، ص ۴۷-۷۹

### جنگل و مرتع

(شماره ۲۲ - بهار ۷۳)

● سفر ریاست جمهوری به استان گیلان، ص ۴  
● فاز اول پارک جنگلی سروان گیلان افتتاح شد، ص ۲۱-۲۰

### زیتون

(شماره ۱۲ - خرداد و تیر ۷۳)

● جای ایران آینده و مسائل آن: پروفسور دکتر بهروز شکوری، ص ۱۰-۱۳

### صنعت حمل و نقل

(شماره ۱۳۱ - تیر ۷۳)

● تماشای دریا، از فراز کوهستانهای چالوس: جواد منتظری، ص ۴۵-۴۶

### صوفی \*

(شماره ۲۴ - پاییز ۷۳)

● صوفی ثابت قدم [زننه یاد شیخ عبدالباقی امیر مستوفیان ثابت علی]: ع. م. کرمانی، ص ۳۷-۳۹

### عکس

(سال هشتم، شماره ۴ - اردیبهشت ۷۳)

● چه بسیار منظره‌ها، درختها، انسانها (دیداری از عکسهای امین شجونی در گالری سیحون)، ص ۴۳

(سال هشتم، شماره ۵ - خرداد و تیر ۷۳)

● گزارشی از نمایشگاه گروهی عکاسان مازندران: جعفر سمیعی، ص ۳۵-۳۸

### عمران

(شماره ۱۳ - خرداد ۷۳)

● تحلیل دینامیکی اثرهای ساختمانی در جایگاه شتابنگاری در زمینلرزه منجیل: مهدی زاغ، ص ۱۸-۲۱

### کشاورز

(شماره ۱۷۳ - اردیبهشت ۷۳)

● مازندران و امکانات رشد کشاورزی آن، ص ۳۷

● ظرفیت‌های عظیم دامپروری در مازندران: گفتگو با مهندس قتیبه نصیری، ص ۳۸-۳۹

● برای نجات صنعت تولید و پرورش مرغ در مازندران چه باید کرد، ص ۴۰-۴۱

● تولید شیر و عدم جذب آن دامداران منطقه [مازندران] را با مشکل روبرو کرده است، ص ۶۰-۶۳

● واگذاری زمین به شرکتهای تعاونی دامداران برای کشت علوفه به عنوان جانشین سویسد برای کاهش هزینه‌ها: مصاحبه با مسئولین شرکت تعاونی دامداران آمل، ص ۶۴-۶۶

● جداکننده جدید ساخت کارگاه ماشین‌سازی دهش در مازندران، ص ۶۸

● گفتگو با مدیرعامل کارخانه شیرپاستوریزه، مازندران، ص ۷۲-۷۳

● تولید پنیر سفید در مازندران، ص ۷۴-۷۵

● شرکت سردخانه قائم‌شهر، ص ۷۶-۷۷ (شماره ۱۷۶ - شهریور ۷۳)

● تولید سالانه دو میلیون تن علوفه در مازندران و گیلان: مهندس ژرژ سرکیسیان، ص ۲۹

### گفتگو

(شماره ۳ - دی ۱۳۷۲)

● باشو دیگر غریبه نیست: نقد و بررسی زیر سمرات، ص ۸۹-۹۶



سازمان و مؤلفان محترم چنانچه سائل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گله‌وا»، هستند می‌توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

# بازار کتاب

## ۱) در شناخت گیلان و مازندران

● بررسی مسائل و امکانات توسعه و تولید چای در منطقه شمال ایران [تألیف جمعی] / رشت، سازمان برنامه و بودجه گیلان، ۱۳۷۳ / ۲۱۶ صفحه، وزیری، ۳۰۰۰ ریال. کتاب در فصل نخست به تاریخچه چای در جهان، ایران و گیلان می‌پردازد و آنگاه به کاشت آن و در فصول بعد به تولید، مصرف، بازرگانی و بهبود کمی و کیفی این محصول می‌پردازد. پدیدآورندگان کتاب (فرج‌الله‌باشری - میرحسین ستایبی مقدم - مرضی مهدیزادگان - محسن بالازاده - علی قربانی و حمید ذاکری دانا) با استفاده از نمودار و جدول‌های متعدد مورد نیاز و طرح پیشنهادی چند در زمینه توسعه چای مجموعه سودمندی راجع به این محصول فراهم آوردند.

● سفر مازندران و وقایع مشروطه (رکن‌الاسفار) / غلامحسین افضل‌الملک، به کوشش حسین صمدی / قائم‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر، ۱۳۷۳ / ۱۷۶ صفحه، وزیری، ۲۶۰۰ ریال

کتاب در یک مقدمه و چهار فصل (۱ - حرکت از تهران به سوی سرخه حصار ۲ - اقامت در ساری ۳ - مراجعت به تهران ۴ - تذبذب و تکمیل سفرنامه مازندران مسمی به رکن‌الاسفار) و نمایه‌های موضوعی متنوع و مفید در آخر، تنظیم شده است. کوشش حسین صمدی در تهیه و تدوین این کتاب و بطور کلی در شناخت مازندران شایان تقدیر است.

● مردی از گیلان و شعرهای دیگر / بهمن صالحی / رشت، [با همکاری نشر گیلکان]، ۱۳۷۳ / ۶۳ صفحه، رقی، ۹۵۰ ریال

مجموعه شعرهای بهمن صالحی شاعر معروف معاصر است که در حال و هوای گیلان و بزرگداشت بزرگان آن سروده شده است و در سه فصل ۱ - (از گیلان گشتن با ۸ قطعه شعر) ۲ - (فصل میرزا با ۵ قطعه شعر) ۳ - (یاد نیکان با ۷ قطعه شعر) تنظیم یافته است. از بهمن صالحی پیش از این ۶ کتاب شعر دیگر دیده‌ایم.

● نامه‌های خان احمدخان گیلانی / به کوشش فریدون نوزاد / تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳ / ۳۳۴ صفحه، وزیری، ۶۵۰ تومان

خان احمدخان آخرین سلطان خاندان کبیایی (آل‌کیا) و آخرین پادشاه مستقل سرزمین گیلان بود. وی در جنگ‌های متوالی با شاه‌مقتدر صفوی شاه‌عباس شکست خورد و از آن پس گیلان به حکومت مرکزی ملحق شد. خان احمدخان علاوه بر سلطنت، در شاعری، ادب و هنر نیز دست داشت. نامه‌های فراوان او به شاهان، سلاطین و بزرگان زمان خود از شهرت و اعتبار برخوردار است و بر رویهم گوشه‌های مهمی از تاریخ گیلان را عیان می‌کند. همت والای محقق فرزانه فریدون نوزاد در جمع‌آوری و تنظیم نامه‌ها و نگارش افزوده‌های لازم بر آن جای تقدیر فراوان دارد.

## ۲) از شاعران و نویسندگان گیلان و مازندران

● ترانه سوزساز / میراحمد طباطبایی / [تهران، مؤلف] ۱۳۷۳ / ۱۴۷ صفحه، رقی، ۱۸۰ تومان

جلد دوم از مجموعه اشعار منتشر شده دکتر میراحمد طباطبایی منخلص به هالف - استوار استاد دانشگاه و محقق و ادیب گیلانی است که سالهای مدیدی از عمر خود را در اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپا به سر برده است. در این دفتر ۵۰ قطعه شعر قدیم و جدید (در قالب سستی) به چاپ رسیده است که برخی از آن‌ها را زمانی که در مسکو، تاشکند و اروپا بسر می‌برد سروده است.

● سلمان و ابسال و مقولاتی در تمثیل شناسی / محمد روشن / تهران، اساطیر، ۱۳۷۳ / ۲۲۳ صفحه، رقی، ۳۸۰ تومان

سلمان و ابسال از منظومه‌های معروف ادبیات کلاسیک ایران و سروده نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر قرن نهم هجری است. محقق دانشمند و صاحب‌نام گیلان محمد روشن مقدمه‌ای مفصل بر آن گذاشته و ضمن شرحی مبسوط و خواندنی که بر آن نگاشته است روایت جامی این منظومه پرآوازه را با روایت‌های پورسینا و حسین‌بن‌اسحاق سنجیده و مقوله‌هایی از تمثیل‌شناسی بر آن افزوده است. کتاب به کمک حواشی و تعلیقات، نسخه‌شناسی، واژه‌نامه و کتابشناسی خواننده را از هر نظر سودمند می‌افند.

● شیروانی در باد / محمود طیبی / رشت، گاتور، ۱۳۷۳ / ۱۲۵ صفحه، رقی، ۲۰۰ تومان

نمایشنامه است در سه پرده با کلامی فخیم و دیالوگ‌های موزون. از محمود طیبی شاعر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس تاکنون ۱۳ اثر خواننده‌ایم.

● دو عروسی / مهدی آستانه‌ای / تهران، تهران، ۱۳۷۳ / ۹۴۹ صفحه، وزیری، زرکوب، ۱۳۵۰ تومان

داستانی است عاشقانه و بلند که با قلمی ساده و شیرین نوشته شده و در هزار توی ماجراهای آن حوادث سیاسی، تاریخی و اجتماعی ۵۰ سال اخیر ایران را نیز می‌توان بی‌گرفت.

## ۳) کتابهای دیگر

● آوازهای سربی / س. اصلان‌پور / تهران، مرغ آمین، ۱۳۷۳ / ۱۹۳ صفحه، رقی، ۳۵۰۰ ریال

مجموعه ۳۶ قطعه شعر نوست

● جان‌های سرریز شده / کامبوزیا گویا / تهران، مرغ آمین، ۱۳۷۳ / ۳۰۸ صفحه، رقی، ۵۰۰۰ ریال

قصه‌ای است بلند از کامبوزیا گویا نویسنده معاصر که پیشتر ۵ مجموعه داستان دیگر از او خواننده‌ایم.

● عشق، درمان و معجزه / برنی. اس. سیگل / ترجمه

توراندخت تمدن (مالکی) / تهران، مرغ آمین، ۱۳۷۳ / ۳۶۹ صفحه، رقی، ۶۷۰۰ ریال

کتابی است در پیشگیری و درمان سرطان در قالب داستانی واقعی و مستند که توسط یک طیب اروپایی نوشته شده است.

● قرآن و دانشوران / گردآورنده دکتر عباس بابک / تهران، سپهر، ۱۳۷۳ / ۳۰۷ صفحه، وزیری، ۷۵۰ تومان

مجموعه‌ای است اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و عبادی که هر صفحه آن با برگزیده‌هایی از آیات قرآن مجید آغاز گردیده و به تناسب آنها از مضامین نهج‌البلاغه و آثار دانشمندان، شعرا و عرفای نامدار شاهد مثالی آمده است.

## ● ویژه‌نامه فرهنگی هاتف

هاتف، هفته‌نامه (فرهنگی، اجتماعی، آموزشی) گیلان که به مسئولیت سیدحسین ضیابری سیدین روزهای سه‌شنبه در رشت چاپ می‌شود نخستین ویژه‌نامه فرهنگی (تابستان ۱۳۷۳) خود را در ۳۲ صفحه قطع رحلی به بهای ۵۰۰ ریال اوایل مهر ماه روانه بازار کرد. در این ویژه‌نامه، که نزدیک به تمام مطالب آن به مسایل گیلان و گیلان‌شناسی پرداخت شده است شاعران و نویسندگان زیر همکاری داشته‌اند: سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی - محسن عادل ویشکایی - بیژن یوسف‌پور شهرستانی - محمد دعایی - میهار سکری - جهانگیر دانا علمی - عزیز طویلی - هوشنگ عباسی - احسان‌الله خادمی - حسن فرضی‌پور - کورش اسدالله‌پور - هوشنگ اقدامی - محمد فارسی - محمدعلی اخوات - امیر ناطقی - تقی جهانپدیده کودهی - محمدحسین خدایاری - جمشید عباسی و روزبه فروتن‌بی.

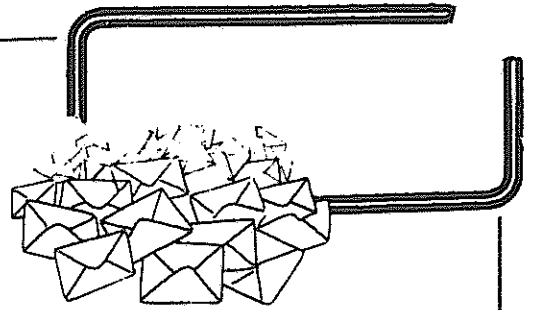
علاوه بر سخن مدیر مسئول مهمترین عناوین مجموعه عبارتند از طالقان و وابستگی به گیلان / انقلاب باغ مدیریت [مربوط به مشروطه گیلان] / بک تحقیق. یک پیشنهاد (درباره زبان‌شناسی گیلکی) / ضرب‌المثل و باورداشت عامه / درباره بیماری شش / نقش مطبوعات در رشد فکری مردم گیلان / مختصری پیرامون شعر گیلکی / اشعار گیلکی و فارسی.

از ویژگی‌های این ویژه‌نامه چاپ تقویم پاییزی گیلان است که بوسیله نویسنده جوان گیلانی شاهین عبدلی تنظیم یافته است. کوشش گردانندگان جوان هفته‌نامه هاتف در انتشار این مجموعه ستودنی است. امیدواریم همچنان که در صفحه آغازین قول داده شده است ویژه‌نامه‌های فرهنگی هاتف آخر هر فصل منتشر شود.

## ● ویژه‌آوای شمال (یادمان سهراب سپهری)

هشتاد و پنجمین شماره هفته‌نامه آوای شمال که به مدیریت مترجم و ورزشی‌نویس نام آشنای دیارمان بهرام نوابی با روش اجتماعی - ورزشی همه هفته در کشور منتشر می‌شود به صورت یک ویژه‌نامه مستقل در ۳۲ صفحه به قطع ۳۰ × ۴۰ سانتی‌متر به بهای ۱۰۰ تومان منتشر شد. این شماره که ویژه شصت‌وششمین سالروز تولد سهراب سپهری به یاد او چاپ شده است مجموعه‌ای از مطالب گوناگون ریز و درشتی است که درباره سهراب سپهری شاعر و نقاش در گذشته معاصر ایرانی به رشته تحریر در آمده است.

افشین عبدالهیان و شادی پیروزی دو جوان کم‌سن و سال گیلانی نخستین تجربه روزنامه‌نگاری خود را به کار بسته با مساعدت محمود نیکویه و افشین کوچکزاد و همکاری تنی چند از نویسندگان و طراحان مجموعه حاضر را فراهم آورده‌اند. با امید این که شادی و افشین و هر جوان دیگر به تجربه‌های بهتری از این دست، دست یابند.



## نامه‌های رسیده

عزیزی برایمان نوشته است: «ما عطای چاپ مطالب ارسالی را بعلمت عدم داشتن القاب و عناوینی چون دکتر، مهندس، روزنامه‌نگار، نمایشنامه‌نویس مقیم تهران و اروپا و آمریکا را به لغزش بخشدیم لاف زحمت بفرمایید در مجله‌تان اعلام وصول نماید تا ما از کارکنان زحمتکش اداره پست مظنون نشویم...» و از طرف جمعی از خوانندگان و همین دوروبره امضا کرده است.

در پاسخ به این دوست عزیز ناراضی که گویا کار فرستاده و کارش چاپ نشده است و عزیزان دیگری که این گلایه مشترک را دارند عرض کنیم آیا واقعاً خیال می‌کنید ما فریفته القاب و نامهای پرطمطراق هستیم؟ و به جوان‌ترهای ولایتیمان بها نمی‌دهیم؟ هر شماره گیله‌ها با عده‌ای نام جدید رو می‌شود که بیشترش هم جوان‌های همین دوروبر ولایتیمان هستند، اما جوان هم به دلیل و مقتضیاتی باید نسبت خاصی از مجله را داشته باشد. و حتماً هم نباید همیشه از دوروبر خودمان باشد، این امر هم به نسبت احتیاج دارد که رعایت می‌شود. اما اگر کار ارسالی خوب بوده، پیر و جوان نمی‌شناسد، دور و نزدیک ندارد، مطمئناً چاپ خواهد شد منتهی دیر و زود دارد و منوط به شرایطی است که باید برای گیله‌ها فراهم باشد. اینها ظریفی است که شما چندان به آن توجه ندارید. گذشته از اینها روزی ۳۰ تا ۴۰ نامه و مطلب و شعر و مقاله و جی و جی به انحاء مختلف پستی و حضوری بدستمان می‌رسد که بخش زیادی از آن قابل استفاده نیستند، چه لزومی دارد از همه آن‌ها نام ببریم که از کارکنان زحمتکش پست رفع ظن شود. ممکن است از میان صد نامه بدلایلی چند نامه بدستمان نرسد این اتفاق نادر است. کارکنان پست امین‌اند و زحمتکش و با گیله‌ها نهایت همکاری را دارند. از شما و همه عزیزانی که این‌گونه گلایه از ما دارید نمی‌خواهیم:

- ۱- سعی کنید با تمرین و مطالعه بیشتر، کارهای بهتری ارائه دهید.
- ۲- برای اطمینان خاطر از رسیدن مطلب بدست ما، بویژه وقتی کار مفصل باشد، آن را با پست سفارشی ارسال دارید.
- ۳- چاپ نشدن هر مطلب دلیل بر بدی و بی‌محتوایی آن نیست، ممکن است ضرورت و اولویت نداشته باشد یا یک موضوع تکراری باشد که در این صورت از چاپ دوباره آن پرهیز می‌شود.
- ۴- ممکن است برخی کارهای خوب تا مدتها در نوبت بماند (و با شرایطی که امروزه بر کار مطبوعات حاکم است تا یکسال و بیشتر هم) تا ضرورت انتشار آن در ویژه‌نامه موضوعی خاصی حاصل شود.
- ۵- مستأفانه گیله‌ها با امکانات محدود مالی در صفحات معدودی چاپ می‌شود و بیش از این امکان بازتاب مطالب را ندارد و از این پس ناگزیر است در انتخاب مطالب دقت بیشتری کند چون با فشاری که بر ما اعمال می‌شود نه فقط امکان افزایش صفحه نیست بلکه احتمال کاستن آن بخاطر صرفه‌جویی هم می‌رود.

با پوزش از خوانندگان عزیز گیله‌ها و آقایان:

علیرضا ذاکری و فرهاد طاهری (تنگابن) - یادداشت سفر شما به آستانه اشرفیه و زیارت قبر دکتر معین را که با قلمی شیوا و حزن‌انگیز نوشته‌اید خواندیم و متأثر شدیم کاش در سفر بعدی چنین نباشد چون شنیدیم مقبره استاد در شرف ساختمان است.

محمد نیک‌اندیش (قزوین) - از شما خواننده عزیز و کارگر زحمتکش بخاطر توضیحاتی که دادید صمیمانه سپاسگزاریم. نیت ما پاک بود، اگر شناخت دقیق نداشتیم.

ابوالفضل اکبرنژاد پرشکوه (قزوین) - قطعه فارسی مادر که برایمان فرستادید بیانگر عاطفه و ذوق شماس. گیله‌ها بدلایلی چند تنها شعر گیلکی چاپ می‌کند.

مرتضی حقیقت‌خواه (مشهد) - اگر آثارتان حاوی مطالب جدیدی در مورد تاریخ گیلان باشد لزوماً استفاده خواهیم کرد. و نیز قابل توجه بایک خاور سنگری (دانشجوی دانشکده مهندسی نفت اهواز)، رضوان سکندری (تهران) و امین یارمحمدی (کرمانشاه).

فریدون نورمحمدی (تهران) - لطف و تشویق شما دوستان سبب ادامه کار گیله‌هاست. ذوق و علاقه شما به فرهنگ گیلان موجب خوشحالی ماست. کارهای خوبتان را برای ما بفرستید. فریبرز قلی‌پور (صومعه‌سرا) - بله زمینه‌های شعر سرودن در شماس برای گفتن شعر کلاسیک حتی المقدور لازم است اصول و قواعد عروض را بشناسید.

محمود حجازی (طاهرگوراب) - چشم ما روشن!

این عزیزان برای ما شعر و مقاله و مطالب گوناگون فرستاده‌اند:

حسین عبدالله‌پور، محمدصادق مؤمنی، امیررضا اسکافی (رشت) - غلام‌رضا احمدی (کلاچای) - ابراهیم رجب‌پور (رودبه لاهیجان) - میرشمس‌الدین فلاح هاشمی (ناصرکیاده لاهیجان) - شهرام قلی‌پور گودرزی (بابل) - حسین احمدی‌نژاد (دهستان احمد سرگوراب) - مهرزاد جهانی ویشه‌سرایبی (طاهر گوراب) - فرزاد لطافت (زیبا کنار) - ریحانه آهنگران، علی تجویدی، سیدحسن ملالت (تهران) - بیژن مرادیات جبرکلی (جبرکلی رحیم‌آباد) - مرادعلی زورمند (کرمانشاه) - کامران باباخانی لشکانی (اشکور علیا) و دهها نامه دیگر

از این عزیزان آثار خوبی دریافت شد:

مسلم رضائی گوائی (رحیم‌آباد) - مهندس رضا سیف‌پور (صومعه‌سرا) - مجید وثوقی (املش) - مهرداد حدادی سیاهکلی (تهران) - بابک قلی‌زاده دارستانی (رودبار)

## قابل توجه علاقمندان گیله‌ها

در پاسخ به نامه عزیزانی که از فروش سریع و نایاب شدن گیله‌ها در کیوسک‌های مطبوعاتی و نتیجتاً مشکل تهیه آن گله دارند به اطلاع می‌رسانیم که نسخ گیله‌ها علاوه بر بخش در مطبوعاتی‌ها و کیوسک‌های فروش در سطح شهر رشت و برخی شهرهای شمال، در کتابفروشی‌های معتبر رشت و برخی شهرها نیز عرضه می‌شود. می‌توانید برای تهیه آن به کتابفروشی‌ها نیز مراجعه فرمایید.

## از میان نامه‌ها

هو

باسلام به آن دوست عزیز و ستایش از کوششهای ارزنده وی در زنده داشتن مآثر و مفاخر گیلان، نکته‌ای از دانشمند بزرگوار، استاد شادروان ابراهیم پورداود به خاطر دارم که می‌فرمود از دوره‌های دور و نزدیک، انسانهای برگزیده‌ای از گیلان برخاسته‌اند، اما گویی این چشمه‌زاینده در گذر زمان همچون گذر آب آن چشمه‌ها از کوزه‌ها و دره‌ها، گاه نمایان و گاه ناپیدا می‌شده‌اند؛ و برآستی سخنی درست است...

در این اوان اثری ارجمند از استاد دانشمند دکتر محمود بهزاد - که بی‌گمان از مفاخر و نامداران دانش و فرهنگ ایران، و مایه سرفرازی ماگیلیان است - دیدم که برآستی مایه اعجاب و تحسین و ستایش است، و این سخن به دور از هرگونه مبالغه و تعارف است.

«ابعاد انسانی نوع آدمی» اثری است نمونه‌وار که باید به زعم بنده هر کتابخوانی از دانش‌جویان و دستداران کتاب آن را بخوانند تا دریابند که استاد دکتر محمود بهزاد حاصل عمر را چگونه به سر برده است و نزاهت ساحت او در پیرانه‌سر چه اثر ارجمندی از او به جای نهاده است.

شاید پاره‌های کسان یادیدن فهرست مندرجات گمان برند با اثر علمی محض روبرو هستند که هر خواننده‌ای را مجال برخورداری از آن نیست، در حالی که من بنده که فرسنگها از ساحت دانش محض به دور است به شور و شیفگی تمام کتاب را خواند و از آن بهره‌های بسیار برگرفت بویژه که نثر جاندار و گویا و زنده کتاب از فخامت و استواری خاص برخوردار است؛ و پیدا است که این چیرگی و تسلط حاصل سالهای بلند تحریر و تجربه در نگارش بیش از ۷۰ اثر ارزنده است که به استاد توان آن را بخشیده است در اثری علمی از مقولات گوناگون اجتماعی زیستن و بالارزشهای اخلاقی انس گرفتن به آسانی سخن بگوید.

از فصلهای سودمند و نکته‌آموز کتاب فصل دوم: «چند خصوصیت برجسته ذهن آدمی، است که خود شامل بخشهایی از: خودآگاهی، اندیشه‌نمادی، اندیشه انتزاعی و آینده‌نگری، است در همین فصل است که استاد بدرستی نتیجه‌گیری می‌کند:

«بباری، وقتی آینده‌نگری از پشتوانه حرص و آن برخوردار باشد، که کمابیش هست، افراد آدمی را به راههایی می‌کشاند که غیراخلاقی و غیر اجتماعی است. به دست آوردن پول درازای کار، در آغاز برای تأمین آسایش بود، ولی اکنون به علل بسیار (که مجال ذکر آنها در این مختصر نیست) آسایش زندگی فدای به دست آوردن پول گردید و به جمع مال به هر قیمتی که شده است تبدیل شد که عموماً بسیار فراتر از حد رفع نیازمندیهاست.

آینده‌نگری خواه در سطح خانواده باشد، خواه شهر و استان یا کشور یا به طور کلی برای بشریت، از اصول لازم حفظ منافع افراد آدمی و تأمین نیازمندیهای جوامع مختلف است و در این تردیدی وجود ندارد...»

تهران - محمد روشن

## آه که دیلمان...

چندی است که فرهنگ گیل و دیلم هم صاحب خانه شده است. به همت مردان فرهنگ‌دوستی که سالها در اندیشه سامان بخشیدن و تدوین فرهنگ خود برای ثبت در دل تاریخ بوده‌اند، در واقع «گیله‌وا» شاید تنها مجله‌ای باشد که انسان نوعی صمیمیت ناخودآگاه با آن احساس می‌کند و بشکلی غریزادگی وادار می‌شود که دست به قلم برده و دردهای سرزمین سبز را که در بوستان فرهنگ بصورت نقلها، ضرب‌المثلا و ترانه‌های عامیانه گل کرده است ثبت کند و در نزد «گیله‌وا» به ودیعه بگذارد تا از سیلاب وحشتناک بی‌خودیها، حقارتها سلامت دانش، تا جوانان ما بعنوان فرزندان سرزمین سبز احساس شرم نکنند. بدانند که دیوان فرهنگ گیل و دیلم مثنی هفتاد من کاغذ است.

ما را دینی بزرگ بر گردن است، اسلاف ما بهترین الگوهای عملی زندگی اجتماعی را تنها با توسل به سینه‌های پُرسوز تا پای دردهای قل‌زده خانه‌هایمان رسانده‌اند و عجب است دیوان سبز سرزمین سبز در محاصره تندباد پاییزی بی‌هوتی است و ما چقدر دیر آمده‌ایم که عذر ما در محکمه رفگان موجه نیست.

راستی ما چه باید بکنیم؟ آنها دست خالی تجارب ارزنده‌ای بیادگار گذاشته‌اند، حال ما در عصر تسلط بر آسمان چه می‌توانیم بکنیم؟ سکوی پیشرفت ما بازوان شکسته آنهاست با پاپوشی از کاه، در میان یخ و سرما با چارپایی برهنه، در ستیزی نابرابر با طبیعت، آیا بین سرما، کلوخ و پای برهنه هیچ سختی بود؟

خدمات دیلمیان به علویان از دید هیچ مورخ منصفی بدور نبوده و امروز براسی دیلمان چشم انتظار است. هنوز «خوان شاه‌نشین»<sup>۱</sup> که رنگین به جامه‌های پرخون بوده گسترده است و امروز از بلندای آن جز فاتحه بر گور بزرگ دیلمان نوبی نمی‌آید، مدتها در انتظار ترمیم و التیام «شاه‌رگ دیلمان»<sup>۲</sup> نشستیم، گنتیم زمان ترقی این سرزمین غریب فرا رسیده است، گنتیم که باغ «ارمی» دیگر خواهیم داشت که اولین ارمغان این امید به بار نشسته کارخانه «آجرپزی»<sup>۳</sup> است و دلفنک از تصور همنشینی با دودهای سیاه دیگر به فصل خنده‌ها نمی‌اندیشد.

ما تنها هزمنان افتخار به گذشتا مدفون است، به کشف گورها و حسرت به هنر اسلاف، این پیشرفت عظیم فقه‌رایی را به چه کسی باید تسلیت گفت؟

هنوز صدای سُم ستوران، چکاچکک شمشیرها، مانور نیزه‌ها و شرش جوی خون و دفن تمدن و انتقام از این سرزمین بگوش می‌رسد و قرنهایست که می‌گذرد و دلفنک با اندوه دیلمان پیر شده است، گیسوان ریخته و محاسن پله‌های سپیدش سرشار از رازهای ناگفته است.

خوان عظیم آسیاب در انتظار جوانان کوچک‌ده‌اش همچنان گشوده است، اما پرندگان مهاجر این دیار برسم شهرنشینی پرهی خود را زیر اثری داغ آدمهای اتفاقی از دست داده‌اند، آسیاب سرزمین آسیابهای مرده، جویهای کور و سرزمین جنگ و گریزهای پایلی با طبیعت خود از زمین می‌گریزد، رمعی بر باد نمانده است، از غربت پرده‌های آسیاب و صدای دلخراش «موتور دیزل» که سکوت را سر بریده است و تنها اندیشه سودجویی و غارت میراث خفته در خاک در جای جای این وادی حکومت می‌کند.

سالماتست که دلفنک، چاک سینه دیلمان را می‌دورزد و با گونه‌هایش مصیبتا را می‌شوید، اینجا تنها به امید عاطفه زندگی زنده است، «ووشومها» از مهربانی هنوز هم خانگی می‌شوند و این پرنده گریخته از طبیعت و جوینده پناه در دنیای آدمها هر روز به

## «گیله‌وا»

به لهجه کوهپایه‌نشینان رودسر

آمه گیلونه می‌ین ورده زوونه گیله‌وا  
دامونه سبزه موسون سبزه، جوونه گیله‌وا  
رک و ریشه دازه یو دارونه جور نیسته بگل  
گیلونه مین سایه سازه گیلکونه گیله‌وا.  
سختی سوختی بگه‌شه، درده گیله مرده دونه  
گیله فریاده دازه، گیله بیونه گیله‌وا  
دم دُخوته نیه سای، زم کله خا که زنه فیوه  
صته آیونه می‌ین، آیو دُوخونه گیله‌وا  
رک و ریزانه میون به سروگردن هیسه جور  
عینی «میرزا» موسونی کاسه چومونه گیله‌وا  
هم بهاره بده، هم پائیز و هم ورفه روزه  
قله علم دازه توگویی دال فکه مونه گیله‌وا

### قزوین - رمضان رحمتی رودسری

دم دخوته نیه سای = ساکت و بی حرکت نه ایستاده است.  
زم کله = سرخی آتش آیو = فریاد، صدای بلند  
هیسه جور = بالاتر از دیگران هست فیوه = فوت، دمیدن  
دال فک = درفک، یکی از بلندترین کوههای گیلان

بدیها نفرین می‌کند.

مردم این سامان با درد عقدی دیرینه بسته‌اند و در این دنیای پرآشوب چه ساکت در صف جهان‌بینی آب چشمه به بهشتی بنام شهر می‌اندیشند. دلفنک فریادی بزرگ است، او شعر «فریاد دیلمان» را کافی نمی‌داند، گذشته را به رسمیت نمی‌شناسد، طاقش در زیر شلاق سرد بی‌توجهیها یخ بسته است، مویه‌های او را پایانی نیست، چون صدای نی چوپان‌زادگان سوار بر باد نوازشگر این پیکر پیر است، آه که دیلمان امروز را می‌خواهد چون فردا خیلی دیر است...»

### دیلمان - ناهید حکیمی آسیابری

۱ - خوان شاه‌نشین: محلی در اسپلی دیلمان که در گذشته محل سکونت خوانین بوده است.

۲ - شاه‌رگ دیلمان: منظور جاده سیاهکل به دیلمان است.

۳ - کارخانه آجرپزی: این کارخانه در منطقه «اروشکی» دیلمان در دست احداث است، که قبلاً فضای توریستی منطقه را بهم خواهد زد.

۴ - فریاد دیلمان: منظور نویسنده شری است که در شماره ۵ گیله‌وا چاپ شده بود.

## عیاره

مدیر و سردبیر محترم مجله گیله‌وا

... و ضمن سپاسگزاری فراوان از انتشار مرتب مجله خواندنی و ماندنی گیله‌وا... [به پیوست] حسب حال گزارش‌گونه‌ای از آزادمردی که در اوایل سلطنت رضاشاه در انتهای کوی ساغری‌سازان رشت دکان کوچک سلمانی داشت و مورد توجه خاص و عام بود بنشانی مجله می‌فرستم. عیازه جوانمردی بود از تبار «فتیان» با اندامی استوار، چاق و چشمهایی نافذ که در سنین شصت سالگی به زورخانه می‌رفت، مردم برایش احترام فوق‌العاده‌ای قابل بودند، فرزندان تهیدستان را رایگان ختنه می‌کرد و مبلغی پول در اختیارشان می‌گذاشت ولی از متفندان دستمزد کلان می‌گرفت، هم سلمانی بود و هم طبیب علفی برخی از امراض پوستی و کچلی را معالجه می‌کرد. در اطاقک فرودستان پس از انجام ختنه ضرب در دست می‌گرفت، ترانه‌های گیلکی می‌خواند، می‌رقصید و پای‌کوبی می‌کرد، لطف‌ها می‌گفت، ادا در می‌آورد و گاهی اشعار شاهنامه را می‌خواند.

اغلب روزها برابر دکان کوچکش بروی چهارپایه می‌نشست. جیش پراز آجیل بود و میان کودکانی که به دبستان می‌رفتند تقسیم می‌کرد.

عیازه سیمای پرجاذبه‌ای داشت، همیشه سرخوش و شاد بود، در شش‌های ماه رمضان هنگام سحر در کوچه‌پس‌کوچه‌های ساغری‌سازان - خواهر امام و گاهی خمیران زاهدان می‌دید و با صدای دورگه‌اش فریاد می‌کشید «ویریزید شمه را روزا بو» معمولاً پولهایی را که از طریق کسب حلال، ختنه فرزندان متفندان بدست می‌آورد میان تیره‌بختان و مهاجران آن زمان که ساکن اطراف شالکو یا «شغالکوی» که اغلب گرد و خلخالی بودند تقسیم می‌کرد، متواضع خاکسار بود.

عیاره یک جوانمرد معتقد به مبانی مذهبی بود به آیت الله فقیه امام مسجد جامع سمیع ارادت داشت...

در پایان گزارش از کهنسالان رشت در خواست دارم اگر اطلاعاتی، خاطره‌ای یا عکسی قدیمی دارند برای مجله گیله‌وا جهت انتشار بفرستند.

تهران - عطاء الله تدین

### بقیه از صفحه ۳۲ نامداران مازندران

برادرش فخرالدوله شاه‌غازی حکومت یافت (۷۸۰ - ۷۱۱ ق).

تاریخ جهان‌آرا، ۱۸۵ - ۱۸۶، تاریخ رویان، ۱۶۱، ۱۷۵ - ۱۷۶، ۱۷۹ - ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶ - ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱ - ۱۹۵، ۲۰۰ - ۲۰۳، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۳۹ - ۴۸، ۵۷، ۱۱۱ - ۱۱۲، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۱ - ۲۰۲، ۲۳۹ - ۲۴۰، ۲۵۰ - ۲۵۲، مازندران (شایان)، ۱۹۴ - ۱۹۵، ۲۴۹ - ۲۵۰، مجمل فصبی، حوادث سال ۱۲۴۵، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ۲۰۵، نسب‌نامه، ترجمه، ۱۹۱، نهضت سربداران خراسان، ترجمه، ۶۷.

### توضیح و تصحیح

■ در مقاله «پهلوانان کشتی گیله‌مردی» به قلم محمدعلی بقایی فرد مندرج در شماره ۲۵ و ۲۴ گیله‌وا مورخ شهرپور و مهر ۷۳ (صفحه ۳۹، ستون ۳، سطر ۱۴) مرحوم محمد گویا اشتباه است. ایشان کاملاً سرزنده و شاداب و در قید حیات‌اند و آن‌طور که در دفتر مجله با بذله‌گویی بیان داشتند حاضرند لخت شده با نویسنده مقاله و دست‌اندرکاران مجله یا هر کس دیگر که مایل است کشتی بگیرند.

# تاسیانی

«تاسیانی» در لغت گیلکی مفهومی معادل داغ غربت و احساس خلاء از دست دادن عزیز یا عزیزان را می‌رساند. زبان حال کسانی است که بر هر دلیل موجود به حکم اجبار برای ابد یا مدتی طولانی از خانه و شهر یا دیار و وطن خود کنده شدند. «تاسیانی‌ها» برشی از گزیده نامه‌های کسانی است که از غربت اروپا و آمریکا و سرزمین‌های دور و نزدیک دیگر خارج از کشور برای گیله‌وا می‌نویسند.

## گیله‌وای عزیز

... دست مهربان و پرتلاشت درد نکند... من و همسرم تصمیم گرفتیم بجای کادو یا هدیه، برای هر خانواده گیلانی که رفت و آمد خانوادگی داریم یک جلد گیله‌وا همراه با یک شاخه گل ببریم. واقعاً بهترین هدیه و کادو برای یک گیلانی همین گیله‌واست من معتقد هستم حتی اگر گیله‌مردان و

گیله‌زنان ما همت کنند و بجای چند شاخه گل که خیلی هم گرانتر از گیله‌وا تمام می‌شود، همین گیله‌وا را بعنوان هدیه برای همدیگر ببرند، بزرگترین کمک را برای بقا و گسترش این ماهنامه پربار، سنگین و زیبای ولایت‌مان بقول شما «گیلان جان» خواهند نمود. من اگر اهل قلم بودم چند سطر برای همولایتی‌های با فرهنگ و هنردوست خودم چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور می‌نوشتم. تو ای همولایتی عزیز و بزرگوار، گیلانی، مازندرانی، تو ای شمالی با فرهنگ و هنر: بیا بخاطر حفظ و اشاعه ادبیات زادگاهت، بیا بخاطر حفظ و اشاعه فرهنگ و هنر ولایتت، یک جلد از ماهنامه بسیار ارزنده، قشنگ و پربار گیله‌وا را بعنوان هدیه تولد بخانه دوستت، بخانه برادر و خواهر جوانت بخانه مادر و پدر بزرگوار و پیرت، حتی برای همسرت و یا نامزدت ببر و یا پست کن، آیا می‌دانی با این کارت یا با این مهرت چه کمک بزرگ و شایانی برای بقا و دلچسب‌تر شدن این ماهنامه یعنی گیله‌وای عزیز خواهی کرد؟...

باید صمیمانه و صادقانه بنویسم که من بعد از پنجاه سال که بزودی از سنم خواهد گذشت متأسفانه خیلی از چیزها و مسایل گوناگون فرهنگی، ادبی، هنری گیلان را نمی‌دانستم که خوشبختانه از طریق همین ماهنامه وزین گیله‌وا دریافت کرده‌ام...

وین (اطرش) - نصیر اسلامی گیلانی

## فعالیت‌های فرهنگی در خارج از کشور

■ خانم زانت آفاری از مدرسین رشته تاریخ دانشگاه پردوی آمریکا در زمینه تاریخ نهضت جنگل بویژه منابع و مآخذ آن (کتابشناختی) کتابی تألیف کرده‌اند که به احتمال زیاد از طریق همان دانشگاه چاپ خواهد شد.

■ خانم افسانه نجم‌آبادی از اساتید ایرانی مقیم آمریکا اقدام به بازچاپ مجموعه نشریه پیک سعادتمندان (چاپ ۱۳۰۱ رشت) کرده‌اند. این جنبه کار بدان لحاظ اهمیت دارد که اغلب تاریخ‌های مکتوب از جمله مقاله‌ها و کتابهای مربوط به زنان سخت «تهران مدار» است. جای امیدواری است تاریخهای محلی و ناحیه‌ای این «تهران مدار» را جبران کند.

■ مهندس کاوه هامونی که از متخصصان رشته محیط‌زیست و آلودگی خاک کشور است و سالهاست در آلمان به سر می‌برد در آخرین مقاله خود «خطر پنهان سرطان در محیط کار» که در یکی از نشریات آلمان «KANUN» نشریه علمی، پزشکی، اجتماعی و فرهنگی - کانون پزشکان و دندانپزشکان ایرانی مقیم آلمان، چاپ شده است، ضمن تکیه به این که کارخانه نورد کشور از بزرگترین کارخانجات مشابه در دیاست و ایران از نظر فروش و تولید فولاد اسفنجی در جهان مقام سوم را داراست به خطرات آلودگی محیط کار در وضعیت حال و آینده صنعت کشور هشدار داده است. [کانون، ش ۳، ژوئیه ۹۴]

## قابل توجه مشترکین عزیز

گیله‌وا یک نشریه حرفه‌ای نیست که بر مبنای یک برنامه‌ریزی اقتصادی محکم استوار باشد. گیله‌وا بصورت آماتور و براساس قبول اشتراک و تک فروشی به کار خود ادامه می‌دهد. بدیهی است علاقمندان آن باید نظری خاص و استثنایی به آن داشته باشند. برای ماندگاری نشریه از عموم مشترکان عزیز تقاضا می‌شود نسبت به واریز حق اشتراک سال سوم اقدام فرمایند. قبول اشتراک مجدد و معرفی مشترکان جدید بخشی از کمکهای غیر مستقیم به مجله است.

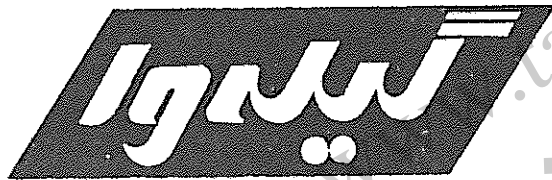
افراد فرهنگ‌دوست و خیر شهرها و بخشهای گیلان و مازندران با قبول اشتراک یک ساله یا بیشتر مجله گیله‌وا برای کتابخانه‌های شهر خود، ضمن این که به گنجینه کتابخانه عمومی شهرشان می‌افزایند و از این طریق در یک امر خیر فرهنگی شرکت می‌جویند، گیله‌وا را نیز در ماندگاری و خودکفایی یاری می‌رسانند.

از عموم مشترکین عزیز و گرامی انتظار داریم با واریز حق اشتراک سال سوم به حساب گیله‌وا از مجله مورد علاقه خود حمایت نمایند. در شرایط سخت کنونی که هزینه چاپ و انتشار مجله در شهرستان حتی خیلی بیشتر از قیمت تعیین شده روی جلد است، خوش حسابی مشترکان عزیز یکی از عوامل بقا و دوام مجله می‌باشد. ■

## هنرمند گرانقدر، جناب آقای فرهاد مهرانفر

موفقیت شما را جهت احراز دیپلم افتخار و کتاب زرین به عنوان بهترین فیلم تریپتی از بیست و چهارمین جشنواره بین‌المللی رشد و دریافت دیپلم افتخار و پروانه زرین بهترین فیلم نیمه بلند از دهمین جشنواره بین‌المللی کودکان و نوجوانان اصفهان به جهت فیلم خوش ساخت داستانی «زیران» تبریک عرض نموده آرزوی تسلیت بیش از پیش برای شما داریم

کانون فیلم بندرانزلی



برگ درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام ..... نام خانوادگی .....  
 سن ..... شغل .....  
 نشانی شهر ..... حیابان .....  
 کویچه ..... شماره ..... کد پستی ..... تلفن .....

(از شماره ..... فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا با ترکیبی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه

۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی

(رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایند.

- حق اشتراک داخل کشور ۸۰۰۰ ریال • اروپا ۳۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۲۰۰۰۰ ریال
- حوزه حلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۲۵۰۰۰ ریال

موسسه فرهنگی هنری ساربانگ تقدیم میکند.  
آبی قشنگ آسمان، سبزی خوش زندگی  
و ناز آواز صدا در کاست جدید  
**پرچین**



بمنظور حفظ، اشاعه و گسترش فرهنگ  
اصیل ایرانی- اسلامی از خرید کاست‌هایی  
که توسط عوامل سودجو و بی‌فرهنگ عرضه و  
به صورت فتوکپی (غیررنگی) فروخته میشود:  
جدا خودداری فرمائید بخش مرکزی:  
۸۸۴۳۶۷۵-۸۳۹۷۳۵ ساربانگ فروش در  
کلیه کتابفروشیها و نوارفروشیهای سراسر کشور

## گیله‌وا آگهی می‌پذیرد:

گیله‌وا برای بقا و ماندگاری و استمرار کار خود آگهی می‌پذیرد  
اولویت با آگهی‌های فرهنگی، هنری، علمی و اطلاعیه‌های اداری، آموزشی و دانشگاهی  
است. گيله‌وا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی که دارای نام‌های  
گیلکی و بومی شمال ایران باشند تخفیف ویژه قایل است.  
تلفن: موقت پذیرش آگهی: ۴۹۳۹۲

انتشارات کویر منتشر کرده است

**تحول فرهنگی در  
جامعه پیشرفته صنعتی**  
نوشته‌ی رونالد اینگهارت  
ترجمه مریم وتر

«صحافی فرهنگ»

تجلید انواع کتب با بهترین کیفیت  
تزیین، زرکوب، لوحها و تقدیرنامه‌ها  
طلاکوب فارسی و لاتین  
رشتنار ۳۳ ۱۲۴۸۵۹  
خیابان امین‌الضرب جنب بانک صادرات ایران

**چی خبیه سفر، عید روزان، با دلیل خوش، مطمئن ارزان**

ایمسال عیدره، تجام بجم تره

**گیش = مشهد = اصفهان = شیراز**

هرجیگا شیمه دلیل بخاست تانید سفر بوکونید.

دفتر خدمات سیاحتی و زیارتی **تجام بجم رشت**: خیابان امام خمینی، تلفن ۴۰۹۵۰

## خدمات پستی نشر گیلکان

نشر گیلکان، مرکز تهیه و پخش کتابهای مربوط به شمال ایران جهت تهیه و خرید کتب قدیم و جدید و نایاب  
گیلان و مازندران به صورت اصل یا زیراکس سفارش می‌پذیرد. نام دقیق کتاب‌های مورد درخواست خود و  
نویسندگان آن‌ها را برای ما بنویسید، چگونگی وصول، زمان تهیه و قیمت آن‌ها به صورت اصل یا کپی «تجلید  
شده» به اطلاع شما می‌رسد. در صورت تمایل و سفارش می‌توانید در هر کجای کشور که هستید چند روز بعد آن‌ها  
را در کتابخانه شخصی خود داشته باشید.

**نشر گیلکان در خدمت شماست**

ش ۱۱۸

نشر گیلکان - رشت: صندوق پستی ۴۱۳۴۵-۱۷۳۵ ● خیابان حاجی آباد، اول گنج‌های، کوچه صفاری

گیلکان

**به اندازه نقشی که در صنعت چایسازی داریم  
در بهبود کیفیت چای کوشا تر باشیم**

«شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل»

دوره‌های کامل و جلد شده

# گیله‌وا

دوره‌های تجلید شده و کامل گيله‌وا  
با صحافی لوکس و زرکوب  
جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

دوره اول (از شماره ۱ تا ۱۲) به انضمام فهرست مطالب سال اول ۱۰۰۰۰ ریال  
دوره دوم (از شماره ۱۳ تا ۲۱) به انضمام ضمیمه ۱۸ (ویژه تالش) ۸۵۰۰ ریال

علاقتمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری  
۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت  
به نام گيله‌وا و اریز و فیش آن را به انضمام ۸۰۰ ریال تمبر به نشانی  
(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گيله‌وا) ارسال نمایند.  
مجلدات گيله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گيله‌وا بهترین هدیه به دوستان و  
آشنایان گیلانی و مازندرانی دور از شمال و خارج از کشور است